

سال اول - شماره بیست و ششم - ۲۵ شهریورماه ۱۳۵۰ - پیا ۱۵ ریال

تقانتنا

مصرف کنندہ وہ هجوم سرسام آور جو ایز تبلیغاتی





از مطالب این شماره:

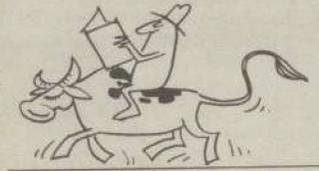
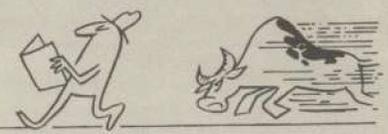
تعمیر و بازسازی

روز شنبه بیست و هفتم شهریور ماه، مصادف با عید بزرگ مسلمانان جهان، مبعث رسول اکرم (ص). است تماشا این روز بزرگ را به هموطنان مسلمان و خوانندگان خود تهنیت می گوید.

- انعکاس جهانی پنجمین جشن هنر شیراز
- بارانداز خلیج فارس
- گزارشی از تلویزیون کرمانشاه
- بسوی انسان محض (داستان)
- معنای حرکات باله
- گفتگو با عبدالله ناظمی
- خطر نابودی بشر در کام دریاها کمین کرده است
- دسته گل خوشگل (طنز کوتاه)
- گفتگو با سعدی افشار، «سیاه» گروه تأثر حافظ نو
- تلویزیون در خانواده و جامعه نو
- مسابقه عکس و نوشته: زمین تشنه آب
- نوعروس گمشده (داستان پلیسی)
- تمدن - از دیدگاه کنت کلارک
- پای صحبت جان نئون
- معرفی و نقد کتاب



آقای تماشا



- تماشای جهان در یک هفته ورزش
- مرگ استاد رضازاده شفق
- نقد فیلم
- پاسخ به نامه های شما
- ضد خطرات اثر آندره مالرو
- تکه تکه
- خبرهای هنری
- پایان مسابقه کوروش
- و



تماشا ۲۶

- صاحب امتیاز و مسئول: رضا طبیبی
- زیر نظر: ایرج کرگین
- طرح و تنظیم: قباد شیوا با همکاری هیلدوارطلیان
- آهنگی ها: دفتر مجله تماشا
- دفتر مجله: خیابان تلویزیون، ساختمان تولید تلویزیون
- صندوق پستی: ۲۰۰ - ۲۲ - تلفن ۶۲۱۱۰۵
- چاپ زیبا تلفن ۲۰۱۵۲۷ - ۲۱۶۹۵۱



روی جلد: نسخه مقابل را بخوانید

نظرخواهی در باره يك مسأله اساسی

با جایزه یابی جایزه؟!!

سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران طی اعلامیه ای به صاحبان آگهی های تبلیغاتی اطلاع داد که از نیمه دوم مهرماه اسامی از پخش آگهی هایی که بر اساس شانس و جایزه مادی تنظیم شده باشد خودداری خواهد کرد.

در این اعلامیه گفته شده: «... معتقدیم که پخش پیام های تبلیغاتی بازرگانی در رشد اقتصادی جامعه موثر است اما هرگز این رشد را به قیمت اضحلال معنویات نمیخواهیم، لذا از نیمه دوم (شازدهم) مهرماه سال جاری پیام های تبلیغاتی سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران، درخور توجه و بحث همه جانبه ایست و جا دارد همه مردم درباره این مسأله اساسی اظهار نظر بکنند.»

۱ - از نظر تولید، چون باعث میشود که کارخانه های داخلی بجای اینکه بفکر تولید محصول بهتر باشند سعی میکنند هزینه تولید را کمتر کنند تا بتوانند هزینه تبلیغ را تأمین کنند. در نتیجه کیفیت محصولات تولید داخلی روز بروز بدتر میشود.

۲ - از نظر اقتصاد مردم، چون سبب میشود مردم پولهای خود را به طمع دریافت جایزه «گراپها» بصرف خرید چیزهای غیر ضروری یا اضافه بر نیاز خود برسانند. بعنوان مثال، یک خانسی تعریف میکرد که دختر من هرچه پول گیرش میآید میره پودر... میخره برای اینکه سرفوطیهایش را جمع کند و جایزه بگیرد و من نمیدانم اینهمه پودر را چه کنم!

۳ - از نظر روحی و اخلاقی، که تمام توجه مردم بخصوص بچه ها را به شانس باد آورده و پول و مادیات مشغول میندازد. در اینمورد اعلامیه رادیو - تلویزیون ملی ایران اشاره ای جالب دارد: «... اخیراً یکی از متداولترین شیوه های تبلیغاتی بازرگانی برای عرضه کالا و خدمات، قرعه کشی و اهدای جایزه بوده است تا آنجا که خوشبختی را در دست آوردن قرص های استثنایی و کسب درآمدهای ناگهانی و فرستگها یا تنها پول و مادیات و طلا خلاصه کرده اند، در نتیجه اشتها را بجای کوشش و تلاش مداوم بسوی شانس، تصادف و فرصت های استثنایی کشانده اند (یعنی ایجاد یک آینده نلوژی کرد»

مجله تماشا در این باره قبلاً نیز - در فرصت هایی - بحث کرده است اما اکنون که این مسأله اجتماعی بصورت جدی تری از طرف سازمان رادیو - تلویزیون ملی ایران مطرح شده، چون دارای جنبه مردمی وسیع و عینی است و از یک طرف نحوه تبلیغاتی امروزی را در آستانه یک تحول اساسی قرار میدهد، و از طرف دیگر با خواست های مردم ارتباط دارد؛ برای بررسی دقیق و همه جانبه، موضوع را به بحث میگذارد و از همه خوانندگان مجله، همه صاحب نظران و همه کسانی که دست در کار این امر هستند دعوت میکند که نظر خود را درباره مسأله «تبلیغ با جایزه یا بی جایزه» بنویسند و برای مجله تماشا بفرستند. ما نظر های رسیده را در مجله چاپ خواهیم کرد.

آیا دلتان میخواهد همه کالاها و خدمات همراهِ جایزه به شما عرضه شود یا به کیفیت کالاها و ماهیت خدمات اهمیت بیشتری میدهید؟

در باره «جایزه باران» تبلیغاتی چه نظری دارید؟



انعکاس جهانی

پنجمین جشن هنر، شیراز - تخت جمشید

برگزاری پنجمین جشن هنر بعنوان يك رویداد مهم در هنر جهانی، انعکاسی وسیع داشت. در حالیکه هنوز مطبوعات داخلی بحث و نقد پیرامون برنامه های این جشن را ادامه می دهند، مطبوعات معتبر بین المللی تفسیر و گفتگو در این باره را آغاز کرده اند. آنچه در اینجا می خوانید ترجمه دو مقاله است که در دو نشریه مهم فرانسه « لوموند » و « اکسپرس » به چاپ رسیده است.

در فستیوال شیراز

پیتربروک وزبانی تازه: ارگاست

ترجمه از لوموند

شیراز - سیزده بازیگر نشسته اند. از بالای سردر، گلوله ای از آتش به آرامی فرو می افتد، بعد از آن کمردی، مثلثی را روشن کرد، گلوله خاموش می شود.

آیا باز هم باید کار تآثر کرد؟ یا شبکه های اندک ذهنی و اتفاقی ترتیب داد. بر فراز ویرانه های تخت جمشید، مقبره اردشیر، در جبهه بنا، يك رشته نقش برجسته هست. دیوارها که اندک شکستگی هایی پیدا کرده اند، حیاطی را دربر می گیرند: روبرو، خلایقی است که شب هنگام به دریاچه ای می ماند و منظرهای را منعکس می کند که دیده نمی شده است. حرکات ریشه مانند خطوط زودبا، آوازها، صداها، هماهنگی هایی که به یکدیگر جواب می دهند: این است ارگاست، آفرینش پیتربروک و مرکز بین المللی پژوهش تآثری که مخصوص برای اجرا در شیراز، شهر ایرانی که به صورت فضای يك فستیوال، مرکز برجسته و آزمایشگاه تآثر درآمده تحقق یافته است.

ارگاست عنوان نمایش است. ارگاست نام يك زبان جداگانه است که توسط پیتربروک و شاعر انگلیسی، تدھیوز خلق شده، زبانی است ساخته شده از کلماتی که مکاشفه وار درک

می شود، زبانی توصیف ناپذیر که به بازیگران امکان می دهد با تمام قدرت های نیمه آزاد شده، تهاجمی یا آرامش بخش خود به برقراری ارتباط برخیزند: نیروی های آرامش بخش یعنی مهربانی و عشق، انگیزه های بدوی انسان از زمان اسطوره پرومته؟

ارگاست چیست؟ تدھیوز ریسه های انگلیسی و اوستایی (۱)، زبان آریایی که سابقا فقط برای مراسم و تشریفات به کار می رفت، را مسوره استفاده قرار داده است: یونانی قدیم و لاتینی «سنگ»، دو زبانی هستند که خصوصا برای تآثر تراژدی اقتباس شده اند.

پیتربروک می گوید: «زبانها ماوی، و قابل تمویض با یکدیگر نیستند، هر سیستمی چیزی را بیان می کند، و دیگر هیچ تدھیوز اوستایی را به کار برده که آن را به گفتن چیزی واداره که یونانی قدیم قادر به بیان نیست». ارگاست می خواهد ریسه مشترک کلمات و موسیقی را پیدا کند، پیتربروک اضافه می کند: هنریشه ها کوشش کرده اند «بام بخوانند هم کوک باشند» همچنانکه یک آلت موسیقی را می خوانند هماهنگ و همچنان نمایش به تمدنی از بین رفته و اساطیری شده حیات دوباره بخشیده شود، بلکه هدف این است که نیروی دراماتیک باقیمانده



های آن تمدن به کار گرفته شود. بروک به هنگام کشیدن باب مباحثه گفت: «مهم این است که بدانیم هر کسی از این زبان چه چیز دریافت کرده است. زیرا ارگاست نمی تواند يك زبان جهانی باشد که کلا به يكسان از جانب همه دریافت شود. باید امکان دهد که نقاط اتصال و همچنین نقاط مشترك صاحبان فرهنگهای مختلف تعیین گردد. تحقیقات انجام شده توسط بازیگران مرکز بین المللی پژوهش تآثری، که تجربه ها و ملیت های گوناگونی دارند، با تماشاگران ادامه پیدا می کند. برای دخول در نمایش و جزء آن شدن، ضرور است که حساسیت را کنار گذاشت و تماما بر چشمها و گوش های خود مسلط شد. اما ارگاست به عنوان زبان ازارجاعات فرهنگی تدھیوز، و به عنوان نمایش از شخصیت بازیگران و بخصوص از دانش تآثری علم و استعداد پیتربروک بهره می گیرد.

پشت يك زبانی زانوسزده، يك انگلیسی قد بلند، موبور و سینه برهنه آهسته نزدیک می شود. بازو ها کاملا برگشته است. يك چاقو بین دستهای چسبیده بهم قرار دارد. تصاویری از يك زیبایی عمقی وجود دارد. شوک ها آنچنان قوی است که واقعیت بلافاصله نوسان پیدا می کند بازگشت هاین به جهان شناخته شده وجود دارد... اما برای چه؟ بعنوان تماشاگر فهمیده، خود را فراموش

کردن سخت است: در فستیوال شیراز «غیر تماشاگر» وجود ندارد برای پیتربروک و بازیگران هم خارج شدن از بنیاد های تآثری مستقر، سخت است. غلط است که از ارگاست بعنوان ارائه يك اثر صحبت شود، حتی يك اثر تجربی، پیتربروک از تماشاگر متوقع يك انفعال و همچنین نقاط مشترك صاحبان فرهنگهای مختلف تعیین گردد. تحقیقات انجام شده توسط بازیگران مرکز بین المللی پژوهش تآثری، که تجربه ها و ملیت های گوناگونی دارند، با تماشاگران ادامه پیدا می کند. برای دخول در نمایش و جزء آن شدن، ضرور است که حساسیت را کنار گذاشت و تماما بر چشمها و گوش های خود مسلط شد. اما ارگاست به عنوان زبان ازارجاعات فرهنگی تدھیوز، و به عنوان نمایش از شخصیت بازیگران و بخصوص از دانش تآثری علم و استعداد پیتربروک بهره می گیرد.

۱ - متن اوستا از خانم مهین جهانگللو (تجدد) است.

پیتربروک با آتش بازی می کند

ترجمه: از مجله اکسپرس

در قلب ایران، بر فلات بلندی که بیش از دو هزار سال است مرکز تبادل فرهنگی است جشن هنر شیراز برگزار شده است. در پنجهزار کیلومتری پاریس هواپیمایا، لهستانی، کویتی، کرده زبان مستور و هوشمندان نقد نویس جهان را در این شهر پیاده می کنند.

شیراز، با خیابان های پهناور و مشجرش طعمه آفتاب است... مهمانان با سرعت های مختلف، از این نقطه به نقطه دیگر روانند. در يك انبار میوه، ساعت ده صبح، روی گاه و سبد، میان تماشاگران جوان و پیر، در حالیکه روی صندوقهای چوبی نشسته ایم، نمایش گروه آمریکائی «منهاتان پراجکت» را به رهبری آندره گرگوری می بینیم: «آلیس در سرزمین عجایب» در باره يك مقبره حافظ که بلرز شیرین و دلپسندی نورانی شده است، به رستمال آواز هندی لاکشی شانکار گوش می دهیم که صدای ناب و ژرف او در شبی یگانه در اعصار اوج می گیرد.

جای دیگر، آمریکائی های دیگری در يك تالار ورزش گرد آمده اند، «حیوان های غمگین» آقای ژروم ساواری. امیدواریم که این سفرکار آنها را بهتر کرده باشد، همانطور که در زمان خود سفر به هند شراب بورود را بهتر کرد.

ایر نورث- هنرمند برجسته
تآثر انگلستان در ارگاست
(بخش دوم)

فریاد

یکی از خصوصیات این فستیوال تآثری اینست که نمایش ها در يك تآثر برگزار نمی شود. اما چیز دیگری است که در این جشنواره يك واقعه اساسی بشمار می رود: آفرینش جهانی «ارگاست» کار پیتربروک و گروه او. ما تا کنون تنها بخش اول آنرا دیده ایم. بخش دوم فستیوال را به پایان می برد. از ستونهای سر به فلک کشیده می گذریم، از پله های ابتدائی و ناتمام، از پیچ و خمهای تنگ عبور می کنیم و به جایی عظیم می رسیم، جایگاهی پر هیبت برای کوری که در دل کوه شکافته اند. سایه بال می گسترند.

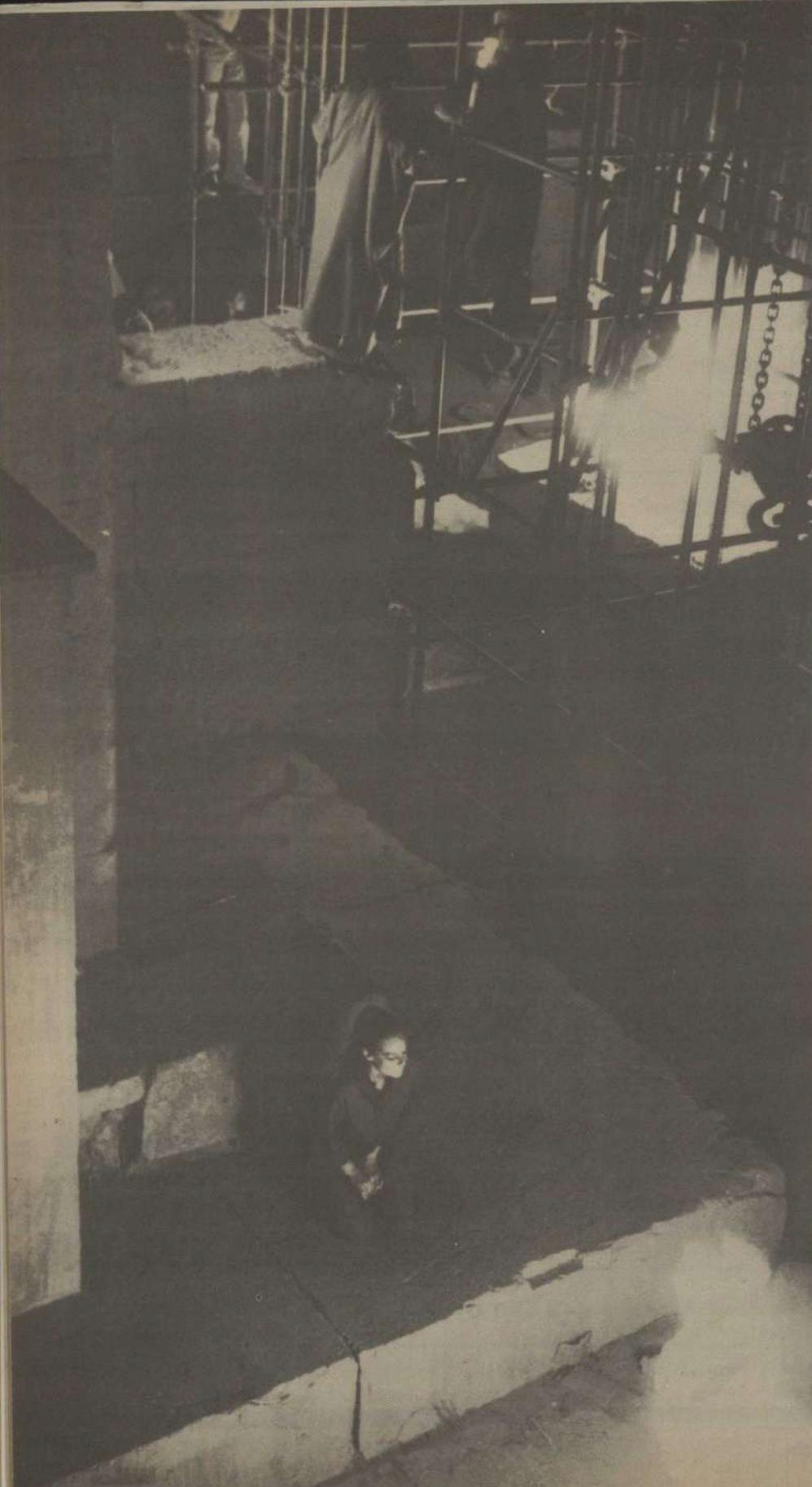
چند خوشه نور در دور مه غروب را می شکافد، آفتاب می خوابد. سایه ها بردامه کوه و بر فضای بازی تکیه می دهند. بنظر می آید که سایه ها از کوری برخاسته اند یا از دل خاک سر کشیده اند. آفریدگان شب و دهشت که فریاد می کنند، هجا های یک زبان ناشناس را بر زبان جاری می کنند. از خود می رهند و می گریزند شاید که می ترسند. ما نیز خوشتر را در ردای شب و کوهستان پیچیده حس می کنیم. ما در انتظار چیزی هستیم. چیزی که عاقبت فرا می رسد. و این گویی است که از آن آتش و شمله می جهد.

بی فایده است که بگوئیم جزئیات مبارزه ها و وقایعی که پس از آن می آید، بشکافیم. سخن از نقش و نقش ها نیست. سخن از اسطوره هائی است که در حرکتاند، و خود اثر، داستان چندین سوئی پراز فراز و نشیب پرومته و اسطوره های دیگری است که ریشه در آتش دارند.

تلفظ و آهنگ نوشته

کار فنی پیتربروک و هنرپیشگانش قابل تحسین است: صداها، آهنگ ها، رفتارها، همه چیز حساب شده است تا در بینندگان فضای هماهنگی از مناسبتن سمبولیک بوجود آورد. نکته ای که اختلاف نظر بسیار برانگیخت، متن نمایش بود که در يك زبان خیالی که آنرا «ارگاست» نامیده اند نوشته شده بود. زبانی آفریده شاعر که در آن کنار هجاهای «نوآمده» هجاهائی از زبان های باستانی چون یونانی و لاتین، بکار گرفته شده بود (۱). آیا «ارگاست» می تواند وسیله نقلیه ای باشد که ارتباطی جهانی بوجود آورده و یا اینکه تنها زبانی است دانشمندان که تنها تماشاگرانی با فرهنگ بسیار توان درک آنرا دارند؟ این مسئله ای است که پس از اجرای بخش نخست ارگاست، باقی می ماند.

۱ - نویسنده به بخش مهم ارگاست یعنی بخش اوستائی آن که اثر خانم مهین جهانگللو (تجدد) است توجه نداشته است.



ابوظبی، دوی، شارقه، عجمان، ام القویین، رأس الخیمه، فجیره و کویت که چند سالی است از استقلال رسیده است، بحرین که چند هفته است به استقلال رسیده است، و قطر که چند روز پیش اعلام استقلال کرده، در مجموع نزدیک به یک میلیون نفر جمعیت دارند.

بیش از ربع قرن از تاریخ استخراج نفت کویت میگذرد، اما، نفت بحرین ۳۹ سال قبل به نتیجه رسید و استخراج نفت قطر، ابوظبی و دوی بترتیب از ۲۲ و ۶ و ۲ سال قبل آغاز شد؛ باین ترتیب در این سرزمین‌ها بحرین نخستین کشور است که از چاههای نفت بهره‌مند شد و امروز از نظر مقدار محصول نفت کمترین رتبه را داراست زیرا مقدار استخراج نفت دوی نیز از روزی یکصد هزار بشکه افزون خواهد شد.

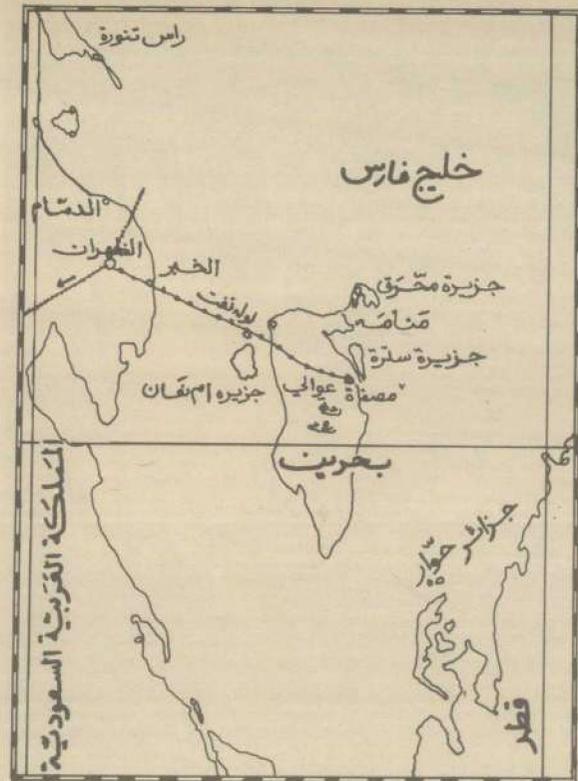
با اینحال بزرگ‌ترین پالایشگاه به‌بحرین تعلق دارد که ظرفیت آن روزانه بیش از ۲۰۰٫۰۰۰ بشکه است. نفت بحرین برای این پالایشگاه کافی نیست لذا قسمتی از نفت عربستان سعودی را نیز تصفیه میکند و یک خط لوله بطول ۳۴ میل. نفت عربستان را به پالایشگاه بحرین میرساند که ۱۷ میل آن زیر آب قرار دارد.

برخلاف کویت و قطر و ابوظبی که از منابع غنی نفت برخوردارند بحرین در کنار منابع محدود خود به یک چاه نفت امید بسته است و آن ابوسفه نام دارد که بوسیله آرامکو از سال ۱۹۶۵ استخراج میشود. بحرین و سعودی در مالکیت این چاه مشترکند. چهل سال پیش یک میلیون نفر مردم نوار مرزی خلیج فارس از کویت تا دوی به تروتی بنام «نفت» نمی‌اندیشیدند، در آن روزگار بحرین در جنوب خلیج فارس بارانداز کشتی‌هایی بود که از آنها آب‌انوس وارد خلیج میشدند و این بارها را بوسیله لنج بسواحل سعودی و قطر و غیره... حمل میکردند و از این راه درآمدی سرشار نصیب مردم بحرین میشد و تقریباً بازرگانان عمده جنوب خلیج فارس بودند.

از آن روزگار بحرین که برخلاف سرزمین‌های دیگر جنوب خلیج فارس گل و سبزه و زراعت نیز داشت عروس خلیج نام گرفت و گروهی آنرا «ارض الحیاه» یا سرزمین زندگی «می‌نامیدند.

اما بارانداز یا عروس خلیج، امروز بی‌بار یا کم بار مانده است زیرا در هر گوشه‌ای از کشورها و امارات جنوب خلیج فارس بندرهای مجهز ساخته‌اند و درآمد نفت بهر یک امکان میدهد تا خود نیز وارد کننده کالا باشند.

بحرین که در آن ایام بیش از ۷۰ در صد از واردات خود را صادر میکرد



بارانداز خلیج فارس

نوشته محمود جعفریان

گروه رپرتاژ رادیو-تلویزیونی ملی ایران

بتدریج از صادرات کالاهای بازرگانی محروم میشود و در صدور نفت نیز چنانکه دیدیم دون رتبه است.

بحرین با ۳۳ جزیره و ۲۳۱ میل مربع وسعت، ۱۱۲ برابر از ابوظبی ۱۷ برابر از قطر و ۷ برابر از دوی کوچکتر است و حتی مساحت ام‌القویین با ۴۰۰۰ نفر جمعیت بیش از بحرین است.

یک میلیون نفر مردم کشورها و امارات جنوب خلیج فارس از لباسان که دینداده نامیده میشود یکدیگر شبیهند و لهجه آنها ترکیبی است از زبانهای عربی، فارسی و گاهی انگلیسی و هندی (و این امر فارغ از گروههایی است که به زبانهای فارسی یا هندی وارد و تکلم میکنند).

سیطره انگلستان بر این سرزمین‌ها موجب شد که بصورت یک سرزمین با یکدیگر بیشتر رفت و آمد داشته باشند، اما پارهای اختلافها که بیشتر جنبه ارضی داشت سالها مانع تفاهم کامل بود که خوشبختانه در سالهای اخیر برقع آن فراوان کوشیده‌اند. با اینحال نباید فراموش کرد که اصولاً این یک میلیون نفر، هر یک در سرزمین خود غرور خاص خود را دارند و تلاش میکنند که خود را از مردم سایر کشورها و امارات جنوب خلیج فارس ممتاز شمارند: قبلاً ۴۰ سال بحرینی‌ها خود را برترین میدانستند، از ۲۰ سال پیش کویتی‌ها که به ثروت رسیده‌اند خود را برتر میدانند، قطر بزرگت راههای طی شده را پیونده است و امروز شناسنامه قطری در جنوب خلیج فارس مقام خاص دارد، ابوظبی در این مسابقه غرور و تفاخر ظاهر دیگران را پشت‌گذاشته است و آینده‌اش نیز از این واقعیت حکایت دارد.

امروز اگر از یک جوان تحصیل کرده بحرینی درباره نفت بحرین پرسید جای آنکه شما پاسخ دهد بظرفیت پالایشگاه بحرین اشاره خواهد کرد که برترین است و پالایشگاه کوچک قطر با آن در مقام مقایسه نیست، همچنین اگر از وسعت بحرین سؤال کنید خواهد گفت که در هر میل مربع بیش از ۸۰۰ نفر زندگی میکنند و این اشاره بجمعیت بحرین است که پس از کویت بین دیگران نخستین مقام را داراست، در هر حال از این مفاخر که بگذریم مردم بحرین از نظر دانش و فرهنگ برترین مردم جنوب خلیج فارسند و حق دارند که به تمدن چهار هزار دانش‌آموز خود بیالند.

بحرینی‌ها از دیر زمان با کتاب و دانش نو آشنا شده‌اند، جوانان تحصیل کرده بحرین بزرگ‌ترین سرمایه حکومتی هستند که اخیراً اعلام استقلال کرده است و تلاش میکند که به کمک این جوانان و پرورش تخصص آنها در رشته‌های صنعت و کشاورزی گامهای سریعی بردارد، زیرا در آینده نمیتواند بدآمد نفت خود تکیه کند و وضع بازرگانی‌اش نیز بگونه‌ای است که گفتیم یعنی دیگر

بارانداز خلیج فارس نیست.

خروج نیروهای بیگانه بر استقلال بحرین نقطه تأیید میکند و راه تنفی آزادتر را میکشاید اما تا مدتی برای اقتصاد جوان بحرین قابل احتساب خواهد بود و آنچه همزمان با این حادثه روی میدهد استقرض بحرین از کویت است با شایعاتی که این وام گرفتن بنیال کشیده است یعنی اخذ پارهای امتیازات. دولت مستقل و جوان بحرین برای جلب سرمایه‌های خارجی سرعت دست بکار شده است و نخستین تصمیم آنکه سرمایه‌های خارجی تا مدتی دراز از پرداخت مالیات معاف بماند و سرمایه‌گذاران بتوانند سود سرمایه خود را به آسانی از بحرین خارج کنند.

مسئله استفاده از گاز بقیه بررسی میشود، تکمیل کارخانه آلومینیوم با سرمایه ۳۲ میلیون پوند استرلینگ، توسعه فرودگاه بحرین و اقداماتی در جهت جلب توریست در برنامه کار حکومت بحرین قرار دارد.

واردات بحرین سالانه از ۶۰۰٫۰۰۰ دینار بحرینی تجاوز میکند (هر دینار بحرینی ۱۶۰ ریال) در حدود یک میلیارد تومان.

کشورهای انگلستان، آمریکا، ژاپن، آلمان غربی و ایتالیا، در صدور کالا به بحرین مقام اول تا پنجم را حائز هستند.

یک چهارم کالا های مورد نیاز بحرین از انگلستان وارد میشود. یک‌دهم واردات بحرین در حدود یکصد میلیون تومان بهای مواد غذایی است. باید دانست که ۲۰۰٫۰۰۰ نفر مردم بحرین مصرف کنندگان این مقدار مواد غذایی نیستند مثلاً بحرین در سال ۱۹۶۹ در حدود ده میلیون تومان جای از هند وارد کرد که ۷ میلیون تومان آن بار دیگر از بحرین خارج شده است و یا توجه به اینکه سایر کشورها و امارات جنوب خلیج فارس خود وارد کننده‌های هستند قاعدتاً کشورهای دیگر خریدار بوده‌اند! در هر حال اگر روزگاری بحرین ۷۰ درصد واردات خود را صادر میکرد هم اکنون ۳۰ درصد وارداتش را باریگر صادر میکند و هنوز نیز تا اندازه‌ای بارانداز خلیج فارس است.

در این گیرودار امیدواریم که بازرگانی ایران و بحرین بر اساس صحیح و بسود دو طرف انجام گیرد و اینکه که فضای خلیج فارس روشن میشود، این روشنی در روابط بازرگانی نیز موثر باشد و اگر قرار است که جای هند از آگاه و با تصمیم باشیم و چنین است وضع سایر کالاهای.

درباره بازرگانی بحرین ذکر مروری ضرورت دارد زیرا مردم این جزایر از دهها قرن بکار صید مروارید اشتغال داشته‌اند. افسانه صدف که دانه باران را فرو میرود در دوش از آن مروارید

میازد در بحرین نیز شهرت دارد.

معمولاً غواصان مدت چهار ماه بدینا میروند و پر بار باز میگردند، اما مروارید مصنوعی زاین راه سود و صرفه را بر بازرگانان مروارید بسته‌است، با اینهمه اگر خریدار مروارید طبیعی باشید در بازار منامه شما خوش آمد خواهند گفت لکن در آمد بحرین از این راه دیگر قابل توجه نیست و از یکی دو میلیون تومان تجاوز نخواهد کرد.

در یک جمله: فراموش نکنیم که بحرین از شمال محدود است به مرزهای تفاهم و دوستی، به سرزمینی که دریناه تدبیر، مروارید استقلال را برنگین عروسین خلیج فارس نشانده است.

بوشهر نزدیک‌ترین بندر مهم ایران به بحرین است.

مردم بحرین با بوشهر سخت مانوسند، هر سال بیش از یکصد لنج حامل میوه و مواد غذایی از بوشهر به بحرین حمل میشود.

در بحرین به میوه ایران « فله » Falleh می‌گویند یعنی میوه‌ای که بستاندنی نمیشود، حال آنکه میوه‌هایی که از لبنان و سوریه میرسد از بستاندنی چشم‌گیری بهره‌مند است.

چند سالی بازرگانان جنوب سعی کردند که مواد غذایی را با بستاندنی به‌بحرین برسانند، اینکار موجب گرانی و افزایش قیمت شد در حالیکه مردم جنوب خلیج فارس و بخصوص بحرین عادت کرده‌اند که مواد غذایی ایران را فراوان ببینند و ارزان بخرند، تاجار بحرین میگویند که ایران‌یی برکت شده است و مثل سالهای پیش میوه و سبزی و مواد غذایی ارزان و فراوان به‌بحرین نمیرسد، این بازرگانان در گفتار خود صادقند زیرا تا چند سال پیش که بندرهای کوچک و دورافتاده جنوب ایران بدخل ایران راه نداشت بناگریر محصولات کشاورزی و دامهای خود را در فصل معینی بیابازار خلیج فارس عرضه میکردند و از آنجا که کشاورزان همه بیکبار فروشنده بودند گشاهی قیمت کالایشان آنقدر تنزل میکرد که با فروش کالا نمیتوانستند گشاهی حمل آن را بپردازند، بازرگانان جنوب خلیج فارس این کالاها را ارزان و بی‌قیمت می‌خریدند و انبار میکردند و با قیمت بیشتر در بازار روز میفروختند. ایجاد راه‌ها، اکثر بندرهای کوچک و بزرگ جنوب ایران را بدخل ایران پیوند داده است و همین امر کالای کشاورزان جنوب را بیازارهای داخلی میکشاند.

مردم سواحل خلیج فارس، در شمال و جنوب، و در هر گوشه خلیج یا یکدیگر روابط خاص دارند و گروه گروه یکدیگر را باسم میشناسند، لنج‌های خلیج را بنام ناخدای آن می‌نامند. در طول قرن‌ها عادت کرده‌اند که یا یکدیگر معامله و رفت و آمد داشته باشند لذا طبیعی است که بحرینی از

دشتتانی بیاز بخرد و به او چای بفروشد اما، مبادلات مرزی نباید موجب سوء استفاده سرمایه‌دارانی باشد که می‌خواهند جای هند را از بحرین، بدون تشریفات گمرکی، بخرند و در بازار داخلی ایران بفروشند، این کار بزبان دولت و بازرگانان ایرانی است که به مقرررات مملکت احترام میگذارند.

از روزی که نفت در جنوب خلیج فارس به نتیجه رسید گروه‌های سیاسی و اطلاعاتی متعدد از طرف چند دولت به این مناطق اعزام شدند و هدف آنها بهره گرفتن از منافع سرشار کشورها و امارات جنوب خلیج فارس بود، این گروه‌ها در قدم اول تصمیم گرفتند که روابط مسمیانه مردم سواحل شمال و جنوب خلیج فارس را به‌تیرگی کشند (روابطی که قرن‌ها فارغ از نفت و مسائل نفتی وجود داشته است) اما در توطئه خود کامیاب نشدند.

اخیراً بار دیگر، شرایط تازه خلیج فارس، گروه‌های سیاسی و اطلاعاتی دیگر را به مناطق جنوبی کشانده است و این بار نیز در قدم اول تلاش میکنند که مردم سواحل شمال و جنوب خلیج را از یکدیگر جدا کنند تا در فاصله این جدائی قدرتهای نوپای جنوب خلیج فارس را در برابر خود و یا محرکان خود تسلیم وادارند.

سأله‌است که قدرتهای ذینفع، مردم جنوب خلیج را در حالت اضطراب و نگرانی نگاهداشته‌اند با این هدف که مردم این مناطق در برابر بهره‌ای که نفت میبردند قدرتهای ذینفع را نیز بعنوان پشتیبان تأیید کنند، تبلیغات تازه و اعزام گروه‌های سیاسی و اطلاعاتی جدید در جهت همین هدف است و بنظر میرسد که اگر این مانورها کافی نباشد، برای ترساندن آنها از چین و ماجین آدمک‌های انقلابی وارد کنند (انقلابیون که در صورت تأمین منافع قدرتمندان مفت‌بر بی نام و نشان و بی‌اثر خواهند شد).

در برابر این امر واقع نباید تعجب کرد که چرا تا اینحد امیران، شیوخ و مردم جنوب خلیج فارس از افزایش قدرت ایران در خلیج فارس رضایت دارند، قدرتی که همیشه برای آنها مبشر صلح و زندگی بوده است و این جمله شعار و تمارف سیاسی نیست بلکه حاصل حوادثی است که دهها سال بر اضطراب بر خلیج فارس گذشته است.

مردم سواحل خلیج فارس، در شمال و جنوب، و در هر گوشه خلیج یا یکدیگر روابط خاص دارند و گروه گروه یکدیگر را باسم میشناسند، لنج‌های خلیج را بنام ناخدای آن می‌نامند. در طول قرن‌ها عادت کرده‌اند که یا یکدیگر معامله و رفت و آمد داشته باشند لذا طبیعی است که بحرینی از

ایستگاه تقویتی سوردار افتتاح میشود

تلاش برای رساندن تصاویر تلویزیونی به مازندران، به مرحله نهایی رسید و روز پنجشنبه آینده - ۲۵ شهریور مامد ایستگاه تلویزیونی سوردار افتتاح میشود.

از چند ماه قبل بدنبال بررسی‌های محلی در استان مازندران، مهندسان و تکنیسین‌های تلویزیون ملی ایران محلی نفت میبردند قدرتهای ذینفع را نیز بعنوان پشتیبان تأیید کنند، تبلیغات تازه و اعزام گروه‌های سیاسی و اطلاعاتی جدید در جهت همین هدف است و بنظر میرسد که اگر این مانورها کافی نباشد، برای ترساندن آنها از چین و ماجین آدمک‌های انقلابی وارد کنند (انقلابیون که در صورت تأمین منافع قدرتمندان مفت‌بر بی نام و نشان و بی‌اثر خواهند شد).

در برابر این امر واقع نباید تعجب کرد که چرا تا اینحد امیران، شیوخ و مردم جنوب خلیج فارس از افزایش قدرت ایران در خلیج فارس رضایت دارند، قدرتی که همیشه برای آنها مبشر صلح و زندگی بوده است و این جمله شعار و تمارف سیاسی نیست بلکه حاصل حوادثی است که دهها سال بر اضطراب بر خلیج فارس گذشته است.

مردم سواحل خلیج فارس، در شمال و جنوب، و در هر گوشه خلیج یا یکدیگر روابط خاص دارند و گروه گروه یکدیگر را باسم میشناسند، لنج‌های خلیج را بنام ناخدای آن می‌نامند. در طول قرن‌ها عادت کرده‌اند که یا یکدیگر معامله و رفت و آمد داشته باشند لذا طبیعی است که بحرینی از

بسوی انسان محض...

از: «خلدون تانر» نویسنده معاصر تروک

ترجمه: رضا سید حسینی

«خلدون تانر» Haldun Taner در سال ۱۹۱۶ در استانبول به دنیا آمد در سال ۱۹۲۵ از دبیرستان «کالاتاسرای» ترکیه که بیشتر دوشش بزبان فرانسه است دیپلم گرفت. در سال ۱۹۲۸ دانشکده حقوق سیاسی دانشگاه «هایدلبرگ» و در سال ۱۹۵۰ شیمی زبان و ادبیات آلمانی دانشگاه استانبول را پایان رساند. از سال ۱۹۵۰ تا سال ۱۹۵۴ دانشیار «تاریخ هنر» در دانشگاه ادبیات بود. از آن تاریخ تاکنون در دانشگاه ادبیات استانبول «تاریخ تاتر» و در

می دانید چه عاملی سبب شد که «زوزان»، «مادام بوسال» و «رکامیه» آنچه در اطرافشان نفوذ داشته باشند؟ اگر بگویند که فقط «هوش سرشارشان» خنده ام می‌گیرد.

حتی نفوذ او هم در درجه اول از زن بودنش سرچشمه می‌گرفت. چنانکه، بعضی‌ها ادعا کردند که شعر «شاه نویم» گندم‌گرم، کولیم (۱) درباره او گفته شده و ملل نابولی «زن آبی پوش» هم او بوده است. حتی زمانی هم شایع شد آن دختر ناشناس که در زندگی‌یک شاعر مشهور دخالت داشت، او بود. با توجه به اینکه این حرفها را تکلیب نمی‌کردوا از اینکه با لیختن معنی دار و شبه انگیزی تکلیب شد، لذت می‌برد، حتی می‌شد فکر کرد که این شایعات را خود او ساخته و منتشر کرده است.

اما این حرفها بکنار، این حقیقت‌انکار ناپذیری است که در آثار مده زینادی از هنرمندان نسل خودش، زنی که فرمان اصلی اثر شمرده می‌شد، کسی جز او نبود.

بنوان مثال: شعر «چنگیز» با عنوان «نخستین روزی که به اتاق آمدی» داستان «اونال» Unal بنام «ودکایت و بی‌آب می‌خوردی» و قطعه متروک «تانسو» Tansu با اسم «پیش از تو، پس از تو» و بالاخره نابولی «بستر» Ayhan که در نمایشگاه نقاشان زیر شیروانی به نمایش گذاشته شد و نام «اوموا» به آن داده شده بود. اینها مدهای از آن آثار است که در همان لحظه اول بخاطر می‌آید، یعنی مشخص زینشان، بی نقاب ترینشان... از اینکه او اجازه میداد این هنرمندان آنچه را که در خیال آرزو می‌کردند و در زندگی واقعی بدست نمی‌آوردند در آثارشان مجسم سازند و خود را تنگین دهند، این بجای خود.

البته او نمی‌توانست مانع این شود که یک نگاهش، یک لیختنش، یا مصاحبت‌های طولانی ترش یا یکی از دوستان، آنها را دچار خیالپردازی کند و آرزوهای در دلشان ایجاد کند. هرچند که ضمناً از این حالات آنها بدش هم نمی‌آمد... زنها چنین اند. نمی‌توان بر آنها خرده گرفت.

اما حقیقت و وجدان را نباید زیرپا گذاشت. حتی بیکار هم - می‌گویم بیکار هم - دیده شد که او به یکی از آنها بیشتر از دیگری رو بدهد. و شاید قدرت او ناشی از همین بود.

خاص هنرمندان بزرگ که هرچه را به سرشان زد جالب می‌شمارند می‌گفت:

«خوب، حالا به مجلس رقص «آکادمی» حمله کنیم و همه چیز را بهم بریزیم.»

«به کوکتیل «ایچی» Inci برویم و مسخره بازی در بیاوریم.»

«یا بلوچین به مجلس رقص «دوستاناران فیلم» برویم و «برهان» را که خیلی پاینده تشریفات است مصیبتی کنیم.»

آنچه را که می‌گفت انجام میدادند، بوژوهای ضعیف را دستپاچه می‌کردند و به این ترتیب بیکار دیگر به نبوغ خودشان معتقد می‌شدند.

شوخی بکنار، نمی‌شد گفت که زندگی هرکدام آنها از روزیکه او را شناختند آغاز شده است یعنی از روزیکه «انگین Engin» و «دوندار» Dundar ریش گذاشتند، «سونگور» Sungur از نامزدش و «ایخان» از آکادمی جدا شدند، و «چنگیز» بخاطر او یکی از بچه‌ها را نک زد و از دانشکده ادبیات اخراج شد.

روزیکه اولین بار در کاتین آتدمی با «دوندار» آشنا شد یا آن لیختن تسخر آیز - اوگاردن» وارث گفت:

«همان «دوندار» شاعر نقشه جغرافی! شناختم! همین مقدار برای پسر حساس کافی بود.»

«دوندار» تا آن تاریخ واقعا نقشه جغرافی را پیش رویش باز می‌کرد و درباره بنادر اقیانوس کبیر و زنان منیرین پوست‌بومی که نمی‌شناخت ولی در کتابهای دبیرستانی و رومانهای پرماجر اسم‌شانرا خوانده بود و حسرتشان را داشت، شعر حالی می‌گفت:

گرچه او هم در دونوش، حسرت بنادر اقیانوس کبیر و سرزمین‌های دور دست را احساس می‌کرد اما نمی‌خواست که برای نوشتن چیزی درباره آنها از کتابهای دست‌دوم الهام گرفته شود. به «دوندار» گفته بود:

«ببیند این اطلس را «رئیس» (۲) ! اطلس را ببیند و وارد دریای زندگی‌شو. یادبان گشوده و بی قطب‌نما ...»

سفر شش هفته‌ای «دوندار» به الجزایر که در آن از پیرزنها پول گرفت، گروشت گریه خورد، یازده کیلو وزن کم کرد و پوست و استخوان برگشت محصول همین تلقین بود. وقتی اشعاری که حاصل مشاهدات «دوندار» بود از اشعاری که سابقاً از روی کتابهایم‌گفت خرابتر درآمد، این بار به جوانک توصیه کرد که نمایشنامه بنویسد. می‌گفت:

«چنان نمایشنامه‌ای باید بنویسی که در آن وحدت مکان، وحدت زمان و وحدت موضوع را رها کنی - پرده اول در آینده پرده دوم در گذشته و پرده سوم در زمان حال اتفاق بیفتد. اما تو قبلاً باید کمی آثار «اولیل» و «بریسلی» را بخوانی.»

در انتخاب سرمشق‌های مناسب برای هرکسی هم بی‌تظیر بود.

مثلاً به «سونگور» که چون باندازه خود او انگلیسی میدانست پیش از دیگران امید آدم دشمن را داشت، می‌گفت:

«تو مدتی با «جسی جویس» زندگی کن. اما بنام معنی. تکنیک او را، سبک او را و کلمات او را بدقت زیرورو کن ... مدتی بعد می‌گفت:

«دیگر کافیست. حالا کمی با «فاکتر» زندگی کن.»

و «سونگور» مدتی هم با «فاکتر» زندگی می‌کرد. پس از آن با «ساموئل بکت»،

«آلبرت مورواویا» و «دوس پاسوس» اخت می‌شد. و در هر دوره‌ای از این زندگی‌ها داستانهایی به سبک آثار آن هنرمند می‌نوشت. و به همین سبب بود که مونولوگ او با عنوان «مردی که سایه‌اش را کشت» و گوستی از «هیاهو و خشم» فاکتر، داستان او بنام «بستر» گوئی از رمان «حق زناشویی» اثر «مورواویا» و فانتزی او با عنوان «مردی در خیابان» گوئی از آثار «ترومن کاپت» ترجمه شده بود.

اولین کسی که در های آثار غرب را بر روی آنها باز کرد و سبب شد که آنها علامت‌نشدند و به تقلید بپردازند «او» بود. همو بود که آنها را مجبور کرد تا از آبیگرهای کم عمق سرمشق‌های محلی بفر آیند و در دریای پهنای آثار «تامس ولف» و «ها» و «ازراباوند» ها بادیان بکشایند. اشعار «آپولینر» و «برنون» را - اما از ترجمه انگلیسی‌شان - اولین بار از زبان او شنیدند. آنچه را که لازم بود دربردارد «اکسپرسیونیسم» و «سوررالیسم» و «اگزیستانسیالیسم» یاداند و در مجلسی بر زبان بیاورند، تم و بیش از او یاد گرفتند. نخستین بار دست در دست او به هدلیزها و زیر زمین‌های «کوبن» و «کافکا» ها پائین رفتند. و باز از او یادگرفتند که چگونه «سیدماداتی» (۳) و «فاضل حسنی» (۴) را در زیر روشنائی ادبیات جدید انگلیسی از نظرگاه تازه‌ای تفسیر کنند.

«او» مانند انتخاب‌کننده‌ای که بخواهد تیم فوتبال تشکیل دهد، هرکس را در هرجا، آزمایش می‌کرد. به «توی دمبر» Toydemir گفت: «تو مجسمه سازی را ول کن و به نقاشی بپرداز.» به «ایخان» گفت: «توبوم و پالت راول کس و روی بشقابها نقاشی کن.» رومان نویس را به شعر گفتن، شاعر را به نمایشنامه نوشتن داستان نویس را به نوشتن داستان افسانه‌ها را به نمایشنامه نوشتن، منتظر می‌گفت که آنهاک سازها را هم وادار به نوشتن «اکورئوگرافی» بکنند اما این کار را نکرد. زیرا شهرت دیگر او هم در آن بود که آنچه را انتظار می‌رفت و فوراً به فکر هرکسی می‌رسید نمی‌کرد. مخالفت با آنچه ممکن و معلوم و عادی بود و دیگران را هم به این کار وادار کردن، اعتقاد تغییر ناپذیر هنری او بود. در نظر او انسان می‌بایست بین کلمات اول و آخر یک جمله، جملات اول و آخر یک عبارت و عبارات مختلف یک صفحه، و قسمتهای مختلف یک رمان روابطی تازه و غیر منتظره پیدا کند.

تحمل ناپذیر ترین کار او این بود که در یکی از روزها، بی‌سببی، در خارج از گروه، نویسنده‌ای از نسل کهنه‌تر می‌پندید، خودش هم چون این تکت را می‌دانست، دست به نقطه حساس‌آنها می‌گذاشت و حسادت‌ها را دامن می‌زد. او را می‌دیدند که در یکی از روزها یک باوروی بدست گرفته است و می‌گوید:

«من برای این آدم می‌میرم «چوکورووا» Çukurova را چه خوب حلای کرده. همه درام جنوب در هر بزرگ رومانسان جهان گرفته است. حقیقت لثنی که خود زندگی است و بوی عرق تن میدهد.»

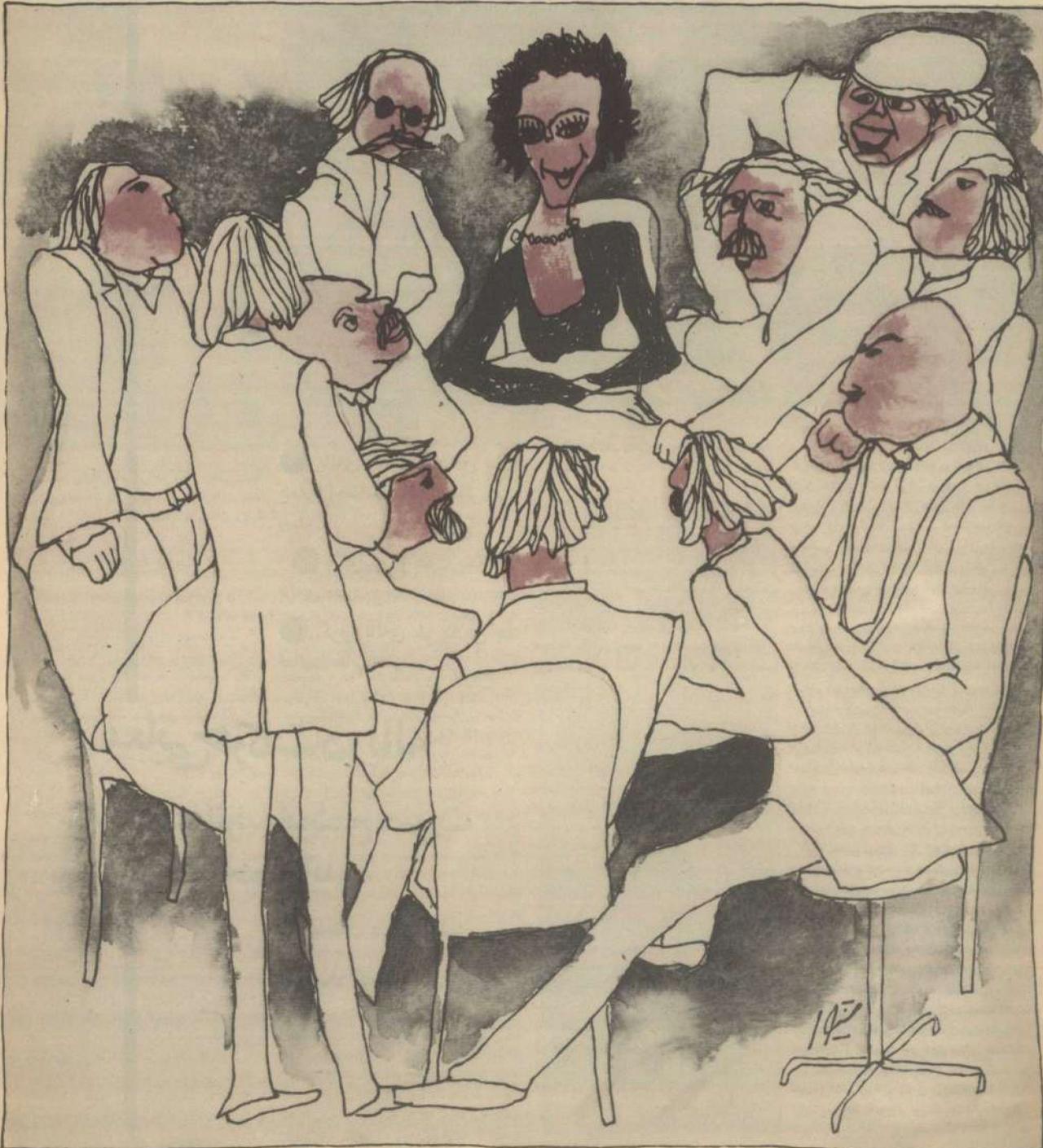
بعبارت آن تا مدتی در میان گروه بنیان «حقیقت لثنی که خود زندگی باشد» بوی عرق تن‌دهنده» مد می‌شد. در اشعار وصفی مزاج پنبه و دو داستانهای کشمکش قدیمی مالک و رعیت دیده میشد... حتی «سونگور»

که در آن روزها با «کالدول» سروکاره می‌زد، برای اینکه بیشتر جلب توجه او را بکند، در مزاج «چوکورووا» یک مبارزه بی‌سببیه و سفید هم ایجاد کرده بود. «احمد بکوری» فرمان داستان «حسادت دوزخی» او یک هرب بود که به علت سیاهی رنگش مسرود حقاقت قرار می‌گرفت و بعد به سبک سیاه‌سانه «کالدول» در گاهدان یک دختر سیزده‌ساله سفید پوست را لک‌دار می‌کرد. در پایان داستان یک صحنه بسیار فجیع «لینچ» هم

وجود داشت اما دوست و آشنا، دخالت کردند و برای اینکه حادثه رنگ محلی داشته باشد عرب را بهنگام فرار در چاهی سرنگون کردند تا در آنجا از بی‌حوالی بگریزد و پایانی که به‌بجوجه کمتر از اولی جمع نبود برای آن دست گرفتند.

اما چه فایده که در ۳۰ میان دوران علاقه رئیس به کالدول تمام شده بود و علاقه به کافکا، در او ایجاد شده بود. اساساً همینطور بود. آنها مانند واگونه‌های سرگشته

بعد زمانی به فلکلور و رنگ محلی روی آوردند، هنر مردم، موسیقی سردم، و قستیوال نمایشهای مردم را تا آسمانها بالا بردند. به دانشجویانی که با گروه «تاریخ هنر» به آناتولی می‌رفتند، چاق‌ها، حسیرها، قاشق‌ها و دستنوشته‌ها سفارش دادند و این اشیا را در صدر سالن هاشان قرار دادند. حتی در انای این هوس، «انگین» که آهنگساز بود، یک تار پیدا کرد و تصمیم بقیه در صفحه ۶۰





● **باله کلاسیک برای بیان همه‌ی احساسات کافی بنظر نمی‌رسد.**

● **چگونگی و علت پیدایش باله مدرن**

● **گروه باله ملی پارس چه فعالیت‌هایی دارد.**

معانی حرکات در باله

«مرقد آقا» اثر نیمایوشیج بصورت باله درمی‌آید

پای صحبت عبدالله ناظمی

سرپرست گروه باله ملی پارس

● **پیدایش رقص از چه روزگاری است؟**
- اگر هنر را به سالمندی بشر بدانیم رقص هم، همزمان با پیدایش بشر بوجود آمده است. هنگامی که آدمیان نخستین که با سخن گفتن آشنایی نداشتند، و برای بیان احساسات درونی خود، نوعی رقص بوجود آوردند ...

● **عبدالله ناظمی در سال ۱۳۱۶ در تهران متولد شده، و حالا متجاوز از هفده سال است باله را می‌آموزد و تمرین میکند. مطالعات خود را در این زمینه تا موسسات هنری شهر های پاریس - لندن - و نیویورک نیز بسط داده است ...**

● **انواع رقص کدامست؟**

- دوستان قبایل ابتدایی، رقص کامل که اغلب «رقص زمی» بوده، وجود داشته پس از آن در زمان فرعون‌ها، رقاصه‌هایی وجود داشتند که با «رقص بزمی» باعث تفریح خاطر آنان میشدند - یونانیان رقص را بعنوان یکی از ارکان مهم نمایشنامه‌های خود شناخته بودند. رومیان به ترکیبی از رقص و نمایش «پانتومیم» توجه خاصی داشتند - هنری‌ها از هزاران سال قبل یکتوب «رقص مذهبی» بوجود آوردند - و حالا رقص‌های محلی، و بالاخره یکی از تکامل یافته‌ترین وجه رقص، یعنی باله کلاسیک، که عمری از زمان کریستف کولب دارد - باله از زمان پیدایش خود - قرن پانزدهم - تاکنون دائما درحال توسعه و تکامل بوده و بطور کلی باله امروز با باله آن قرن یازدهم مقایسه می‌شود و آنچه امروز می‌بینیم و می‌شناسیم، باله ایست که از سال ۱۵۸۱ از زمان «کاترین دومیس» باب شد - اکنون نیز بعضی از باله‌ها با ظرافت درباری قدیم اجرا می‌شود.

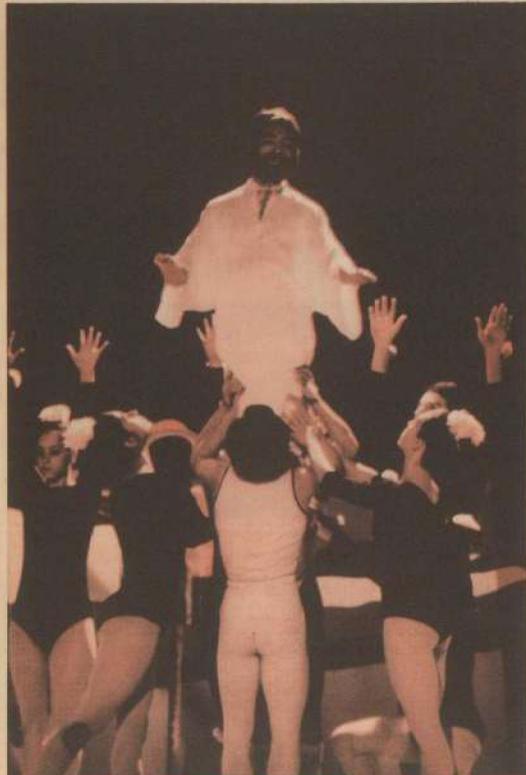
● **ناظمی در این باله‌ها اجرای نقش کرده: باله زیزولباله دریاچه فوسباله، فتق شک - باله ایرانی اورفه و اوریدیس، و غیره. در بسیاری از کشورهای خارجی برنامه اجرا کرده است. تحصیلات او، لیسانس دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران در رشته مجسمه‌سازی است.**

● **رقص باله چگونه طرح میشود؟**

- نخست باید دانست باله به چه نحوی می‌خواهد طراحی شود. ممکنست باله بر روی داستانی طرح شود که باید بازگو کننده‌ی متن داستان باشد - با آنکه در باله فقط جنبه‌ی حرکتی آن در نظر گرفته میشود، این نوع باله، تلفیقی است از حرکت و موسیقی. هنگامیکه روشن شد به چه نحوی قرار است باله‌ای طرح شود، در آنصورت، طراح، حرکت آنرا همراه با شنیدن موسیقی در ذهن خود خلق میکند، و حالت خارجی آنرا به رقص نشان میدهد. مسلما در این مرحله، اجرای یک رقص کاملتر و بهتر از طراح است.

● **ناظمی بروزی آثار آهنگسازان کلاسیک، چند باله طرح کرده، و همچنین رقص‌های محلی را تنظیم کرده است. و باله‌های ملی «چوپان دوغلو» - «مرد پارسا» و «خشت زن» - «شیخ شمشان» و «اخیرا باله‌ی «متراک» که در تلویزیون ملی ایران ضبط شده است. بعلاوه ناظمی برای دو فیلم سینمایی «موزیکال «حسن کچیل» و «باباتمل» نیز رقص‌هایی تنظیم و طراحی کرده است.**

● **در پیدایش باله مدرن بودمقایسه‌ی هنر مدرن و کلاسیک چه خصوصیتی هست؟**
- «تکنیک» باله کلاسیک از آغاز تا کنون، دائما درحال تکامل بوده، تا بصورت فعلی درآمده است. موزیک «تکر» های



آن، تغییر چندانی نکرده - یک رقص باله با تمرینات باله کلاسیک به مرحله‌ای میرسد که حرکات دلخواه اندام را به بهترین وجه انجام میدهد، مثل چرخ زدن های پیاپی، نگهداری تعادل بدن در حالات مختلف، و پرش های بزرگ - ولی باله کلاسیک معمولا برای اکثریت تماشاگران بیگانه است و این وسیله انتقال احساسات، و بفرنج و مشکل بنظر می‌رسد. از اینرو عده‌ای معتقدند که باله کلاسیک یک شکل آزاد و طبیعی رقص نیست و برای بیان همه‌ی احساسات کافی بنظر نمی‌رسد، بلکه این نوع رقص برداشتی است هنری از شیرین کاری‌های عالی و مشکل بدنی - پیرحالی، حرکت و فکس آزادی بیشتر در حرکات برای بازگو کردن همه‌ی احساسات طبیعی آدمی و تاثیر عظیم تحولات صنعتی، هنرمندان را برانگیخت تا تنها به راه و رسم گذشته درباله کلاسیک اکتفا نکنند و باله های مدرن را بوجود بیاورند. از پیش‌گوران باله مدرن باید از دوریس همفری - چارلز ویدمن و مارناریهام نام برد که همگی شاگردان مدرسه‌ی رقص مدرن «دانشان» هستند.

● **عبدالله ناظمی بمنظور پژوهش بیشتر بپرامون شیوه‌های گوناگون رقص در ایران و بهره‌گیری از داستان‌های ملی برای پدید آوردن «باله ملی» در سال ۱۳۴۵ «گروه باله ملی پارس» را تشکیل داد که سه این گروه همزمان با تأسیس تلویزیون ملی ایران، باین سازمان وابسته شد. و حاصل آن باله‌هایی برای تلویزیون و صحنه بوده‌است. گروه باله ملی پارس تاکنون نوزده باله در زمینه‌های مختلف (باله ایرانی - باله کلاسیک - باله مدرن - و باله‌های فولکلور جهان) آماده و در تلویزیون ملی ایران اجرا**



و ضبط کرده است. ● **وجه تمایز حرکت درباله کلاسیک و باله مدرن چیست؟**

- درباله کلاسیک پنج حالت برای پاها و پنج حالت برای دست‌ها وجود دارد که رقص کلاسیک، همه‌ی حرکاتش در این حالات دور میزند، ولی در باله مدرن، حرکت درهمه‌ی حالات بدنی وجود دارد. امروزه مقداری از حرکات باله مدرن در باله کلاسیک نفوذ کرده است.

● **باله ملی پارس هم‌اکنون درحال آماده نمودن دو باله ایرانی است که یکی از آنها بر اساس حکایتی از نیمایوشیج بنام «مرقد آقا» قرار دارد.**

● **اغلب برای تماشاگران باله این‌ستوال پیش می‌آید که معانی حرکات باله چیست؟**

- هر حرکت باله به تنهایی معنی خاصی لغوی ندارد (به استثنای حرکات باله یا پانتومیم). حرکات درباله همانند حروف است که به تنهایی معنایی ندارد، ولی از مجموع آنها کلماتی پدید می‌آید یا بهم پیوستن آنها مقصود بیان میشود. بخصوص که باله روی یک داستان طراحی نمیشود، و بیشتر از آنکه‌ی شنیدن یک آهنگ - از تاثیر یک تابلوی نقاشی - از احساس ناشی از خواندن یک شعر، و یا از خشم یک حادثه بوجود می‌آید.

● **گروه باله ملی پارس تاکنون کلاس‌هایی جهت تسلیم و آماده نمودن رقصان داشته، و همچنان این کار را ادامه میدهد.**

بعلاوه از شش ماه قبل بدرخواست علاقمندان کودکان .. در سنین خردسالی است که باید کودکان را در راه و تقویت هنری، راهنمایی کرد. ● **برای پیشبرد بیشتر هنر باله در ایران چه باید کرد؟**

● **آوری رقص‌های محلی خطه فارس مشغول است، تا آنها را بصورت برنامه‌هایی برای تلویزیون شیراز آماده کند.**

باله در ایران

● **سابقه‌ی کلاس‌های باله در ایران چند سالست؟**

- در حدود چهل سال، از بنیان‌گذاران این کلاس، باید از خانم کرنلی نام برد. ویس از آن در حدود شانزده سال قبل، بصورتی جدی‌تر، کلاس‌های هنرستان ملی باله‌ی ایران وابسته به وزارت فرهنگ و هنر بوجود آمد.

● **دوره‌ی آموزش باله کلاسیک چند سال است؟**
- معمولا نسال.

● **آیا بهتر نیست بجای آموزش باله که از مغرب زمین سرچشمه گرفته، به هنرهای اصیل ایرانی بیشتر پرداخته شود، خصوصا که در زمینه‌ی باله کلاسیک هنوز توانایی کافی وجود ندارد.**

- این درست در حکم آنست که بگویم «همه چیز یا هیچ چیز» .. «این همه چیز» چطور امکان پذیر است وقتی ما از هیچ‌شروع نمیکنیم تا به همه چیز برسیم، مسلما بین هیچ و همه چیز مراحلی است که باید طی شود. ● **برای پیشبرد بیشتر هنر باله در ایران چه باید کرد؟**

- آشنا ساختن بیشتر مردم با این هنر، و تقویت و پرورش مسائل حسی و فکری کودکان .. در سنین خردسالی است که باید کودکان را در راه و تقویت هنری، راهنمایی کرد. ● **برای پیشبرد بیشتر هنر باله در ایران چه باید کرد؟**

خاطرات Antimemoires



آندره مالرو
ترجمه: وهاب

— سپس ، فردریک درباره تشریفات که برای او تهیه دیده میشد ، صحبت کرده بود . امسوس ! ... ما او را با خود بردیم . خوشبختانه با ... دندان پزشکی از دوستان «اوریک» که با وضع و رفتار دیوانه‌هاستانی داشت ، برخورد کردیم ... من پول کافی همراه خود نداشتم ، ناچار می‌بایستی با درجه سه مسافرت میکردیم ... از « تون » تا « بال » مسافرتی طولانی بود . ترن تقریبا بر از مردم فقیر ؛ بر از کارگران ایتالیایی بود . صاحب‌خانه‌ها بنا اطلاع داده بودند که فردریک دچار حملات تحریک‌شدید میشده‌است . بالاخره سه تا جای خالی پیدا کردیم . من در کربودر ایستادم . « اوریک » در سمت چپ و « میشر » Miescher ، دندانپزشک ، در سمت راست فردریک نشست و کنار او یک زن دهانی نشسته بود . او شبیه « اوریک » بود که شباهت بنادر بزرگ‌ها را داشت ... مرئی مرتیا سر از سید اویرون می‌آورد و زن دهانی مجددا بزور آن را داخل سینه‌میکرد . این وضع دیوانه‌کننده بود ، واقعا دیوانه‌کننده ! در نظر یک ... بیمار چه مفهومی می‌توانست داشته باشد ! من منتظر حوادث ناسف‌انگیزی بودم .

« ترن وارد تونل سن - گوتارد - Saint Gotard شد که ساختمان آن تلازه بیابان رسیده بود . در آنتومف ، میور از آن ، سرو پنج دقیقه - سی و پنج دقیقه تمام - طول می‌کشید و واگن‌های درجه سه چراغ نداشت . علی‌رغم صدای حرکت ترن ، من ضربات‌مقار مرغ را نمی‌شنیدم که بدیواری سید میکوبید و گوش بزرگ بودم . در میان این تاریکی اگر حمله‌ای عارض میشد چکاری می‌توانستیم بکنیم؟ »

بغیر از لب های مسلح‌اش که بسوخت می‌چینیید ، هنوز تمام صورتش در روشنائی صحنه بی‌حرکت بود . ولی در پس صدایش نه با قطرات آبیکه از نالودان‌ها می‌چکید ، نقطه گذاری میشد ، فلجان انتقامی که در اشکابی از زخم نهفته است ، احساس میشد .

— و ناگهان - شما ... لایب میدانید که مقداری از آثار فردریک چاپ نشده است - در میان تاریکی ، صدای بر فرار هیاهوی چرخ

ها بلند شد . این فردریک بود که میخواند او که در صحبت معمولی لکنت داشت کلمات را کاملا طبیعی ادا میکرد - فردریک شعری را میخواند که برای ما ناآشنا بود و این آخرین شعر او « وتیز » بود . من موسیقی شعری فردریک را دوست ندارم . چیز فوق‌العاده‌ای نیست . ولی این سرود ... بخدا فوق‌العاده بود . « خیلی پیش از آنکه ما از تونل خارج شویم او تمام کرده بود . وقتی ما از تاریکی بیرون آمدیم همه چیز مثل قبل بود ... این همه چنان گریزان و موقتی که انگار هیچ اتفاقی نیفتاده است و فردریک بمراتب اضطراب‌انگیزتر از یک جنازه برجای بود . این زندگی بود - من زندگی ... ماجرای عجیبی در جریان بود : این سرود بانگ‌آه خود زندگی نیرومند بود . در زندانی که پاستال از آن صحبت میکند ، انسان‌ها باخدا جوابی از خود ناپل آمده بودند که اگر بتوان گفت ، آنکس را که منتشخص بود فرین ابدیت میکرد . و در این ترن ... مرئی برای اولین مرتبه حرکت نسبتاً آشکاری کرد اما نه با دستش بلکه با منتشش ، گوئی که میخواست تنحه سیاهی را پالک کند .

— و در این واکن ، ملاحظه میکنید ، و بعدا در چند مورد دیگر - فقط در چند مورد - بنظم رسید که آسمان پرستاره همانطور به دست انسان پلاک میشود که سرنوشت محقرما توسط آسمان پرستاره .

او دیگریوم را نگاه نمیکرد . این فصاحت غیر مرتبه و بظاهر توأم با گیجی و بی‌حواسی ، مخصوصا از آن نظر برای پدرم نراحت‌کننده‌تر بود که در خانواده ما هیچ سابقه نداشت . ولی حالا دیگر والتر همان لحن تعقیب‌آمیز عجیبی‌اش را از سر گرفته بود و انگار از بالای سر پدرم با مخاطب نامرئی‌ای صحبت میکرد :

« متناقض سینه‌چاک - گمان میکنم سینه‌چاک گفته میشود - عشق را مقابل مرگ قرار میدهند . من آنرا تجربه نکرده‌ام ولی میدانم که بعضی از آثار هنری در مقابل سرگیجه ناشی از لمبشای مردگان ، آسمان پرستاره ، تاریخ ایستادگی می‌کنند ... نمونه‌هایی از آن قبیل همین‌جا وجود دارد . اشتباه نشود ، منظوم این آثار گوئیگ نیست . شما ... جسمه سر سرد جوان موزه آکسروبولیس

دیدهایم ! اولین مجسمه‌ای که یک چهره انسانی - یک چهره انسانی خالص - را نشان میدهد ، آزاد از دیوها ... مرگ ... خدایان . آرزوی انسان نیز بخلق انسان از خالک ناپل آمده است ... این عکس ، این یکی ، پشت سر شما - گاهی اتفاق افتاده است که پس از زمانی طولانی کار با میکروسکوپ آن را بدقت تماشا کرده‌ام ... راز ماده‌ای بیسی آن نمیرسد .

خش ، خش ظریف و وسیع باران بر روی برگها ، بارانیکه ریزس و ریزتر میشد ، از بیرون بگوش میرسید ، گوئی کالدهای سوخته بر روی خود جمع می‌شدند . تشکیل قطرات درشت و صدای چکیدن منظم آنها در گودال آب ادامه داشت صدای والتر بازمه وارفته‌تر شده بود :

— بزرگترین رازها این نیست که در میان انواع اشکال ماده وستارگان همینطور بی‌منظور ، و هدفی پررانیگته‌ام بلکه این است که در این زندان تصاویری از خود میسازیم که قدرت‌کافی برای انگار بوچی‌انسان‌زادارانست . و نه تنها تصاویر ... بلکه ... بالاخره ، ملاحظه میکنید ...

عطر قارچهای درختان خیلی که در میان این شب داغ چکه میگردند به‌مراه خش و خش خاموشی جنگل از راه روزنی داخل میشد و با بوی غبار آلود جلد کتاب‌های این کتابخانه فرق در تاریکی مخلوط میگشت . در خیال پدرم سرود نیچه بر فرار همه‌همه چرخ‌ها ، پیرمرد « وایش باخ » که در اناهی با پرده های بسته‌اش منتظر مرگ بود ، شام مراسم سوگوری و صدای فلزی دسته‌های تانوب که بر شانه‌های آدم‌ها حمل می‌شد درهم می‌آمیخت .

این موهبتی که والتر از آن صحبت می‌کرد چقدر در مقابل تقدیر نیرومندتر از مقابل رنج بود ! شاید می‌توانست حتی صورت‌انسان مرده را نادیده بگیرد ، اگر این صورت از آن شخصی مورد علاقه‌ای نمی‌بود ... از نظر والتر انسانی جز همان « توده محقر اسرارگو » نبود که همه این آثاری را که تا اسماعق تاریکی صورت بی‌حرکت او را احاطه کرده بود تقلید می‌کرد و برای پدرم تمام آسمان پرستاره در آن احساس بهم آمده بود که مردی را در پایان زندگی فلکیا دردآلود خویش ،

هستند ، زیرا افکار آنها در جستجوی تایید و همفکری است تا تجربه . زیرا آنها کتابخانه را به آزمایشگاه ترجیح میدهند . بالاخره ، از همه چیز گذشته ، کتابخانه نجیب‌تر و راز دارتر از خود زندگی است ... اما آزمایشات کنفرانس - که قرار بود شش روز طول بکشد و موضوع آن « بقا و دوام انسان در تحول تمدن‌ها » تعیین شده بود و مثل همه بحث های ایدئولوژیک بیهوده و نواحی بود واگر اهمیتی داشت در مونولوگ‌های متوالی آنها بود - پدرم جز نکات روشن کوچکی چیزی بخاطر نداشت . پیرمرد ریزش نقش ریشوی پر پشمی که همچون پنجه گریه‌ایکه در کلاف پشم گم شده باشد ، در میان رشته‌های مو های سفیدش پنهان بود ، گفته بود « باید نوشته شده داشت که سه رمان بزرگ که شهرت عالمگیر پیدا کردند یکی توسط « سروانتس » ، یک غلام سابق ، دیگری توسط « داستایوسکی » ، یک زندانی سابق ، بالاخره سومی توسط « دانتهل دفو » ، یک محکوم به دار سابق نوشته شده است « ولی سخنرانی پروفیسور «مولیرگه» Möllberg واقعا برای او جالب بوده است .

ببرخلاف عنوانش ، «مولیرگه» مدتها بود که دیگر تدریس اتنولوژی (ژئوداستاسی) نمی‌کرد . او تازه از یک ماموریت سه ساله در افریقا - در فاصله میان افریقای جنوب شرقی آلمان و سرزمین «گارامانتها» Garamants که تحت تسلط ترلها بود - بازگشته بود . پدرم ، گو اینکه در این ماموریت کمک‌هایی باو کرده بود ولی هرگز مستقما او را نمی‌شناخت . با آن کله دراز ، چشمان مورب و گوشهای نولدیزر شبیه موجود افسانه‌ای خون آشام (و امپیر) رومانسیس آلمان بود که لباس میدل از قلرو افسانه‌ها فرار کرده بود . مولیرگه با تشریح خطوط اصلی تحقیقات خود درباره جوامع ماذیل تاریخ ، توجه و علاقه پرشوری برانگیخته بود .

و بالاتر از کشیش - حاکم‌ها شاه فرار داشت . قدرت او با بالا آمدن ماه اوج می‌گرفت : ابتدا نامرئی بود ، با پیدا شدن‌هلال ماه خود را نشان میداد و بکارهای کم اهمیت میروداخت ... با اینکه فرس کامل ماه ، شاه واقعی را که صاحب‌اختیار مرگ و زندگی بود ، بوجود می‌آورد ، در این موقع شاه ، نقش با مذهب (شاید همچون سلاطین امریکای قبل از کرسف کلمب) در حالیکه جواهرات سلطنتی را بخود بسته و بر تخت مرتفع‌دراز کشیده بود ، توسط کشیش‌ها به آب مقدس غسل داده میشد و تقدیس می‌گشت . آنگاه مبدالت می‌نشت ، فرمان‌میداد تا آذوقه میان مردم قسمت کنند و دعای رسمی سرزمین خود را نثار ستارگان میکرد . کامل !

و بتدریج ماه کوچکتر میشد : شاه در قصر خویش بروی خود می‌بست تا اینکه بالاخره شباهت بی‌پنهان فرآ میرسید . در این ایام بردن نام او در سرتاسر قلمروش قفلش بود . زایل ، روشنائی روز برای او حرام بود . او که در تاریکی می‌نشت و حتی خود را از تنگه پنهان میکرد ، تمام اختیارات سلطنتی را از دست میداد . دیگر فرمانی صادر نمیکرد . نه هدیه‌ای میداد و نه هدیه می‌پذیرفت . جز این اعتکاف مقدس چیزی از احوال پیشین برای او باقی نمی‌ماند . درنام سرزمین ، یک کشت ، ازدواج و تولد به این نحوات وابسته بود .

تکرار میشده است : میدانند که با حلول سال جدید بپوش شاه يك نفر را یا تشریفات خاصی در میدان بزرگه یابل خفه میکردند . در طی این نظرات شاه واقعی ، صاحب اختیار مطلق را لخت کرده ، با تعقیب در گوشه تاریکی از قصر شلاق میزدند .

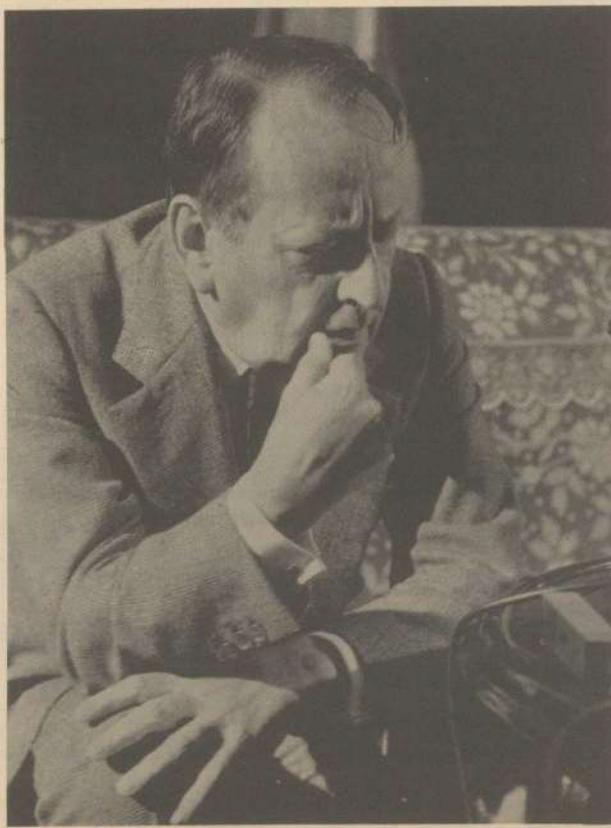
« مسئله این نیست که آیا چنین شاهی شباهت بخدا دارد یا به يك تهرمان . او شاه بود درست همانطوریکه ملکه مورچگان ملکه است . این تمدنی بود که سلطه مطلق تقدیر بر آن جاری بود . شاه در پیش‌پای ماه - خدا قربانی نمیشود ؛ او در میان حال هم خودش است هم ماه است ، درست مثل انسان - پلنگ‌های سودانی که هم انسان هستند ، هم پلنگ و یا سادهر ، تقریبا مثل بچه‌ها ، که هم خودشان هستند هم آرانیان Artaynan

« مادر قلمرو هستی فراداریم ؛ قلمروی ماقبل پیدایش مذاهب . هنوز شاید ، فکر خلقت جهان راه بدن نیافته است . آنها در ادبیت می‌کنند . هنوز خدایان نولدنیافته‌اند و بعد از تحلیلی درباره « سازمان های بزرگ روانی » که در نظر او ، توالی آنها سرنوشت بشریت را تعیین میکرد ، نتیجه گرفته بود : « صرف‌نظر از ارتباط با تمدن در این اجتماعات ، و ارتباط با خدا در مدنی های بدمتر ، هر يك از سازمانهای روانی مظهر خاصی را که حاکم بر زندگی است و بدون آن انسان از تفکر و عمل باز میماند ، بصورت مسلم و خلل‌ناپذیر اختیار می‌کند (مظهری که الزاما برای بشر زندگی بهتر نیآورد و ای بسا ممکن است که باضمحلال وی بیانجامد) وجود آن برای بشر مثل موجود آب برای ماهی است که در آن شنا میکند . این مظهر زائیده فکر انسان نیست و ایدا سر

ببرخلاف عنوانش ، «مولیرگه» مدتها بود که دیگر تدریس اتنولوژی (ژئوداستاسی) نمی‌کرد . او تازه از یک ماموریت سه ساله در افریقا - در فاصله میان افریقای جنوب شرقی آلمان و سرزمین «گارامانتها» Garamants که تحت تسلط ترلها بود - بازگشته بود . پدرم ، گو اینکه در این ماموریت کمک‌هایی باو کرده بود ولی هرگز مستقما او را نمی‌شناخت . با آن کله دراز ، چشمان مورب و گوشهای نولدیزر شبیه موجود افسانه‌ای خون آشام (و امپیر) رومانسیس آلمان بود که لباس میدل از قلرو افسانه‌ها فرار کرده بود . مولیرگه با تشریح خطوط اصلی تحقیقات خود درباره جوامع ماذیل تاریخ ، توجه و علاقه پرشوری برانگیخته بود .

و بالاتر از کشیش - حاکم‌ها شاه فرار داشت . قدرت او با بالا آمدن ماه اوج می‌گرفت : ابتدا نامرئی بود ، با پیدا شدن‌هلال ماه خود را نشان میداد و بکارهای کم اهمیت میروداخت ... با اینکه فرس کامل ماه ، شاه واقعی را که صاحب‌اختیار مرگ و زندگی بود ، بوجود می‌آورد ، در این موقع شاه ، نقش با مذهب (شاید همچون سلاطین امریکای قبل از کرسف کلمب) در حالیکه جواهرات سلطنتی را بخود بسته و بر تخت مرتفع‌دراز کشیده بود ، توسط کشیش‌ها به آب مقدس غسل داده میشد و تقدیس می‌گشت . آنگاه مبدالت می‌نشت ، فرمان‌میداد تا آذوقه میان مردم قسمت کنند و دعای رسمی سرزمین خود را نثار ستارگان میکرد . کامل !

و بتدریج ماه کوچکتر میشد : شاه در قصر خویش بروی خود می‌بست تا اینکه بالاخره شباهت بی‌پنهان فرآ میرسید . در این ایام بردن نام او در سرتاسر قلمروش قفلش بود . زایل ، روشنائی روز برای او حرام بود . او که در تاریکی می‌نشت و حتی خود را از تنگه پنهان میکرد ، تمام اختیارات سلطنتی را از دست میداد . دیگر فرمانی صادر نمیکرد . نه هدیه‌ای میداد و نه هدیه می‌پذیرفت . جز این اعتکاف مقدس چیزی از احوال پیشین برای او باقی نمی‌ماند . درنام سرزمین ، یک کشت ، ازدواج و تولد به این نحوات وابسته بود .



آندره مالرو

در پی جستجوی حقیقت ندارد . این چیزیست که بریشتر مارش میشود و او را تصرف میکند ولی هرگز بشر کاملا به آن احاطه ندارد . شاید این سازمانهای روانی ، همچون « پله یوزووس » بی‌بازگشت از میان برونند و شاید این تمدن‌ها ، یکی پس از دیگری می‌آیند تا فقط انسان را درخ «تالید» Danaides سرتگون سازند ، و شاید ماجرای انسان جز در اراه يك تحول عظیم قابل دوام نباشد . در اینصورت ، اینکه انسان بتواند در طول چند قرن افکار و تکنیک خود را باخلاف خویش منتقل کند چه اهمیتی می‌تواند داشته باشد؛ زیرا انسان يك تصادف است و جهان در اصل از قراموشی ساخته شده است .

او شانه‌ها را بالا انداخته و بزوالدوار تکرار کرده بود :

« فراموشی ... »

« انسان اصلی يك رویای روشنفکرانه مربوط بهدهقانان است : کلسمی کنید رویای درباره کارگر اساسی داشته باشید ! لابد فکر میکنید زندگی برای دهقانان از فراموشی ساخته نشده است ! کسی که چیزی یاد نگرفته است چیزی برای فراموشی کردن ندارد . من دهقان عاقل را بخوبی می‌شناسم . فعلا او انسان اصلی نیست . چیزی بنام انسان اصلی وجود ندارد که متناسب زمان عقاید و افکاری بر آن اضافه شده باشد ؛ یا انسانی است که میاندیشد و عقیده پیدا میکند ویا هیچ توجه کنید !

« او ، روی دیوار اصلی ، در جائیکه سابقا باختمال قوی محل نصب يك صلیب بود به يك مجسمه‌صفت وسیقل شده‌ای از «آلانها» مخصوص قسمت جلاگشتی ، که به سیک نایبخته ویی ملاحظه آثار دیوارنوردان ساخته شده بود ، ودر زیر آن به دو قدیس گوئیگ از همان چوب تیره اشاره کرده و گفته بود :

« این دو اثر گوئیگ و آن مجسمه مخصوص قسمت جلوی کشتی ، ملاحظه می- کنید که همه از يك چوب هستند ولی در زیر این صورت ها دوخت گردو اصلی فرار ندارد بلکه فقط کنده درخت است .

« در وقت فکر ، فرق نمیکند ، انسان گاهی با سگ ، گاهی با بپر و یا اگر مایل باشد با شیر روبرو خواهد شد ؛ بهرحال ، همیشه با يك حیوان . انسان ها جز موافق که بخواب میروند - خواب بدون رویا - و با مرده هستند ، هیچگونه وجه مشترکی با هم ندارند . در جهانی که یافتاری بهترین جز به فانی ترین نمی‌انجامد ، جاودانگی بوچی چه اهمیتی دارد ...

وسط صحبت‌هایش والتر گفته بود :

— استاد ارجمند ، لاول این یافتاری مداومت دارد ، يك چیز ابدی در انسان وجود دارد - در انسانی که فکر میکند ... من آنرا بخش خدائی انسان نام میدهم و این همان استعدادی است که جهان را بزیر سؤال می- کشد ...

— « سیزیف » هم ابدی است ! « در پایان بحث ، در راهرو بزرگ ، شخصی از « مولیرگه » سؤال کرده بود که مقاله‌اش چه وقت چاپ و منتشر خواهد شد . - هیچوقت . رویبرفته این مبارزه‌ای با افریقا بود . همین ! او را ق آن از شاخه‌های پائین انواع درختان بین زنگبار و صحرا آویزان است . بالاخره عادت بر این است که غالب لباس کهنه مغلوب را برتن میکند .

« نامام



پایان مسابقه‌ی: آیا نام شما کوروش است؟

۲۴ کوروش برنده بزودی طی مراسمی از تلویزیون انتخاب و معرفی میشوند و همراه سالمندترین کوروش ایران در جشن سال کوروش شرکت می کنند



کوروش رضاخانی
کوروش ۲۵۰۰

شرکت کننده کوچولوی ما کوروش جعفری فشارکی جالبترین شناسنامه‌ی سال را دارد. او در اردیبهشت ماه امسال متولد شده است یعنی در سال ۱۳۵۰ کمال کوروش است. شماره شناسنامه کوروش جعفری فشارکی ۲۵۰۰ است و این حسن تصادف و یا حسن سلیقه، خاطره انتخاب آرمیز جشن دوهزار و پانصن سال بنیانگذاری شاعنشاهی ایران راهبته برای این شرکت کننده کوچولوی مسابقه مجله تماشا در مراسم زندگی حفظ خواهد کرد.

آخرین شرکت کنندگان مسابقه کوروش

- ۱۴۷۳ - کوروش مومنی
- ۱۴۷۴ - کوروش کیومرثی
- ۱۴۷۵ - کوروش مشرف
- ۱۴۷۶ - کوروش دولت آبادی
- ۱۴۷۷ - کوروش شیبانی
- ۱۴۷۸ - کوروش میرسعیدی
- ۱۴۷۹ - کوروش میلانیان



کوروش مؤید محسنی

کوروشهای شاگردا دل و ممتاز

کوروش مویید محسنی دانش آموز سال چهارم دبستان کیمیای تهران با معدل ۱۹٫۳۵ شاگرد ممتاز است. این شرکت کننده کوچولو یک برادر و یک خواهر دارد که از دانش آموزان ممتاز بشمار میروند و آنها نیز ناهای زیبای فارسی دارند: داریوش و ماندان. کوروش رضاخانی شرکت کننده گرامی و کوچولوی ما که ساکن کرمانشاه است با معدل ۱۹٫۴۷ از دانش آموزان ممتاز دبستان فردوسی کرمانشاه است. می کنیم:

با انتشار این شماره مجله و اعلام نام آخرین شرکت کنندگان مسابقه‌ی ما یا نام شما کوروش است؟ نقطه پایان این مسابقه گذاشته میشود. اکنون همه کوروش های شرکت کننده در مسابقه تماشا و در پیشاپیش آنها، آقای کوروش خانوردا - ۶۲ ساله - که سالمندترین کوروش ایران است با شوق و هیجان آماده شرکت در مراسم تاریخی جشن دو هزار و پانصن سال شاعنشاهی ایران در تخت جمشید میشوند. ما آرزو مند بودیم که بتوانیم جشن استقبال خوانندگان گرامی را از مسابقه تماشا پاسخگو باشیم و کلیه کوروشها را در جشن سال کوروش شرکت دهیم اما چون این امکان را نداریم، ۲۵ کوروش را به نشانه ۲۵ قرن تاریخ شاعنشاهی ایران برای یک مسافرت تاریخی در برجسته ترین روز های تاریخ ایران به تخت جمشید بر می گردانیم.

کوروشهای برگزیده

مراسم انتخاب ۲۴ کوروش (بیست و پنجمین کوروش سالمندترین کوروش است) بزودی در تلویزیون انجام خواهد شد و همه کوروش های توانمند از تلویزیون های خود ناظر و تماشاگر این مراسم باشند. کوروش های انتخاب شده، بعدا طی مراسم جالبی از تلویزیون معرفی خواهند شد تا همه مردم ایران با این کوروش های برگزیده و خوش اقبال آشنا شوند.

روز و ساعت مراسم قسره کشی برای انتخاب کوروش های برگزیده و نیز تاریخ و ساعت مراسم معرفی آنها قبلا از طریق تلویزیون اعلام خواهد شد. و اینکه برای حسن ختام مسابقه، دو کوروش شاگرد اول دیگر را معرفی می کنیم:



تلویزیون در خانواده و جامعه نو

اثر: انریک ملون مارتینز
ترجمه: جمشید ارجمند

فصل دوم تماشای تلویزیون

مراحل مختلف تماشای تلویزیون:
در اماکن عمومی، خانه همسایه، خانه خود... و چون تماشا!

تماشاگران دنیا چهار برابر میزان ساعات کار انجام شده سالانه در فرانسه، تلویزیون نگاه می کنند!

بیشتر از دیگران تلویزیون نگاه می کنند. بلژیکی ها با متوسط روزانه دو ساعت، کمتر از همه تلویزیون می بینند. فرانسوی ها نسبت به تلویزیون حریصند. طبق آمار استیوی نظریه عمومی فرانسه، ۲۹ درصد تماشاگران در روز بین دو تا سه ساعت در برابر تلویزیون می نشینند و ۲۳ درصد از سه تا چهار ساعت. معدل کل، دو ساعت و چهل دقیقه در روز های عادی هفته، سه ساعت و نیم در روز های شنبه و پنج ساعت در روز های یکشنبه است.

آلمانی ها، لهستانیها و چکسلواکیها، ۱٫۵ ساعت. در انگلستان تماشاگر بین سه ساعت و نیم تا پنج ساعت در روز تلویزیون می بینند، در آمریکا اکثریت (۷۰ درصد) پنج ساعت نگاه می کنند بعد می خوانند، ۲۰٫۵ درصد یک ساعت و بیست دقیقه و ۲۰ درصد نزدیک ۹ ساعت تلویزیون نگاه می کنند.

در اروپا، به طور کلی از صد تماشاگر، ۴۵ نفر کمتر از ده ساعت در هفته، ۲۸ نفر بین ده و بیست ساعت و ۱۷ نفر بیش از بیست ساعت در هفته به تلویزیون نگاه می کنند. در نتیجه معدلی در حدود شانزده ساعت بین سامنهایی ۸ تا ۶ بعد از ظهر را به دست می دهد پس تماشاگر بیشتر وقت فراغت خود (۷۰ درصد) را که هفته ای ۲۵ ساعت است چلوی تلویزیون می گذراند. تلویزیون خارج از موضوع کار، اولین فعالیت و بهترین سرگرمی بالا بل معمول ترین سرگرمی شده است.

مورد تماشاگر آمریکایی جالبترین موارد است زیرا در هفته به طور متوسط ۳۵ ساعت تلویزیون نگاه می کند و مدائیم که در بعضی از صنایع مثل کالچوک و فولاد سازی اوقات فراغت کار از سی و دو ساعت در هفته تجاوز نمی کند. پس ساعات ترواحم و تراکم تماشا در مواقع فراغت، یعنی یکشنبه ها، بعد از ظهر های شنبه و همه شب بعد از کار است.

یکشنبه ها و روزهای فید و جشن، صبح ها خیلی کم تلویزیون دیده می شود (۲ درصد) مردم صبح دیر از خواب بر می خیزند، ورزش می کنند و اگر هوا خوب باشد به گردش یا خارج شهر می روند و تلویزیون را در خانه، خاموش می گذارند. پس تماشای تلویزیون در بعد از ظهر یکشنبه بر حسب خوب و بدی هوا تغییر می کند. در زمستان خیلی متراکم است (۳۰ تا ۴۰ درصد) در تابستان یا روزهای خوب بهار ضعیفتر می شود (۲۰ درصد) - برعکس وقت استراحت در خانواده است. افزایش پیدا می کند و به حداکثر خود (۷۰ تا ۸۰ درصد) بین ساعات هفت و یازده شب می رسد. این ساعات مربوط به اوقات تماشای فیلم، نمایش، رپرتاژهای ورزشی و غیره است. این ساعات، همچنین وقت استراحت در خانواده است. از ساعت ۱۰ تا ۱۰٫۵ شب تماشاگران کاهش می یابند چون بیشتر آنها باید قراصیح برای کار از جا برخیزند بعد از این ساعت فقط ۱۵ درصد همچنان به تماشای نشینند و در ساعت ۱۱٫۵ فقط بین ۲ تا ۵ درصد تماشاگر وجود دارد.

دراوند. پس رفت و آمد به خانه های یکدیگر برای تماشای تلویزیون خیلی به ندرت اتفاق می افتد. حتی مذهبا پیش، در زاغیه ۱۹۶۱، « مدرسه اولیاه » به این نتیجه رسیده بود که در منطقه پاریس برای بیش از ۷۰ درصد خانواده ها، تلویزیون موقعیت بسیار نادری برای دعوت دوستان به خانه بوده است، ۲۰ درصد هیچکس را دعوت نمی کرد، و فقط ده درصد اغلب دسته به این کار می زد.

در فرانسه کنونی، فقط بیست هزار گیرنده تلویزیون در اماکن عمومی وجود دارد. پس اکثریت عظیم و وسیع میلیون گیرنده در خانواده ها کار می کند. یک خانواده ممکن است دارای یک یا چندین اتاق باشد ولی تلویزیون همواره در اتاق محل تجمع خانواده فرار داده می شود. در محیط های کارگری محل تلویزیون آشپزخانه است چون سالتی وجود ندارد (و افراد خانواده هم نیازی به آن احساس نمی کنند)، در محیط های بالاتر محل تلویزیون سالن، اتاق غذاخوری، یا اتاق نشیمن است که تماشای تلویزیون را در حال غذا خوردن ممکن می سازد. طبقات متوسط تلویزیون خود را بر حسب این که از محیط های بالا خیلی دور یا خیلی به آن نزدیک باشند در سالن یا در اتاق غذا خوری قرار می دهند. مطابق نظر جوبی های اخیر، در ۸۰ درصد خانواده ها تلویزیون در جایی که غذا خورده می شود قرار گرفته است خواه در آشپزخانه، خواه در اتاق غذاخوری یا در اتاق نشیمن. و اینها معمول ترین نقاط است شاید چون مردم دوست دارند در حین غذا خوردن، تماشا هم بکنند.

بعضی ها، و به ندرت، تلویزیون خود را در اتاق خواب می گذارند که آن را از دسترس بچه ها دور کنند و بعد از غذا، در حال دراز کشیده آن را نگاه کنند. شاید هم به این خاطر که زودتر به خواب بروند. بعضی نیز تلویزیون را روی میز متحرکی می گذارند که از آن در اتاقهای مختلف استفاده کنند. آنها که از جهت مالی و فکری خیلی پیشرفته هستند دو تلویزیون دارند. یکی برای سالن و دیگری برای اتاق خواب. و چون معمولا، جدیدترین تلویزیون، نوع قابل حمل آن است می توان گفت در خانواده های که آن را دارند، دو تلویزیون وجود همه جا حاضر است.

پس روی معرفی تلویزیون را در محلی مطلوب قرار می دهند که بهترین دید را داشته باشد نگاه کردن به تلویزیون منظم گذراندن مقداری وقت است. و این وقت در سطح جهانی نسبتیهای خارق العاده را تشکیل می دهد. اگر فرض کنیم که پانصد میلیون تماشاگر دنیا، روزانه یک ساعت تلویزیون نگاه کنند، در طول سیصد روز یکسال رقمی بیش از هزار و پانصد میلیارد ساعت یا چهار برابر مجموع ساعات کار تمام کارگران فرانسه را در طول یک سال تشکیل می دهد.

و معمولا همه تماشاگران هر گوشه ای از دنیا، بیش از یک ساعت در برابر پرده تلویزیون خود می مانند. بعضی ها

برنامه‌های محلی تلویزیون کرمانشاه

پلی است برای ارتباط صادقانه میان مردم و تلویزیون...

در مدتی کمتر از یکسال، بیست‌هزار دستگاه تلویزیون در خانه‌های مردم کرمانشاه راه یافته است

تلویزیون کرمانشاهان از چهارم آبان ۱۳۴۹ آغاز بکار کرد. ساختمان تلویزیون کرمانشاه با شیوه معماری خاص آن در محوطه وسیعی در کنار بولوار عربی طابستان قد برافراشته است. روبروی این ساختمان ناسیات عظیم پالایشگاه نفت کرمانشاه قرار دارد. دوزمکز فعالیت برامان، دو مظهر تلاش و خلاقیت، تلویزیون و پالایشگاه، رودروی هم بنیان گرفته‌اند. ساختمان تلویزیون کرمانشاه آنگونه نیست که بشود گفت بنای چندطبقه‌ای آن از بیرون که باین بنا نگاه میکند تصور دیگری دارد و وقتی داخل بنا میشود نمیتواند شکفتن خود را از پیچیدگی و درین حال نازکی معناری این بنا پنهان کند. ساختمان در اصل دو طبقه بیشتر ندارد ولی در قسمتهای از بنا واقع چنان است که گویی چند طبقه را روی هم چیده‌اند. طبقه همکف ساختمان به استودیو ها و قسمتهای فنی اختصاص دارد. در حال حاضر از سه استودیو تلویزیون کرمانشاه تنها یک استودیو مورد استفاده است استودیوی بزرگ و استودیوی کوچک مخصوص بخش اخبار آخرین مراحل آمادگی را طی میکند.



از نظر تولید محلی، با آنکه تلویزیون کرمانشاه عمرش از یازده ماه تجاوز نمیکند، فعالیت چشمگیری داشته است. زنگ تفریح - باهم دیگه قصه بگیم - نمه های محلی - تلویزیون و تماشاچیان - پلیس و مردم - چهره ایران - موسیقی محلی - موسیقی محلی فرهنگ و هنر - روستائیان - برنامه آموزشی - مسابقه چهره ها - جایزه بزرگ و برنامه های مذهبی از جمله برنامه هائیت که در مرکز تولید تلویزیون کرمانشاه تهیه میشود.

در حال حاضر تلویزیون کرمانشاه بطور متوسط در هفته پنجاهت برنامه محلی پخش میکند. تا قبل از آغاز تعطیلات تابستانی سبب وجود برنامه‌هایی که نه کودکان و نوجوانان مربوط میشد، مدت پخش برنامه های محلی برابر

بیشتر بود، که با باز شدن مدارس و بازگشت دانش‌آموزان از تعطیلات تابستانی، کمیت و کیفیت برنامه های محلی فوس صعودی طی خواهد کرد.

از جمله برنامه‌هایی که بطور مستمر تقریباً سه ماه بعد از بکار افتادن فرستنده تلویزیون کرمانشاه از این فرستنده پخش آن آغاز شده، برنامه روستائیان است که روزهای یکشنبه و چهارشنبه مجموعاً یکصد دقیقه پخش میشود. برنامه روستائیان شامل دو بخش کودکان و بزرگسالان روستائی است. برنامه کودکان روستائی، به نمایش کارهای دستی، نقاشی و قصه های ویژه کودکان اختصاص دارد و فضای مناسبی است برای شوکافتن استعداد های فرزندان روستاهای کرمانشاهان. در برنامه بزرگسالان روستائی، مسائل مختلف کشاورزی و دامداری، راه مبارزه با آفات نباتی و دامی، و شیوه های افزایش سطح زیر کشت و نیز مسائل مربوط به بهداشت و تنظیم خانواده مطرح میشود که با انبیاال فراوان روستائیان روبرو شده است. در حال حاضر ۱۰ باشگاه تلویزیونی از طرف تلویزیون کرمانشاهان دار شده و در آینده



نزدیک اعداد این باشگاه ها به چند برابر افزایش خواهد یافت.

برنامه تلویزیون و تماشاچیان را دو حقیقت باید پل نفاهم و آشنائی میان تلویزیون و تماشاچیان برنامه های تلویزیونی نامید. تلویزیون و تماشاچیان مجموعه‌ایست از مساجحه با طبقات مختلف مردم دوباره برنامه‌های تلویزیونی، طرح‌نامه‌ها و اظهار نظر های مردم، مسابقه مقاله نویسی که طی آن از تماشاچیان خواسته شده برنامه های مختلف تلویزیونی و قهرمانان آنها را تجربه و تحلیل کنند، چهره هفته که اختصاص به معرفی چهره‌های هنری غیر حرفه‌ای دارد، و نیز بخشی زیر عنوان « مسابقه ای برای همه ». در این مسابقه اسلاید شخصیت‌های سیاسی ایران و جهان نشان داده میشود و از تماشاچیان خواسته میشود نام، مقام و کشور شخصیت مورد نظر را بنویسند.

برنامه پلیس و مردم مسائل مربوط به پلیس، نقش پلیس در جامعه شهری و نیز مسائل راهمنائی و رواندگی ارتباط دارد. گفتگوهایی که طی این برنامه دو نهادگاهها با خطاکاران انجام میشود، تاکنون تاثیر بسزائی



در تعبیر مسیر فکری مردم این سامان بجای گذاشته است.

برنامه بولتن هفتگی استان، مجموعه - ایست از رویداد های مختلف هفت روزه استان کرمانشاهان و نیز بحث و انتقاد در باره باره‌ای مسائل اجتماعی مورد علاقه مردم.

برنامه زنگ تفریح، برنامه‌های ویژه نوجوانان است که دو روز در هفته و در دو شکل جداگانه تهیه میشود. یک قسمت از این برنامه‌ها به هنرمنائی آوازخوانان جوان آماتور اختصاص دارد و قسمت دیگر شامل یک مسابقه سه مرحله‌ایست که هر مرحله آن کوششی است در راه باور کردن احساس و اندیشه نوجوانان کرمانشاهی.

برنامه جاودانه‌ها اختصاص دارد به معرفی چهره های ادبی، هنری و عرفانی منطقه کرمانشاهان، که اجرای جالب و بومی آن مورد توجه فراوان قرار گرفته است.

مسابقه چهره‌ها از جمله برنامه‌هایی بود که تا چندین پیش در تلویزیون کرمانشاه تهیه میشد ولی بعد از پخش چند برنامه بخاطر کوچکی شهر و آشنا بودن اکثر مردم با یکدیگر ادامه پخش این مسابقه در شکل



کوتاهی غیر ممکن شد، از این رو موقتاً تهیه و پخش این مسابقه تعطیل شده تا شاید در آینده اجرای آن بطریق دیگری امکان پذیر شود.

میتوان ادعا کرد که این برنامه ها که رنگ و بوی محلی آن با تلاش زیاد حفظ می‌شود پلی است برای ارتباط صادقانه میان تلویزیون و مردم کرمانشاه و کارکنان تلویزیون در تحکیم پایه های این پل تجربه اندوزی میکنند. تلویزیون بهترین و ارزنده ترین وسیله تفریح، آموزش و سرگرمی برای مردم کرمانشاه است، زیرا تا پیش از این بکار افتادن فرستنده تلویزیون، مهم ترین وسیله تفریح مردم این شهر ۲۵۰ هزار نفری هفت یا هشت سینما بود که بجز یک یا دوتای آن، بقیه از آنکونه سینماهایی هستند که چه از نظر ساختمانی و چه از نظر نوع فیلمهاییکه نمایش میدهند نمیتوانند حلاله لحظه‌های بیکاری مردم این شهر را پر کنند. از سوی دیگر، موقعیت طبیعی کرمانشاه که یک منطقه سرد سیر است چنان است که با سیری شدن سه ماهه تابستان امکان گذراندن ساعات تعطیلی در بیرون از چهار دیواری خانه مشکل است. بدیهی است که در محیط خانه هم عوامل سرگرمی مناسب و کافی فراهم نبود. توجه بهمین حقایق بخوبی اهمیت و ارزش پدیده‌ای بنام تلویزیون را برای مردم کرمانشاه آشکار میکند. انبیاال که مردم کرمانشاه نسبت به تلویزیون نشان دادند از هر لحاظ در خور توجه است. آماري که بدست آمده نشان میدهد که تاکنون بیش از بیست هزار دستگاه تلویزیون در محدوده شهر کرمانشاه بفروش رفته و شک نیست که با بکار افتادن فرستنده اصلی و گسترش شعاع فرستنده، بر شماره گیرنده های تلویزیونی در این منطقه به مراتب افزوده خواهد شد.

بهر صورت، تلویزیون اینک راه خود را در میان خانواده های کرمانشاهی باز کرده است و مردم این شهر هر روز، سامنهائی از اوقات خود را کنجکاوانه برپای سفحه جام جهان تماسیری میکنند.

درباره تاریخ گشایش رسمی تلویزیون کرمانشاهان نمیتوان با قاطعیت سخن گفته ولی انتظار می‌رود با تکمیل سیستم ماکروویز منطقه غرب انتاج تلویزیون کرمانشاهان و ارسال آن به شبکه سراسری تلویزیون کشور تا آذرماه عملی شود. در حال حاضر مهندسان فرانسوی سرعت سرگرم نصب ماشین‌ها و دستگاههای دو استودیوی نالمام این مرکز هستند و احتمالاً با بیستروز دیگر بهره‌برداری از این استودیوها آغاز خواهد شد. فرستنده اصلی مرکز کرمانشاه برفراز تپه‌ای واقع در کنار جاده کمربندی کرمانشاه در دست ساختمان است و کار نصب دکل و تجهیزات مختلف آن سرعت در حال پیشرفت است.

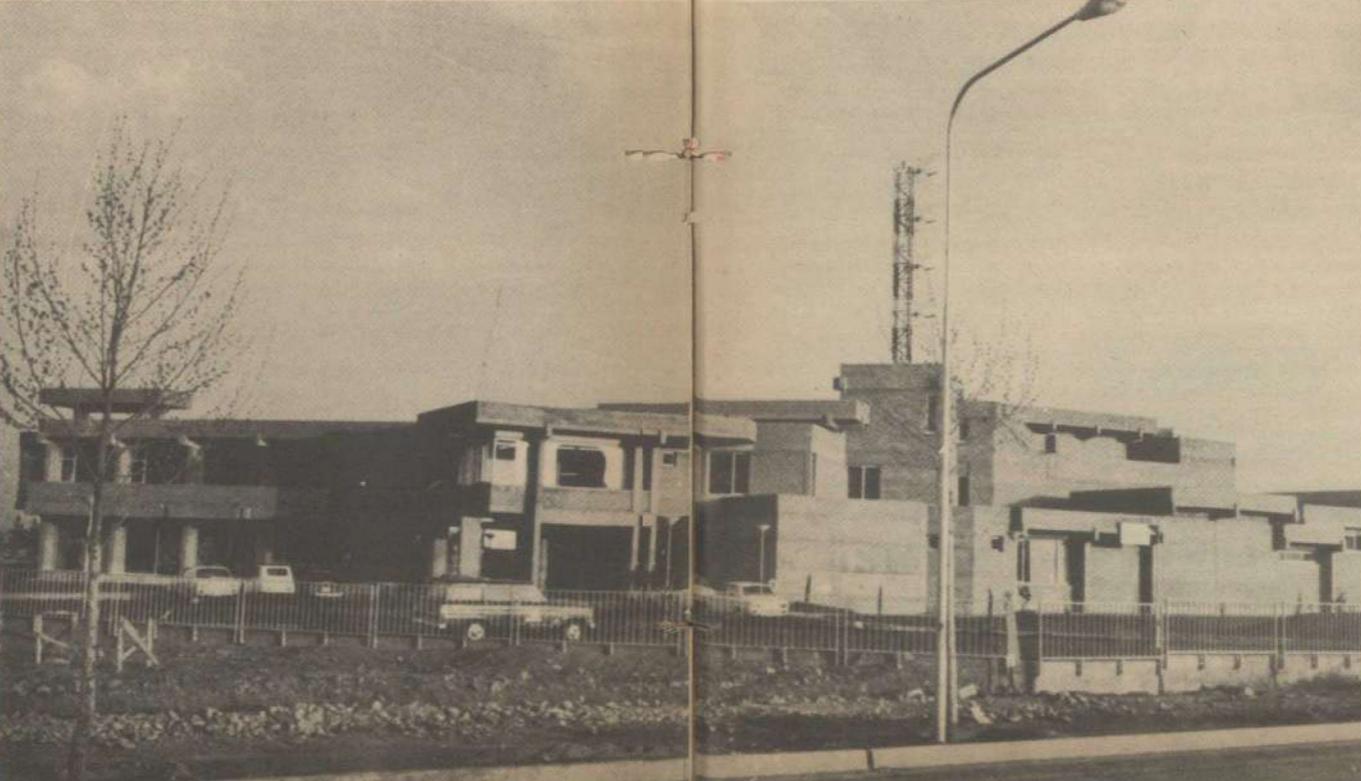


دکل این فرستنده حدود پنجاه متر ارتفاع دارد و با بکار افتادن آن منطقه وسیعی از استان کرمانشاهان از برنامه های تلویزیونی استفاده خواهد کرد.

میتوان ادعا کرد که این برنامه ها که رنگ و بوی محلی آن با تلاش زیاد حفظ می‌شود پلی است برای ارتباط صادقانه میان تلویزیون و مردم کرمانشاه و کارکنان تلویزیون در تحکیم پایه های این پل تجربه اندوزی میکنند. تلویزیون بهترین و ارزنده ترین وسیله تفریح، آموزش و سرگرمی برای مردم کرمانشاه است، زیرا تا پیش از این بکار افتادن فرستنده تلویزیون، مهم ترین وسیله تفریح مردم این شهر ۲۵۰ هزار نفری هفت یا هشت سینما بود که بجز یک یا دوتای آن، بقیه از آنکونه سینماهایی هستند که چه از نظر ساختمانی و چه از نظر نوع فیلمهاییکه نمایش میدهند نمیتوانند حلاله لحظه‌های بیکاری مردم این شهر را پر کنند. از سوی دیگر، موقعیت طبیعی کرمانشاه که یک منطقه سرد سیر است چنان است که با سیری شدن سه ماهه تابستان امکان گذراندن ساعات تعطیلی در بیرون از چهار دیواری خانه مشکل است. بدیهی است که در محیط خانه هم عوامل سرگرمی مناسب و کافی فراهم نبود. توجه بهمین حقایق بخوبی اهمیت و ارزش پدیده‌ای بنام تلویزیون را برای مردم کرمانشاه آشکار میکند. انبیاال که مردم کرمانشاه نسبت به تلویزیون نشان دادند از هر لحاظ در خور توجه است. آماري که بدست آمده نشان میدهد که تاکنون بیش از بیست هزار دستگاه تلویزیون در محدوده شهر کرمانشاه بفروش رفته و شک نیست که با بکار افتادن فرستنده اصلی و گسترش شعاع فرستنده، بر شماره گیرنده های تلویزیونی در این منطقه به مراتب افزوده خواهد شد.

بهر صورت، تلویزیون اینک راه خود را در میان خانواده های کرمانشاهی باز کرده است و مردم این شهر هر روز، سامنهائی از اوقات خود را کنجکاوانه برپای سفحه جام جهان تماسیری میکنند.

درباره تاریخ گشایش رسمی تلویزیون کرمانشاهان نمیتوان با قاطعیت سخن گفته ولی انتظار می‌رود با تکمیل سیستم ماکروویز منطقه غرب انتاج تلویزیون کرمانشاهان و ارسال آن به شبکه سراسری تلویزیون کشور تا آذرماه عملی شود. در حال حاضر مهندسان فرانسوی سرعت سرگرم نصب ماشین‌ها و دستگاههای دو استودیوی نالمام این مرکز هستند و احتمالاً با بیستروز دیگر بهره‌برداری از این استودیوها آغاز خواهد شد. فرستنده اصلی مرکز کرمانشاه برفراز تپه‌ای واقع در کنار جاده کمربندی کرمانشاه در دست ساختمان است و کار نصب دکل و تجهیزات مختلف آن سرعت در حال پیشرفت است.



آقای حاتم - کارگردان فنی، خانم پورمند، منشی صحنه و آقای استفیاداری مسئول صدا در حال ضبط برنامه

نمایی از ساختمان مرکز تلویزیون کرمانشاه

گویندگان

درواح حاضر پنج نفر از همکاران ما بعنوان گوینده در تلویزیون کرمانشاهان انجام وظیفه میکنند. سه نفر از این همکاران در کار گویندگی اخبار و سایر برنامه های تولیدی اطلاعات و اخبار کرمانشاه همکاری دارند و دو نفر دیگر گوینده اعلام برنامه هستند در فرصتی که پیش آمده این چهره های آشنای مردم کرمانشاه را به شما معرفی میکنم.

پرویش کریمیان را اکثر تماشاگران تلویزیون و خوانندگان گرامی اماشا از طریق برنامه « دیار خسروان » (چهره ایران) می شناسند. خانم کریمیان با سه سال سابقه گویندگی در وادیو کرمانشاه، از نخستین روز های آغاز کار تلویزیون کرمانشاه همکاری خود را با این مرکز آغاز کرده است. دبستگی و علاقه شدید بکار گویندگی و اصولاً به کار در سازمانهای ارتباط جمعی، باعث شد که ایشان بعد از مدت کوتاهی گوینده اخبار بشود و بعد هم دبیری برنامه های خبری بعهده ایشان گذاشته شود.

اسمعیل کریمی نودیک به سه سال در ادبیر کرمانشاه گویندگی میکرد و تقریباً دو ماه بعد از آغاز کار تلویزیون کرمانشاه داوطلبانه به جرگه همکاران ما پیوست. آقای کریمی گوینده با احساسی است که در کار گویندگی بدنیال اصالت میگذرد و معتقد است که گوینده باید قیلا مطلبی را که بدستش میدهد با احساس خودش تطبیق دهد. آقای کریمی در حال حاضر طی هفته، چند نوبت گویندگی اخبار را بعهده دارد.

منوچهر نجمائی هم از جمله گویندگانی است که کار گویندگی را در حاشیه شغل اصلی خود که دبیری دبیرستانهاست دنبال میکند. از همکاری وی با تلویزیون کرمانشاه نزدیک به هشت ماه میگذرد. آقای نجمائی در کار گویندگی اخبار و اجرای برنامه های آموزشی با تلویزیون کرمانشاه همکاری دارد.

ناهد رسالت گوینده جوانی است که از چند ماه پیش بعنوان گوینده اعلام برنامه ها با تلویزیون کرمانشاه همکاری میکند. خانم رسالت با اجرای برنامه های ویژه کودکان همکاری خود را با مرکز کرمانشاه آغاز کرد.

همکار دیگر گوینده ما **خاتم پوران عباسی** است که در هفته چند نوبت گویندگی اعلام برنامه ها را بعهده دارد.

جشن تولد مامان بود و من تصمیم گرفتم مت هس سال - یعنی مت سال پیش ، چون پیشترش خیلی کوچولو بودم . برایش یه کادو بخرم .



پولهای تو فلکم رو درآوردم و خوشبختانه توش خیلی پول بود چون اتفاقاً دیروز مامان بهم پول تو جیبی داده بود . می‌دونستم چه کادویی باید بخرم . مامانم بهم : گل که بنارزه تو گلدون بزرگ آبی سالت ، به دسته گل منشی ، اونم گنده تو مدرسه ، عجیب بی‌تاب بودم که کلاسی تمام شه تا بتونم بخرم کادو رو بخرم . واسه این گفتم پولرو کم نکم همش دستم تو جیبم بود حتی موقع فوتبال بازی رنگم تفریح ، اما چون من گلر و انیمایستم ، خیلی اهمیت نداشت . ژان گلر بود ، اون رفیقم که خیلی گنده‌س و دوست دارم . هی چیز بخروره . ازم پرسید : « چته که بی‌دستی میدوی ؟ » وقتی بهش گفتم واسه اینه که می‌خوام برای مامانم گل بخرم ، بهم گفتم که اون تفریح می‌ده به چیز خوردنی ، مثلاً به شیرینی ، آبنبات یا کلوچه ، اما چون برای اون نمی‌خواستم کادو بخرم توجهی بهم‌ش نکردم و به گل بهش زدم . مسابقه ۴۴ بر ۳۲ به نفع ما تمام شد .

وقتی از مدرسه آمدیم بیرون ، ژان در حال خوردن نمته نون‌شکلاتیش که از کلاسی دستور ژان براش موندنه بود دنبال به گل‌فروشی اومد . رفیقتم تو مغازه و من همه پولهام رو گذاشتم رو پیشخون و به خانومه گفتم به دسته گل گنده برای مامانم می‌خوام اما گل « بگونیا » نداشته باشد چون خودمون به عالمشو تو باچه‌مون داریم و به زحمت خریدنش از جای دیگه نمی‌آزره . ژان گفتم : « به چیز خوب می‌خواهیم » و رفت بصرکتی وسط گل‌های که تو ویترین بود که ببینه بوی خوب میده یا نه . خانومه پولهای منو شمرد و گفتم نمی‌تونه خیلی خیلی زیاد بهم گل بده . چون خیلی ناراحت شده بودم خانومه نگاهش بهم کرد ، به خورده فکر کرد و بهم گفتم که من پس کوچولوی خوبی هستم ، و چند خنربه کوچولویی زده به سرم و بد گفتم که خودتون رو بیداره می‌کنه . خانومه از جیب و راست گل برداشت و بمنش به عالمه برگ سبز گذاشت و ژان خیلی خوشش اومد چون می‌گفت این برکتها مثل سبزهایی می‌مونه که می‌ریزن تو آبگوش . دسته گل خیلی خوشگل و خیلی گنده شد ، خانومه اونو بیچند تویه کاغذ زرورقی که سر و صدای می‌کرد و بهم گفتم که موقع بردنش دقت کن . چون دسته گل من حاضر شد و ژان هم بوکردن گلهارو تمام کرد ، از خانومه تشکر کردم و اومدیم بیرون با دسته گل خیلی خوشحال بودم که رسیدیم به ژورفرو ، کلود و فرانسوا ، سنا از رفقای مدرسه .



ژورفرو گفتم : « نیکلارو نگاه کنین ، با دسته گلش چه ریخت شکمیه شده ! » من بهش گفتم : « دلت می‌سوزه که من گل دارم ، به من بده که به من می‌زدم تو صورت ها ! » ژان گفتم : « گل‌ها تو بده من که وقتی ژورفرو رو

رو کشیده می‌زنی بگرش دارم . منم گل‌ها رو دادم به ژان و ژورفروایه کشیده زد تو صورت . کتک کاری کردیم و بمنش من گفتم دیر می‌شه به وقت از کتک کاری برداشتم . ولی من مجبور شدم بازم بیونم چون کلود گفتم : « ژان رو ننگاکین ، حالا اونم که با گلها ریخت شکمیه شده ! » ژان هم به خنربه محکم با دسته گل زد تو سر اون . من دازدم : « گل‌ها ا گل‌ها می‌شکنین ! » راست می‌گفتم ! ژان با دسته گل من می‌زد و گلها از همه طرف بخش و پلا می‌شد چون کاغذش پاره شده بود و کلود می‌گفت : « دردم که نیامد ، دردم که نیامد ! »



وقتی ژان دست کشید سر ژان پر از برگ سبز دسته گل شده بود و راسش ، عین آبگوش شده بود . من شروع کردم گلهارو جمع کردن و هیون ، بارفیکام می‌گفتم که بچه‌های بدی هستن . فرانسوا گفتم : « راس

دسته گل خوشگل

از مجموعه نیکلا کوچولو



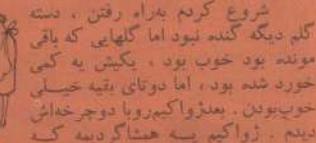
اثر گوسینی کاریکاتور ها از سامیه

می‌گه ، این کاری که با گل‌های نیکلا کردین کار خوبی نبود ! ژورفرو گفتم : « کسی عقیده تورو نخواس ! و اونجا شروع کردن به کشیده زدن به هم‌دیگه . ژان رفته بود چون تماشای کله کلود گفتمش کرده بود و نمی‌خواس برای شام دیر برسه .



منم با گل‌ها رفتم . دسته گل‌م ناقص شده بود . دیگه نه سبزی داشت و نه کاغذ ولی هنوز به دسته گل خوشگلی بود و بمنش ، به خورده بالاتر مارسل‌رو دیدم . ازم پرسید : « به دست تپله بازی می‌کنی ؟ » جوابش دادم : « نمی‌تونم ، باید برگردهم خونه گلهارو بدم به مامانم . ولی مارسل گفتم که هنوز زوده و بمنش منم تپله بازی رو دوست دارم ، خیلی خوب بازی می‌کنم ، نشونه می‌گیرم و بنگ ! تقریباً همیشه برنده می‌شم . گلهارو روی پناه‌رو چنم و شروع کردم با مارسل بازی کردن ، و چه عالمه بنا مارسل بازی کردن چون اون پیشتر وقتا می‌بازم . اشکال کار اینه که وقتی می‌بازم راضی نیسی و بهم گفتم که من تپله می‌کنم و منم پیش گفتم اون دروغگوئه و بعد منو هول داد و من افتادم روی دسته گل و بلائی بصر گلها اومد که نکو . به مارسل گفتم : « من به مامانم می‌گم که تو با گل‌های اون چیکار کردی » و مارسل هم ناراحت شد و کم‌کم کرد که گل‌های سالم‌تر رو انتخاب کنم . من مارسل‌رو دوست دارم ، رفیق خوبی .

دیگه شروع کردم براه رفتن ، دسته گل‌م درنگ کنده نبود اما گل‌هایی که باقی موندنه بود خوب بود ، یکیش به یکی خورده شده بود ، اما دوتای بقیه خیلی خوب‌بودن . بمنژواکیم‌رو با دوچرخه‌اش دیدم . ژواکیم یه هشترگ‌دیده که



« پایان »

آشنایی با برنامه های تلویزیون روزها و روزنامه‌ها: پیوند میان مطبوعات و تلویزیون

فیروزه میزانی

مرکز فرستنده‌ی تلویزیون ملی ایران ، اتاق فرمان استودیوی شماره دو ، در کنار مسکانه‌های بزرگ‌و کوچک ضیقا ، با دکمه‌ها و کلید های متعدد و سرکیچه‌ها ، کارگردان و دستیارانش در جنبه و جوش هستند و مسود بهنود تهیه کننده‌ی برنامه‌ی روزها و روزنامه‌ها - به ناخبر ضیق‌اعتراس می‌کنند .

سراخر ضیق برنامه ، با آن ازم ویژه‌اش ، شروع می‌شود . صدای ژاله کاظمی را می‌شنویم با همان خنده‌ی مخصوص : سلام ، بعداز ضیق برنامه ، فرصتی است برای آشنایی با چگونگی کار این گروه .

بهنود اولین کسی است که به پرشهای من جواب می‌دهد .

بهنود می گوید :

من ۱۷ سال است که خبرنگار حرفه‌یی می‌باشم . تهیه‌ی این برنامه ، که قبلاً به عهده‌ی خانم ژیلا ساژگار بود ، از مدتی پیش به من واگذار شد و این‌شروع همکاری من بود با تلویزیون . این برنامه اختصاص دارد به مسائل مطبوعات ، خبرهای دنیای شخصیت خارجی از منابع مختلف نامین می‌شود و اخبار داخلی از طریق مطبوعات و گاه از طریق خبر های که دوستان مطبوعاتی می‌فرستند . علاوه از فیلم‌هایی که از خارج می‌رسند و موضوعشان مربوط به مطبوعات است ، استفاده می‌کنیم . گاهی هم از موضوعهایی که خودمان داریم فیلم تهیه می‌کنیم . ضمناً گفتگوهایی داریم ، در خود استودیو ، با شخصیت های مطبوعاتی ، که ضمن آنها مسائل حرفه‌یی منوان می‌شود .

تاکنون از چند شخصیت مطبوعاتی برای مصاحبه دعوت شده : آمانی دادیم در برنامه‌ی سالگردمان که نشان می‌داد کم و بیش در حدود ۱۰۰ نفر سردبیر و نویسنده ، به مناسبت‌های مختلف ، برای شرکت در این برنامه آمده بودند .

هدف این برنامه چیست و نمائنا کرائش چه نوع کسانی هستند ؟

هدف از تهیه‌ی این برنامه شناساندن مطبوعات و مسائل مطبوعاتی به تماشاگر تلویزیون است . طبیعی است که تعداد زیادی از تماشاگران این برنامه خود مطبوعاتی‌ها هستند و نیز مدعی‌ی که مطبوعات را می -

بهنود و قندهاریان



خوانند و می‌خواهند یا مسائل نشریات آشنا شوند . اصولاً يك خواننده همیشه ظاهر يك روزنامه یا يك مجله را می‌بیند . او نمی‌داند که در پشت این سطح ظاهری چه می‌گذرد ، سردبیر و نویسندگان این جراید چه کسانی هستند و مشکلاتشان چیست .

معمولاً چه خرده‌هایی به این برنامه می‌گیرند ؟

می‌دانید ، دنیای کسانی که با آنها مصاحبه می‌شود ، طبیعتاً جناح‌های فکری مختلفی است و برنامه هم ، این میان ، خواسته است که همیشه يك بلند گوی بیطرف باشد . گله‌یی که از بینندگان این برنامه می‌توان کرد این است که ، وقتی باید ربه گوینده‌ی مطلب خرده بگیرند ، به تلویزیون اعتراض می‌کنند و این درست نیست . مثلاً شخصی به اینجا دعوت می‌شود به ملت ایران که نویسنده‌ی مطبوعات است ، و نظر شخصی خودش را می‌گوید ، و همین‌طور افرادی در جلسات بعد شرکت می‌کنند و عکس نظرات اشخاص پیشین را دارند . طبیعی است بعداز مورد اختلاف نظر افراد مختلف نباید به تلویزیون اعتراض کرد .

روزها و روزنامه‌ها « در تیر ماه دو ساله شده است . تهیه کننده‌ی آن ابتدا ژیلا ساژگار بود ، خانم ساژگار انگیزه‌ی اصلی تهیه‌ی این برنامه را چنین تشریح می‌کنند : فکر ایجاد برنامه‌ی «روزها و روزنامه‌ها» دو سال پیش از طرف آقای ژوگین مطرح شد و کار تهیه‌ی آن را به عهده‌ی من گذاشتند . هدف اساسی این بود که به مسائل حرفه‌یی رفتی و اخبار جهان روزنامه‌نگاری بپردازیم . بسیاری از مسائل مربوط به روزنامه‌نگاری در کشور ما تاگفته مانده بود و نویسندگان هم همیشه فرصت قلم‌فرسایی و بناگویی مشکلاتشان را نداشتند . علاوه براین ، خلاء میان نویسنده و اجتماع ، ناگامی مردم از مشکلات و اصولاً روش‌های روزنامه‌نگاری ، دشواری دیگری بود که در راه روزنامه‌نگاران وجود داشت .

از آغاز این برنامه ما کوشیدیم تا ، علاوه برارائه‌ی نظریه‌های صاحب‌نظران در باره‌ی وسایل ارتباط جمعی ، مسائل حرفه‌یی و امکانات فنی و انسانی مطبوعات را هم مورد تکیف کرد که اجرای آن را به عهده بگیریم و زمانی هم که آقای قندهاریان برگشتند ، من از سازمان‌های مطبوعاتی ، از خبرنگاری ها ، یا از زندگی روزنامه‌نگاران فراموش شده ، دشواری‌های مناطق و زندگی زحمت‌گشان مطبوعات را پیش چشم مردم بگذاریم .

برای مصاحبه دعوت شده : آمانی دادیم در برنامه‌ی سالگردمان که نشان می‌داد کم و بیش در حدود ۱۰۰ نفر سردبیر و نویسنده ، به مناسبت‌های مختلف ، برای شرکت در این برنامه آمده بودند .

هدف این برنامه چیست و نمائنا کرائش چه نوع کسانی هستند ؟

هدف از تهیه‌ی این برنامه شناساندن مطبوعات و مسائل مطبوعاتی به تماشاگر تلویزیون است . طبیعی است که تعداد زیادی از تماشاگران این برنامه خود مطبوعاتی‌ها هستند و نیز مدعی‌ی که مطبوعات را می -



« پایان »

نظر جویبی از چهار روزنامه نویس درباره‌ی برنامه

در گفتگوهایی کوتاهی که با چهار تن از دوستان مطبوعاتی داشتم ، جویابی نظرآنان شدم درباره‌ی برنامه .

آقای بیژن رفیعی ، سردبیر مجله « دنیای ورزش » ، برنامه را در خور توجه می‌دانستند و با ساعت پنش برنامه نیز موافق بودند ؛ چون اصولاً ما مطبوعاتی‌ها زودتر از این ساعت نمی‌توانیم پای‌تلویزیون بنشینیم و پیشنهادشان این بود که اگر هرگاه یا هر ۱۵ روز يك بار ، بهترین خبر یا بهترین‌تفسیر با مخبر یا مفسر آن معرفی شده از یکواختی احتمالی برنامه کاسته خواهد شد .

آقای نولو اظهار داشتند که « برنامه را بیش از دویار ندیده‌اند ، چرا که در آن تضاد و بک‌ترفه است و انتخاب ناچسور و سؤالات نامربط ، و کسانی در آن شرکت داده می‌شوند که صلاحیت فضات را درباره‌ی مطبوعات ندارند ... »

آقای حسین سرفراز ، سردبیر مجله « تهران مصور » اظهار داشتند که این برنامه « خوانندگان مطبوعات را به این مسئله متوجه کرده است که مطبوعات ، تا آنجا که مقدور باشد ، از خدمتگزاری دریغ ندارند . » نیز برنامه را ، به خاطر این که « در راه شناساندن بیشتر و بیشتر زحمت‌گشان واقعی مطبوعات گام‌هایی برداشته است ، » ستودند .

آقای ناصر ملك محمدی گفتند : « روزها و روزنامه‌ها » ، اگرچه افکار اصولی و منطقی نداشت ، خوشبختانه به علت انتقاد پلدیری مسئولان خبری زود در مسیر واقعی خود افتاد و به هدف‌هایی که داشت نزدیک شد . گردانندگان این برنامه توانسته‌اند با ایجاد شرایط مساوی جهت اظهار نظر تازه‌یی از خوانندگان درباره‌ی مطبوعات و متقابلاً پاسخگویی مطبوعاتی‌ها به انتقادهای آنان ، نماینده‌ی بسیاری از مشکلات باشند که مطبوعات ما با آن درگیرند .

پیشنهادی که میتوان به این برنامه‌نویس درنگارم نشانند خوانندگان معترضی با روزنامه‌نگاران است ، تا در جلسات و میزگرد های که خواهند داشت ، ضمناً به بحث و گفتگو بنشینند و از برخورد قاطعانه‌شان حدای جلوه‌گر شود . و گرنه بلندگو را جلوی دهان رهگذری گرفتن نظر او را درباره‌ی مطبوعات برسدین و بعد به همان روال يك روزنامه نگار را به پاسخگویی دعوت کردن ، دور از صواب و مغایر با هدفی است که این برنامه دارد . زیرا رهگذر قائلگیر شده چاره‌ای ندارد جز آن که با جمله‌ای سرسری ، کار مطبوعات را تکیف یا تأیید کند ، و روزنامه نگار پاسخگو نیز در جواب چنین معترضی نمیتواند دور از تعصب منحنی سخن بگوید . پس چه بهتر که این دو گروه درنگارم به گفت و شنود بنشینند و بدیهی است که در این میان بینندگان تلویزیون داوران منصف و بصیری خواهند بود جهت تضاد کردن و حق را از باطل تشخیص داد .

اما یکی از بینندگان برنامه‌ی «روزها و روزنامه‌ها» طی نامه‌ی گله کرده‌است که در این برنامه همیشه از روزنامه‌ها و مطالب‌چنان تهران گفتگو می‌شود در حالی‌که در شهرستانها هم قریب ۸۵ روزنامه منتشر میشود که بعضی از آنها مثل « پارس » شیراز و « پرچم خاور میانه » ی آبادان و « طلوع اسلام » چاپ رشت و ... بسیار آموزنده و قابل اهمیت هستند ، و خواسته است که سخن و گفتگویی هم از آنها بیامان بیاید .

تواننا ۱۹

درو

دستچینی از شعر های

نصرت رحمانی

انتشارات دنیای کتاب

اینروزها دلمان را تنها به خواندن « برگزیده » است که خوش کرده‌ایم: چرا که از کتابهای خوب تازه خبری نیست، از شاعران شناخته شده فقط منتخب درمی‌آید، آنهم سالی دو سه‌تا منتخب از هر شاعر! یک منتخب را بشکاف فلان درمی‌آورد، با سلیقه ناشر یا ادیتورش - یا به سلیقه شاعر دو تیبت سلیقه ناشر - منتخب دیگر همان شاعر را بشکاف دیگری در می‌آورد به سلیقه ناشر یا ادیتورش - یا به سلیقه شاعر در تبعیت ... و خواننده و دوستدار شعر در این میان، به تور اغتشاش سلیقه‌ها سر درگم و کلافه می‌ماند. شاعران جوان خوب هم که شعر چاپ نمی‌کنند، چرا؟ نمی‌دانم. آنها هم حتماً دلیلی برای این کار ندارند، شاید مثل پیرترها ناچار نباشند به خاطر چندرغازی وجه پیرامن قاطی، هنر و آوازه خود را وجه‌المنافع ناشران بی‌انصاف کنند. شاید هم‌دمستان نمی‌رسد کتاب شعر در آورند، چون در این مرزوبوم مهم به « شعر و گل و بلبل » به همان نسبت که خواننده آگاه و دقیق و صمیمی کم داریم. از ناشرانی که « آگاهانه » حاضر باشند نفع‌مادی را فدای ارزش هنری کنند و در قبول چاپ کتابها به جای تکیه بر شهرت‌شاعر و شماره خوانندگان آثارش، به جوهر شعری و ژرفای اندیشگی نیز توجهی کنند، محرومیم. این‌خود نوعی‌سانسور است، سانسوری که بجای اثر نفسی‌کننده سیاسی و اجتماعی، تاثیر ضومتری در پا نگرفتن ورخ نمودن جلوه وجمال تازه و انقلابی در معاصر دارد. چرا تیش و وزش تازه در فضای شعر امروز نیست، چرا همیشه بازخوانی و بازخوانی و باز ... باز خوانی؟ و حال که تازه خوانی نیست، بازخوانی آیا نه غنیمی است؟

باری، اینک، برگزیده شعر های نصرت رحمانی پیش روی ماست. به اعتبار تاریخهای انتشار نخستین و آخرین کتابها، حاصل بیست سال تلاش مشترک ذهن وقلب، اندیشه و عлоطوف و خلاصه موجودیت شاعری سیر آوازه را ورق می‌زنیم. شاعری که به قول خودش « برخلاف دیگران که در حاشیه زندگی به شعر می‌پردازند، من در حاشیه شعر اندکی هم به زندگی پرداختم » اینکه این شعر، شایستگی این شهادت را داشته یانه، بحث مفصل تر و دقیق‌تری است که به فرصتی‌فراختر موكوش می‌کنیم. اما با نگاهی ساده به زندگی اجتماعی شاعر آنچه گرفتیم و کتابها و اشعار و نوشته‌ها و بقول فالکنر: « حاصل‌عرق‌ریزان روح بشری » - آنچه زندگی داده - ادعای شاعر قویا تأیید می‌شود، و این سرنوشت و سرگذشت بیشتر شاعران است:

معرفی و نقد کتاب

از: منوچهر آشتی

زندگی بازی است،
ما خودصحنه می‌سازیم تا بازیگر بازیچه
های خوشتن باشیم

وای زین درد روان فرسای
من بازیگر بازیچه‌های دیگران بودم
گرچه می‌دانستم این افسانه را از پیش
زندگی بازیست.

نصرت شاعر « مضمون » است، از این رو همیشه در متن لفظه‌ها و حوادث چرخ می‌خورد، تماشاگر بدبین و نقاد روزگار خویش است. از کنار دهک کوچک خیابان نادری به پیاده روی روبرو و خیابان‌زل می‌زند، بانشخندی گزنده، « بازی » پرمیاهو و طولانی خود برخاسته اما حقیقت را در وقایع تماشا می‌ایستد، واز پشت عینک همیشه سیاه خود « صحنه » هارا می‌بیند و تصویری را که از غربیل پر تیغ‌داوری بیرحمانه خود گذرانده روی «منوعی» رستوران می‌کشد و بعد که تعدادشان زیاد شد به ناشر می‌دهد. این طرح بملاوه لحظه‌های تاریک تقلا های عبث فکری برای چنگ انداختن به بهانه‌های کوچک زنده ماندن، تصویر روشنی‌اش از روحانی و شمرش، او به تمام معنی - اگر نگوئیم آرتیست - رند و قلندر است: می‌جهسد، می‌پرد، می‌رقصد، می‌خواند، فحش می‌دهد، دعوا می‌کند، شعر می‌خواند و - برای چندمین بار بگویم - در کوچه‌های سیاه و درازی که در آن تنها واسطه‌ها می‌خوف و خطر می‌گیرند، برسه می‌زند. شمرش نیز چون زندگی‌ش تند و تیز و عصبی و شلوغ و اغلب لایق‌دانه است. شعر او همان فریاد هسای بظاهر شاد اما عفا اندوهگین و خشمناکانه اوست. هیچ شاعری به اندازه نصرت در شمرش مستحیل نیست. اشعارگونه‌گون اما مست هم‌هنگام او، شخصیت پراکنده اوست که چون جمع شد، میشود خود او - « منتخب » بیست سال شعر رحمانی، رحمانی بیست‌ساله‌ای است که تاریخ‌تولیش ۱۳۳۰ شمسی است. همان « جاقوی عقیم مانده عبث در ته جیب غنوده است که فقط « خواب » زخمه زدن و شمشیر شدن را می‌بیند، همان جاقوی است که تنها می‌تواند دسته خود را ببرد:

چاقو چه فکر می‌کند؟
- اینجا چه می‌کنم!
در خلوت غمین بستم، این جیب،
تابوت،
هم گور،
هم کفن؟

در گود دست این‌تن بیمار ...
متنزل جیب خوشش ...
...
چاقو
از زرف جیب من
فریاد می‌زند:

پایان دوران کری در زمین

برداشت و برگردان از مجله

Encounter

در سال ۱۹۳۴ یک شاعر بزرگ روسی شعر دیواره استالین سرود، و این نادانی را هم کرد که آن را برای دوستانش، که کشف شد یکی از آنها « شهنو »، « حمام »، نخستین چشم انداز های اویند بادی بر خورنده از عمقی متناسب با چشم اندازها. آنگاه « گل‌افزون »، « مرد بی سر »، « عصر جمعه پایتیز »، « میاد در لجن »، که با وجود نمود عینی و ملموسشان از صراحت های چشمگرا بدورند. نیز دید شاعر از آنها سطحی و ساده‌نیت، هاله‌ای رقیق از ذهنیت گردشان است که دیر سالی فکری تماشاگر را می‌رساند. به همین روال، عنوان ها و منظره‌ها، ظرافت تدریجی می‌یابند و مفهوم می‌گردد که آن قابلیت‌ها و ظرفیت‌های محسوس فولکلوریک - که نصرت شکرگد پیشین خود را از آن‌ها داشت - نیست و اغلب دیگر منظره‌های عینی نیستند (شکوه ستوه - شب دره به ما دروغ گفتند. سماع خیزاب‌ها. در خط کور ...)، و یا بیای این منحنی تغییرات عنوان‌ها و چشم‌اندازها، ذهن نصرت نیز به‌دنیای تیره‌تر فکرها کشانده می‌شود و داورها از وصف مطلق به حکم وادعا و شکوه و فریاد بدل می‌شود.

چنان که با اشاره گذشت، شمر نصرت، شعر مضمون، شعر چشم‌انداز های ساده و بفرنج زندگی و محیط‌دور و برپاوست. به « تکنیک » و فنون بی‌غایتی می‌کند، در برابر پراکندگی بیان لایق است، اما زبان « شخص » خود را دارد، چنانکه بسادگی می‌توان شعر او را از میان صدها شعر تشخیص داد. این ویژگی زبان را نصرت از همان ویژگی اندیشیدن‌حاصل کرده و شخص شعری خود را به کمک آن بدست آورده است.

نقش حیاتی و متدر در « امید علیه امید » - کتاب خاطرات نازوا - ماندلستام، بیوه شاعر - بازی می‌کند، تجدیدچاپ ترجمه‌اش در اینجا ارزشمند خواهد بود. این همان کتابی است که اخیرا ماکس هیوارد آن را ترجمه و در انگلستان منتشر کرده است.

امروزه ادبیات وسیعی به صورت های گونه‌گون درباره آن « وحشت بزرگ » که بر روسیه شوروی تحت لوای استالین از ۱۹۳۰ به بعدحاکم بود، رواج دارد، اما من خودم کتاب دیگری نمی‌شناسم که مستقیم تر و جدی‌تر از « امید علیه امید » وحشت عمومی و نامنی حاصله از بوروکراسی نادرست و نیز درندگی و خودکامگی را نقل و تصویر کند. اثرات وحشت چنان عمیق و چنان همه‌جاکگیر بود که همه می‌دانستند هیچ واقعه صرفاً سیاسی یا اجتماعی در روسیه نمی‌تواند آنرا خنثی کند مگر به کمک جریان شمشیر طولانی، آرام واحیانا دردناک که انجام و اتمام آن مستلزم مدت زمانی طولانی بود.

کتاب با ترکیبی خارق‌العاده از سادگی و سفسطه، مضمومیت و تجربه جهانی نوشته شده که بی تردید بازنای است شایسته توجه از شخصیت خود مدام ماندلستام، اما این ویژگی را هم ندارد که بار دیگر خواننده را در برابر ظرفیت اخلاقی مردم روسیه به شگفتی وا دارد، که چگونه با بردباری تصویر چنان حوادث هولناکی را در ذهن نگاه‌میدارند تا بعدها آنها را به زبان پیراسته از معانی بیان و مبالغه‌اندی، یک‌بار به یک برشمرند، به زبانی که آن را احتمالاً برای وصف حوادث معمولی و ساده، چون یک مهمانی جای یا دیدار از باغ وحش، نیز بکار می‌برند. آشکارا، همین ویژگی است که در سراسر « امید علیه امید » می‌درخشد و آن را به‌یاد سپردنی می‌کند. مدام ماندلستام حالا هفتادساله است و باز در مسکو، که برای مدتی طولانی از آن تبعید شده بود، زندگی می‌کند. آدم می‌تواند امیدوار باشد که باوجود این طول عمر، او زنده بماند تا داستان زندگی‌اش را از لحظه پایان این خاطرات با مرگ شوهرش در حدود نیمه‌اکتبر ۱۹۳۸ در یک اردوگاه مخصوص جنایتکاران در ولادوستک، ادامه دهد. یک زندانی که زندمانده‌بود، نخستین دیدارش را با شاعر، بسرای همسر او چنین وصف کرد:

و سرچشمه‌هایش برق میزند گرداو، گروهی از رهبران گردن‌باریکت نیم مردانی اند چایلوس که بازیچه اویند آنان، شیعه می‌کنند، خرخر می‌کنند یا می‌نالند همین او بیج‌بیجی کند یا انگشتی بر آورده، یک‌بار یک خوانش را جعل می‌کند تا اردنگی‌حواله‌شود بسر، چشم‌بازگناه را نشان هر کشتاری سوری است برای قفقازی سینه یمن. چون این شعر هنوز - نه برای خوانندگان روسی و نه برای خوانندگان انگلیسی - دست یافتنی نیست و از طرفی

تفکر و شناخت زبان در روند

تکامل اجتماعی

ترجمه فیروز شیر و انلو - انتشارات توس

این دومین کتابی است از فیروز شیروانلو [اولی: ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی] که بادی دقیق و هوشیار علمی - تاریخی، مسائل پیچیده اجتماعی را در قلمرو نامحدود زبان و (یکی از اقطاع آن هنر) مورد بحث قرار می‌دهد و برای کشادن ذهن خواننده به حوزه آگاهیه و شناخت روابط انسان‌ها آن را بررسی و تحلیل می‌کند. در کتاب نخستین (ضرورت هنر در روند تکامل اجتماعی) چگونگی پیدایش و خلاق آثار هنری و ریشه فردی - اجتماعی آنها را از نظر گاهی رئالیستی، و نیز کار برد هنر واقعی را در آگاهی بخشنیدن و تطهیر اندیشه‌ها و عواطف آدمها، مطالعه می‌کنیم و پایگاه هنر و سهم عمده آنرا در مرحله کمال بخشی، و لزوم وجود و رشد آنرا درمی‌یابیم، وی می‌بیند که هنر یک عنصر صرفاً تشریفاتی و تزئینی وی ریشه نیست.

موضوع کتاب دوم - تفکر و شناخت زبان - چنانکه از عنوان کتاب پیداست چگونگی تفکر، منشاء و محل پیدایش آن و مسئله قدیم جم روح و مباحث مفصل دیگر در این زمینه هاست. نخستین فصل کتاب چند و چونی است درباره جسم و روح از دو نظر گاه مختلف (پندار گرایان - و پسیروان فلسفه علمی) ورد نظریه‌ای که فکر و خیال و سایر پدیده‌های در ظاهر غیر مادی وجود را حاصل عمل مستقل ذهن (یا روح) - که جدا از جسم می‌تواند به حیات خود ادامه دهد - می‌داند، و اثبات این نظر علمی که: تفکر و شعور نتیجه اعمال منظم و عالی سلسله اعصاب و مغز است و لا غیر. جانور و انسان از طریق حواس خود با جهان خارج رابطه برقرار می‌کنند. اندرکنشی که در مواجه و ترکیب با سایر ادراکات زمینه شعور را فراهم می‌کند حاصل آن رابطه است. پس جهان عینی بر ذهنیت اولویت دارد، در واقع باید گفت بدون در نظر گرفتن جهان عینی و شعور جسمی ذهنیت هرگز نمی‌تواند مفهوم و اقمیتی داشته‌باشد. نتیجه: « دریافت حسی، آغاز هرگونه دانش است. با جدا کردن دانش از عمل، بسیاری از فلاسفه معتقد بوده‌اند که دانش به وسیله‌ی یک روند « تفکر مطلق » پی می‌گیرد. به گمان آنها، حواس غیر

قابل اعتمادند، داده‌های حسی را باید نادیده گرفت و فقط به فکر اعتماد کرد، با اینهمه، دانش انسانی - با همه توانایی‌هایش برای گسترش بینکران - همواره کار مغز انسانست. مغز انسان عضوی است که دارای پیچیده‌ترین روابط با جهان خارج است. وما در برخورد با این روابط، در نخستین وهله به اطلاعاتی متکی هستیم که در نتیجه کشش‌های متقابل با اشیای خارج از خود، از طریق حواسمان دریافت می‌کنیم. آغاز تمامی دانش، بنابراین چیزی نیست جز دریافت حسی، که در مسیر فعالیت زندگی بدست می‌آید. دانش نمی‌تواند جز بر مبنای اطلاعاتی که از طریق کار حواس و از طریق دریافت‌های حسی، که منشاء آن‌ها در جهان مادی بیرون است، بنیان گیرد.»

با تعمیم این دریافت ساده ولسی دقیق علمی، موضوع شعور اجتماعی، آگاهیهای طبقاتی و چگونگی برخورد های سیاسی واجتماعی نیز برای ما روشن می‌شود چرا که در می‌یابیم که شعور اجتماعی نتیجه کار اجتماعی است و در محیط کار اجتماعی واقعات و حوادث و تفسیرات درست خود را بدست می‌آورند و روابط بین عناصر و عوامل کار تعریف می‌شوند و اسم می‌گیرند. برای این تعریف واسم‌گذاری، و گسترش روابط - از همان ابتدائی ترین شکل زندگی دسته جمعی و کار - غیر از علائم و نشانه‌های متداول و ناقص، نیاز به دستگاه ارتباطی « زبان » کامل‌تری پیدا شد که ما آنرا « زبان » می‌نامیم. زبان (و به دنبال آن خط) که به نسبت پیشرفت تمدن هر قوم یا ملتی، شکل پیشرفته‌تر، یا ناقص‌تری دارد، هرچه هدفش تفسیر و تمییس روابط، انتقال اندیشه‌ها و نامگذاری حالات، کردار و رفتار، و گفتار آدمی است خود در ایجاد و توسعه و تکامل تفکر و حتی در تحجر و رکود آن موثر است. برای همین است که شناخت زبان، شعاع برد و قوت تاثیر آن و در نتیجه، آگاهی بر تفکر و سطوح مختلفش برای هر انسان جویا و یوایی ضروری‌نماید. کتاب آقای شیروانلو در این امر مهم نقش موثر و آموزنده‌ای می‌تواند بپذیرد و خواننده را وادارد که بر دانستی‌های خوش درنگ کند و در تعمیم یا تغییر آنها و تشکیل یک روند فکری متناسب، از آن مدد جوید.

تازه‌های کتاب جهان

تجلیل از تنودور درایزر

به قلم: رابرت پن وارنر

تنودور درایزر را نمی‌توان در ردیف کلاسیک‌های بزرگ ویر آوازه‌ای چون همینگوی یا فالکنر آورد، باوجود این، در امریکا از شهرتی بسزا بر خوردار است. او در حدود صد سال پیش در Terre Hout Indian متولد شد. با امریکادارده، به‌استثنای کتابهای « تراژدی یک امریکائی » و « خواهر کاری » تقریباً تمام آثار او به فراموشی سپرده شده است. رابرت پن وارنر در کتاب خود قصد احیای آوازه درایزر بارواج شعری و داستانی او و تجلیسی از « عرق‌ریزان » روح مردی که حداقل هشتاد سال برای امریکائی‌های فراموشکار قلم زده است. مثل اینکه فراموشکاری صفتی است بین‌المللی!

کتابهای تازه دیگر در امریکا

نسل بیت بقلم بروس کوک - موسه: Scribner

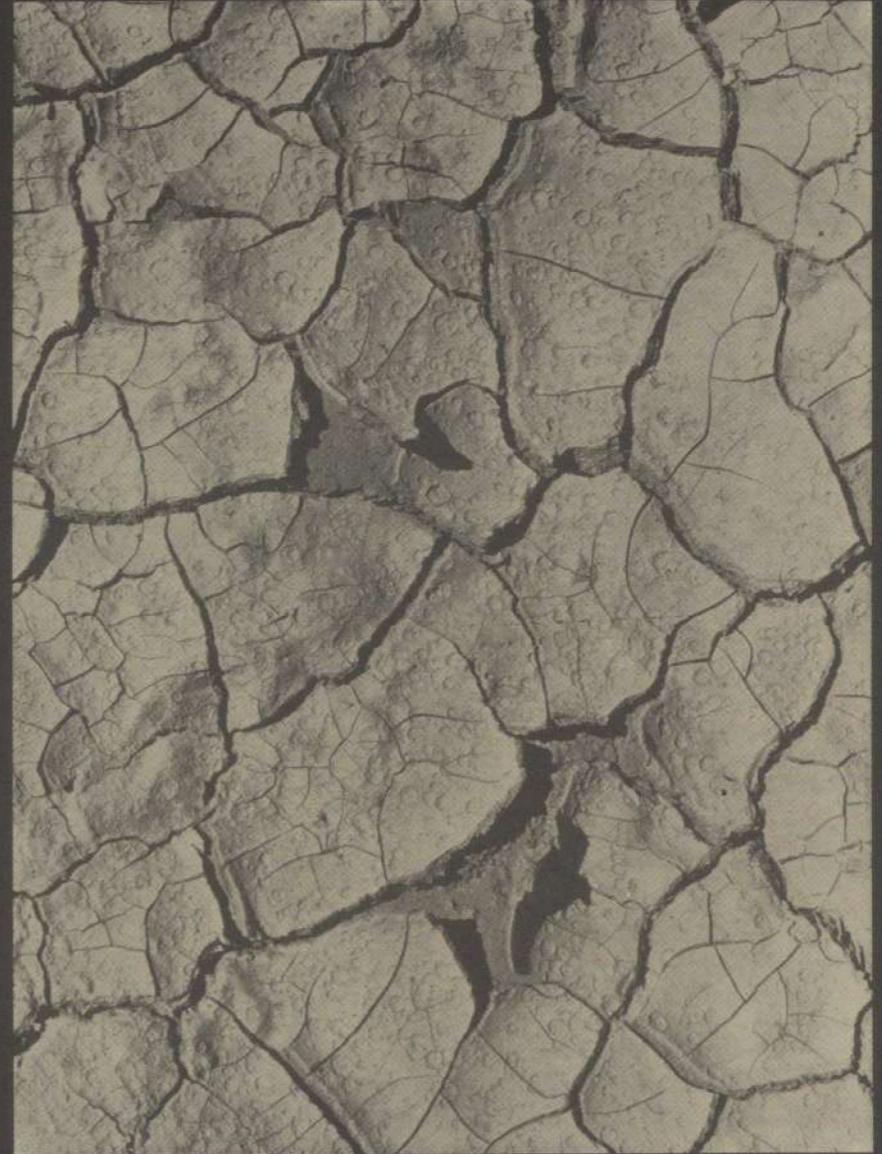
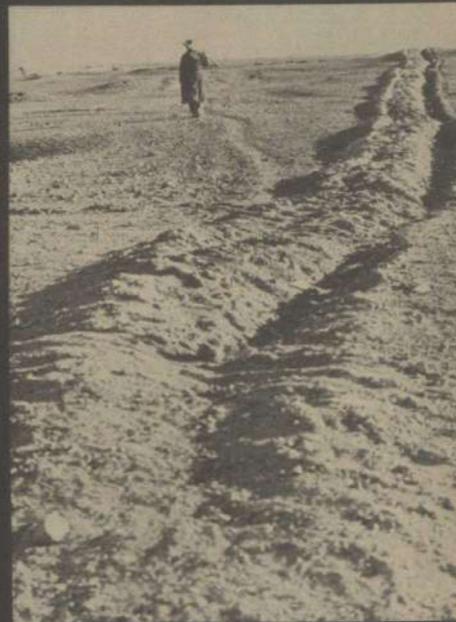
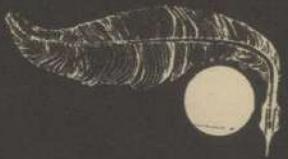
رازها. «گنوت هامسون» Farrar Straus

زندگی مرد بی مصرف ماکسیم گورکی (چاپ تازه به ترجمه سورا بودرگ توسط موسه دابلدی

مسابقه عکس و نوشته

- ۸ -

آب، زندگی بخش است. و زمین تشنه آب. اگر باران نبارد، اگر آب به زمین نرسد، ریشه زندگی می خشکد. و این، موضوع مسابقه این هفته است. عکس ها را تماشا کنید. زندگی را ببینید و نقش آب را در آن ... و آنگاه قلم بردارید و آنچه را که احساس و تخیل شما جان می بخشد بروی کاغذ بیاورید و برای ما بفرستید. جوایز ارزنده مسابقه ما در انتظار شماست.



مسابقه این هفته:

زمین، تشنه آب

عکسها از: بهمن جلالی

در اینجا باید از نوشته خوب آقای محمود خراسانی دانش آموز سال ششم دبیرستان که هفدهساله‌اند، سایش کنیم. که با همه کوتاهی زیبا و زیادت. نوشته‌ی ایشان در این شماره، همراه با نوشته‌های برندگان چاپ می‌کنیم. همراه با آرزوهای بسیار برای این دوست دانش آموز و در انتظاریم که نوشته‌های دیگر ایشان را بخوانیم.

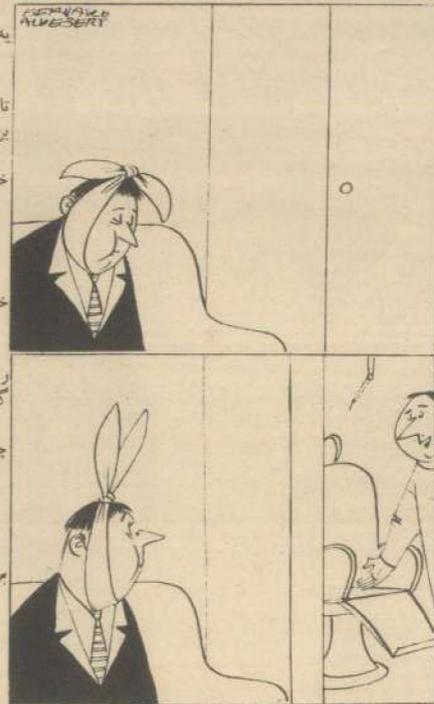
بقیه در صفحه ۵۰

«مدرسه»، مسابقه عکس و نوشته شماره ۳۳ تماشا، با استقبال فراوان خوانندگان روبرو شد، نوشته‌های بسیار بنا رسید، و این نخستین بار بود که اعضای هیات داوران در انتخاب بهترین نوشته ناگزیر به تأمل بسیار می‌شدند. از میان نوشته‌های رسیده، سرانجام دو نوشته انتخاب شد که بهر دو جایزه پنج هزار ریالی ما تعلق می‌گردد. نویسندگان برنده جایزه، خانمها «فلور عطا» و «فاطمه هراتی» هستند.

مسابقه «مدرسه» و برندگان آن

خانمها در میدان رقابت بر آقایان پیشی گرفته‌اند

میان پرده



قرص برادر مرگ است



پرده اول - حضرت آقای دکتر کیلدر

● دوتا دکتر در راهرو بیمارستان به هم برخوردند. یکیشان خیلی پکر و دلخور بود: - چته دکتر؟
- والله خیلی ناراحتم، مریضم شفا پیدا کرده! - این که غصه نداره، برعکس باید خوشحال باشی. - نمیشه خوشحال باشم.
- چرا نمیشه؟
- برای اینکه از بین اون همه دواهایی که بهش دادم نمی‌تونم کدوم معالجه‌اش کرده!
● یک دکتر معروف، از آن جراح‌های اسم و رسم دار، برای رفیقش تعریف می‌کرد:
- به خارجی، بعد از معالجه طولانی ناخوشیش و به عمل جراحی، گذاشت فرار کرد و صورتش رو هم بداد.
- رفیقش گفت:
- دنیا محل بده و بستونه، برو تو قبرستون بین چند نفر هم بهت پول دادند و هم تونستن از دستت فرار کنن!
● دکتر بعد از معاینه طولانی به مریض گفت:
- آقا شما مرض قلبی دارین، کوچکتین شوک و هیجان و خبر ناراحت کننده شما را می‌کند. مریض بعد از این حرف افتاد و مرد!
●

پرده دوم - جناب آقای پاکباخته

● تازه وارد به آقای پاکباخته سلام کرد. اما آقای پاکباخته با صداقت همیشه گفت:
- خیلی ببخشین، شماره بهجا نمی‌آرم، یعنی چشم درست نمی‌بینه...
عینک آقای پاکباخته را آوردند. آقای پاکباخته عینک را گذاشت روی چشم تازه وارد و گفت:
- ده! تویی باباسیدعلی!
●
رییس بیمارستان داشت یاسیونرف‌هایش را امتحان می‌کرد. به یکیشان گفت:
- برو منزل ما بین من خونه هستم یانه. دیوانه گفت به چشم زرد به در. آقای پاکباخته که ناظر قضیه بود قاف زرد زیر خنده و گفت:
- بابا ای عجب دیوونه‌ای بود!
- چطور مگه؟
- آخه تلن رومیز شماس، می‌تونن با تلفن سؤال کنه.
●

آقای پاکباخته و رفیقش می‌خواستند تلویزیون

پای پیاده بروند به شهر. اول جاده از یکی پرسیدند:
- داداش تاشهر چقدر راهه؟
- تقریباً به فرسخ
آقای پاکباخته گفت:
- خوب، جای شکرش باقیه که دونفریم و به هر کدومون نیم فرسخ می‌رسد!
●

پرده سوم - اوس کاظم

● اوس کاظم خسیس که تازه با اکرمی غروسی کرده بود، تو گاراژ از اتوبوس پیاده شد. رفیقش که او را باجمدان و گزده‌خاکی دید گفت:
- کیجا بودی اوس کاظم؟
- مسافرت ماه عمل، رفته بودم مازندرون.

خفخون بگیری اکرمی، اهده‌خسیس شدی؟

به دوزاری که مارو ورشکت نمی‌کنه!
●
● اوس کاظم و رفیقش به دیدن دوستی رفتند که تازه غروسی کرده بود، هر کدام هم یک چشم‌روشنی برایش خریدند. اولی گفت:
- من برات یه سرویس چایی خوری شش نفره خریدم.
دومی گفت:
- منم یه سرویس غذاخوری دوازده نفره خریدم!
اوس کاظم گفت:
- منم یه قندگیر هزار و پونصد نفره برات خریدم!

اوس کاظم دست اکرمی را گرفت و باهم رفتند اصفهان.

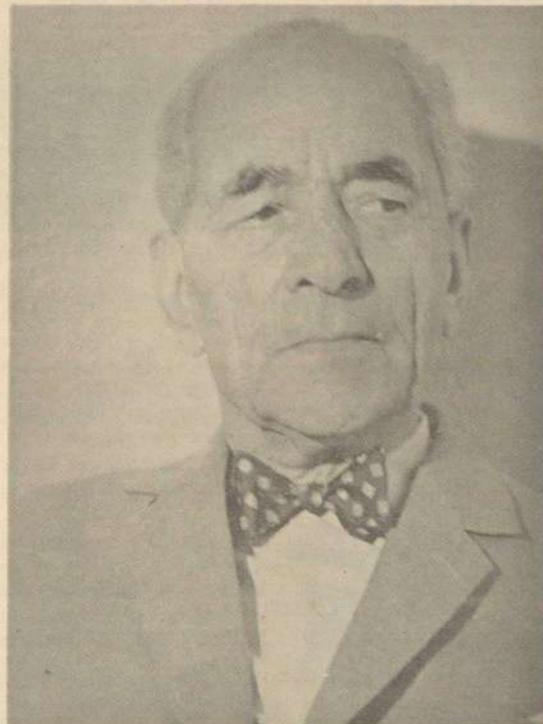
از گاراژ که آمدند بیرون به اکرمی گفت:
- می‌دونی تاکسی‌های اصفاهون با اتوبوسان چه فرقی دارن؟
- نه
- پس بریم سوار اتوبوس بشیم.
●
● اوس کاظم با پسرش رفت به پارچه فروشی که برای خودش پارچه‌ای بخرد
یک قواره را به پسرش نشان داد و گفت:
- این واسه من چطوره؟
پسر نگاهي به پارچه انداخت و گفت:
- تعریفی نداره.
- خنگ‌خدا، توکه داری پست پارچه رو بیگا می‌کنی.
- می‌دونم بابا، اما توهم می‌دونی که چند سال دیگه همین پارچه رفت و رو می‌کنی و واسه من کت و شلوار می‌دوزی!
●

پرده چهارم - وارثه هنری و ادبی

● نماینده یک کارخانه بزرگ صنعتی برای جشن تاسیس کارخانه‌شان به سراغ گوگوش رفت که دعوتش کنه.
- خوب چقدر خدمتان تقدیم کنیم؟
- ده هزار تومان.
- ده هزار تومان برای یه ساعت؟! آقای مدیرعامل ما که پنجاه ساله داره کار می‌کنه ماهی ده هزار تومان نمی‌گیره.
- بسیار خوب، پس بگین همون مدیر عاملتون بیاد واسه تون آواز بخونه!
●
● در یکی از نماینده‌های خیابان لاله‌زار، قرار بود مرد خائن در پرده آخر به ضرب گلوله قهرمان جوان کشته شود. آن شب، هنریشه اول ماشه هفت‌تیرچوب پنبه‌ای را کشید، اما صدایی خارج نشد. دفعه دوم و سوم هم همینطور. بالاخره هنریشه‌ای که نقش خائن را بازی می‌کرد خودش را انداخت زمین و ناله‌کنان گفت:
- آه! این تیانچه‌های اتمی چه گلوله می‌صدا ولی دردناکی دارن!
●
● ارنت همینگوی روزی گفت:
- اولین باری که پاریس را دیدم هیچ از آن خوشم نیامد، به کلی با آنچه قبلا از این شهر در کتابهایم توصیف کرده بودم فرق داشت!

مرگ استاد شفق

از دکتر ناصرالدین شاه‌حسینی



گویندگان را در آن تذکر داده و طریقه تلفظ صحیح کلمات را یادآور شده بود. و آنقدر در این کار کوشا بود که با همه گرفتاری که داشت به‌کرات در کلاس‌هایی که برای گویندگان رادیو تشکیل شده بود شرکت می‌جست و با صمیمیتی خاص اشتباهات آنان را یادآور می‌کردید.

او نسبت بمقدسات مذهبی سخت پایبند بود و به کسانی که به بیماری غربزدگی دچار شده‌اند بدیده ترجم می‌نگریست و آنان را در خود دستگیری و معاضدت میدانست، زیرا معتقد بود اگر فرهنگ و تمدن دیرین و گذشته ما را از ما بگیرند دیگر در این جهان پرغوغا محلی برای ما باقی نخواهد ماند و رگسین اساسی این فرهنگ را زبان فارسی میدانست. براستی عاشق و دلداره آن بود و برای مزیت آن بردیگر مظاهر تمدن دلیل‌ها داشت و سخن‌ها می‌پرداخت. از اشعار پارسی‌گوی به ناصر خسرو فیادبانی و مولانا جلال‌الدین رومی و سعدی اردانی خاص ابراز می‌کرد. فردوسی را زنده کننده زبان فارسی میدانست و برای واحترام بسیار قائل بود و خواجه عبدالله انصاری را صوفی پاکدل و راهنمایی شفق میدانست. او نهج‌الایمان علی علیه‌السلام را آیت بلاغت و فصاحت میدانست و با گفته خود هرگاه که فراغتی دست میداد به مطالعه این اثر شیوا سرگرم میشد، نسبت به معارف اسلامی علاقه‌ای خاص داشت و فلسفه یونان را نیز موجب آرامش روان میدانست.

او یک انسان بود، انسانی کامل و بیدار دل، انسانی که در فرهنگ‌های بسیار دور در این سرزمین، نظیرشان را بسیار میتوانیم یافت ولی در این روزگاران حکم سیخ و کیمیا را پیدا کرده‌اند. افسوس که دیگر از این انسانها چرخ گردون کمتر پرورش میدهد و در اینجاست که باید بگوئیم هر يك از این چراغهای تابناک که فراهان دوستداران ادب و فرهنگ فارسی قرار گرفته‌اند چون بخاموشی گزاینده نبی از جهان ادب به تاریکی دردنای فرد میرود و جای آن دارد که ادیب‌دوستان خالک غم‌برسر باشند و نمبه و زاری در دهند. از آثار برجسته او تاریخ ادبیات است که هر جوان دانش‌طلبی آنرا دیده و خوانده و از قلم سحار نویسنده‌اش حلقجان برگرفته است. دیگر تاریخ مختصر ایران و اسکندر مقدونی و تاریخ ادبیات هرمان اته و چندین کتاب دیگر و رسالات و مقالاتی است که هر کدام بشو به خود ارزش ادبی و تاریخی بسیار دارد.

بیشک خوانندگان گرامی خود دریافتند که این شمع تابناکی که در ۱۲۷۲ شمسی در تبریز خانه بازرگانی او فروغی بخشید و در روز چهارشنبه هفدهم شهریور ماه ۱۳۵۰ آخرین شمعهای لرزنده و بی‌فروغش بخاموشی گزاید، کسی جز دکتر صادق رضازاده شفق نتواند باشد. آری او امروز در میان ما نیست ولی نام جاودانش، آثار برجسته‌اش، تا ادب فارسی نام و نشانی دارد پای برجاست و زندگانی همیشه دارد.

هرگز نمیدر آنکه دلش زنده شد به عشق ثبت است در جریده عالم نشان مسافر دود پروردگار بر او باد که عاقل سعیداً و مات حمیداً.

او کوه علم بود که برخاست از جهان بی‌کوه کسی فرار پذیرد بنای خالک تب لرز، بافت پیکر خالک از فراق او هم مرقده مقدس او شد شقایق خالک ای خالک برسر فلک آخر چرا تکت کاین چمنه حیات مسازید جای خالک خاقانی

او یک معلم بود، معلم ساده و باذنهاده. مثل همه معلمان صاف و بی‌غل‌وش. همیشه در دلش شور و هیجانی آسمانی موج میزد و او را بایران دوستی میخواند. با اینکه در دانشگاه برلین فلسفه خوانده بود، بیشتر خوشش میامد او را معلم زبان و ادبیات فارسی بیاندند تا استاد فلسفه. از سال ۱۳۱۸ که با مقام استادی به دانشگاه تهران آمد تا روزی که چشم از جهان فرو بست، معلمی را رها نکرد و چون در دانشگاه تهران بازنشسته شد به دانشگاه ملی رفت و دنباله کار خود را گرفت. از آنجا که سخنوری زیر دست و شریک گفتار بود از میزخطابه بودی سیاست کشیده شد ولی در سیاست نیز هیچگاه روش متین و استوار خود را از دست نداد و در دوره‌های چهاردهم و پانزدهم که نماینده مجلس شورای ملی بود حتی یک ساعت هم کلاس درس خود را ترک نگفت زیرا او می‌خواست معلم بماند و باین پیشه افتخار می‌کرد. در سالهای ۱۳۲۲ - ۱۳۲۰ که در دانشگاههای کلمبیا و میشیگان و دانشگاه مکیل کانادا به تدریس فرهنگ و تمدن ایران سرگرم بود، آنی از فکر ایران غافل نبود، روزی که از این سفر بازگشته بود ضمن بیان خاطرات شیرین سفر خود می‌گفت: هر شب که از کار روزانه فراغت حاصل میکردم در کنار رودخانه‌ای که در گوشه شهر آرام آرام بسوی دریا میرفت می‌رفتم و تک و تنها بی‌بار و هم‌زبان با قدمهای آهسته رودخانه تنگم و در دنبال میکردم، در آن لحظات خاموشی و بی‌اضطراب جز بایران هیچ چیز نمیاندیشیدم، دلم میخواست این دقائق سنگین و خردکننده زودتر سیری شود و من بتوانم دوباره بایران برگردم و در کنار عزیزان خود روزگار خوشی را بپایان برم. شبی که در این افکار غوطه میخوردم، ناگهان از دور نویی دل‌آرام بگوش رسید، ناگهان برجای خود سرد شدم، خوب گوش دادم، دیدم صدا نغمه اقبال‌السلطان است بیکیاره وجود دستخوش هیجان غریبی شد بی‌اختیار بطرف صدا کشیده شدم، این بار قدمهایم سریعتر و پرقدتر بود، تا آنکه بزمحبت زیاد توانستم دهکای را که از آن صدا برخاست بیایم، با عجله بیرون آن رفتم جای‌خانه‌ای بود بسبک ایرانی که یک سرد آذربایجانی آنرا اداره میکرد و در گوشه آن دستگاه ضبط صوتی بود که نوارهای اقبال‌السلطان را بخش مینمود. بدیدن این‌منظره آرام‌بخش بیکیاره اشک شوق از چشمانم فرو غلظید و گونه‌های خشک‌شده‌ام را شاداب ساخت. تا چند لحظه مثل آدمهای بهت‌زده نمیتوانستم چیزی بگویم، بهصدای مسرد کافه‌ای که برسم ایرانیان مهمان‌نواز با من خوش و بش میکرد بخود آمدم. با مهربانی بدلمجوییم پرداخت و مرا بگوشه جایخانه که نزدیک ضبط صوت بود برد و برفور یک چای گرم و داغ پیش نهاد. از آنشب بیدم با توایق من آن جایخانه بود و سرگرمی من شنیدن نوای اقبال‌السلطان، چه بسیار از شبها

که تا نیمی از شب در کنار این ضبط صوت می‌نشستم و بهصدای گرم و زنده اقبال‌السلطان درد فراق و غریبی را از یاد میبردم و باقظرات سرشک آتش درونم را تسکین می‌بخشیدم. این معلم باذنهاده که صداقت از گفتارش خوانده میشد، چنان دستخوش احساسات پاک خودش بود که در جوانی وقتی نغمه آزادبخواهان برخاست با آنکه جوانی کم سن و سال بود سر از پا نشناخته بدان‌نواها پاسخ مثبت داد و در نیردهای خونینی که در نوری و برزن زادگاهش تبریز بوقوع پیوست چون مجاهدی آزاده جنگید و مردانه دوشادوش ششیدن نوای اقبال‌السلطان، چه بسیار از شبها

روزگار خلتانی چون پیشه‌وری نیز با ایواد خطابه‌های آتشین احساسات مردم زادگاه خویش را دامن زد و آنانرا به مبارزه علیه خلتان تشویق نمود. او با اینکه ندانسته براه سیاست میرفت، دانسته بشاها را تعلیم هدایت میشد و درکنار کارهای سیاسی هیچگاه از فعالیت فرهنگی بدور نماند. او شیفته ادب و زبان فارسی بود، هرچاکه میرفت، با هر کسی که سخن میگفت، با هرکاری که می‌پرداخت، این خواست درونی او را لفظهای آرام نمیکشاد، بارها از او یادداشت‌هایی دیدم که برای مسئولان انتشارات و رادیو و وزارت اطلاعات فرستاده بود و غلط‌های

بررسی کوتاهی از سفر تیم فوتبال ایران به خاور دور نباید فوتبال مادر آسیا کم اعتبار شود

سید علی حسینی

تیم منتخب فوتبال ایران برای انجام چند مسابقه به خاور دور مسافرت کرده است. در این سفر تیم منتخب فوتبال ایران در کشورهای کره جنوبی، هنگ کنگ، تایپند و سنگاپور مسابقه میدهد. اولین مسابقه تیم ایران در سئول پایتخت کره جنوبی برگزار شد. این مسابقه دو بر هبع بود فوتبالیست های ریزاندام کرهیی خاتمه یافت. هر دو گل این مسابقه در نیمه اول به نمر رسید.

در مقابل پیروزها مسالهی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت و از شکست ها نیز نمیتوان سرسری گذشت. اگر کمی به تاریخ چند ماه اخیر فوتبال ایران دقت کنیم در می یابیم که در اغلب تماشای آسیایی خارج از مرزهای خودمان با شکست روبرو بوده ایم. ناکامی جوانان ایران در ژاپن و عدم توفیق تیم تاج بعنوان قهرمان باشگاههای ایران در مسابقات قهرمانی باشگاههای آسیا بدنبال شکست تیم ملی ایران در بازیهای آسیایی، تایپند از جمله شکستهای مادم اخیر فوتبال است. در حقیقت ما در مدت قلیی نیمی بیشتر از وجهه درخشان فوتبال خود را از دست داده ایم.

اصولا فوتبال ایران در آسیا در چنان شرایطی نیست که چنین شکست های متوالی را سزاوار آن بدانیم. فوتبال ما در گذشته صاحب پیروزیهای درخشانی شده که اعتبار زیادی به فوتبال ایران بخشیده است.

متاسفانه شکستهای سال های اخیر، فوتبال ما را در آسیا به بی اعتباری سوق میدهد.

سفر تیم ملی فوتبال ایران را باید نمره فتحهای گذشته دانست مخصوصا آنکه در بازیهای آسیایی سال گذشته تیم ایران در دوره مقدماتی حذف شد و دیگر کشورهای آسیایی نتوانستند حقیقت فوتبال ایران را بشناسند. بنابراین برای آشنایی بیشتر و کندوکاودر فوتبال ایران تیم ایران را به این سفر دعوت کردند.

این سفر میتواند حساب های جدیدی در شرق و جنوب آسیا برای فوتبال ما باز کند، اما مسئولان فدراسیون فوتبال بدون توجه به اهمیت این سفر فقط بعنوان رفع تکلیف تیم ایران را به خاور دور فرستادند.

تیم ایران در بهترین شرایط ممکن به این سفر اقدام کرد. تا روزهای آخر هنوز مری و سرپرست تیم ملی ایران کار خود را آغاز نکرده بودند و عجیب آنکه برای این سفر مهم فقط در عرض چند روز و بدون مطالعه کافی اعضای تیم منتخب تهران را برگزیدند و این تیم بدون اینکه چند جلسه تمرین داشته باشد رهسپار سئول شد.

قبل از سفر تیم منتخب تهران در یک آزمایش نتیجهیی کامالا مایوس کننده بدست آورد. تیم تهران در مسابقه با جم آبادان بدون رد و بدل شدن گل به نتیجه مساوی رسید.

بهیچ وجه نمیخواهیم کار بزرگ تیم فوتبال جم آبادان را تحققت کنیم، اما برای تیم فوتبالی که تمام خبرگزارها نتایج را بنام تیم ملی ایران مخابره می کنند و تیم اعزامی را تیم نمونه فوتبال ایران میدانند چنین نتیجهیی در مقابله با یک تیم شهرستانی ناگوار است. در حقیقت تیم ایران، قبل از سفر، در

خانه خود شکست خورده بود! مسلما انتخابی چنین عجولانه و در زمانی بسیار تنگ نمیتوانست با نتایجی درخشان روبرو شود. در حالیکه تا پای هوایما معلوم نبود چه کسانی تیم ایران را همراهی می کنند و در چند ساعت مانده به پرواز هوایما نام چند تن خط خورد و چند بازیکن ذخیره جای آنها را پر کردند!

تیم تهران با ترکیبی پیر و جوان به خاور دور رفت، تا حد امکان از مهره های گذشته استفاده شده بود و در مکان هایی که از با تجربه ها بازیکنی نبود به جایاراز بازیکنان جوان استفاده کردند. در اینجا يك سؤال پیش می آید: مگر ما از چند ماه پیش نمی دانستیم که تیم ما برای چند مسابقه به خاور دور دعوت شده است؟ پس چرا کمی زودتر به فکر تدارک و آمادگی نفرات بر نیامدیم؟

باز به کیفیت تیم قبل از سفر می پردازیم تا مشاهده کنیم انتخاب تیم ایران در چه شرایطی صورت گرفته است. ما هنوز يك تقویم ساده فوتبال نداریم تا طبق آن مسابقات و دیدارهای سالیانه خود را مشخص کنیم. بعلم همین بی برنامه بودن، سفر تیم تهران و سفر تیم ارتش ایران - که برای چند مسابقه به سروری سفر کرده است - با هم مصادف شد و چون تیمی از بازیکنان ثابت تیم تهران در ارتش عضویت دارند، نتوانستند در سفر آسیایی تیم تهران را همراهی کنند و در حقیقت تیم تهران با تیمی از قوا از ایران خارج شد.

نداشتن برنامه منظم و منطقی و انجام کارها فقط بمنظور رفع تکلیف،

همیشه به ضرر ورزش و به ویژه فوتبال ایران تمام شده است. فوتبال ایران در آسیا سزاوار این شکستها و ناکامیها در گذشته نزدیک نبوده است و ما قادر هستیم با کمی روشن بینی در رفیع ترین قله فوتبال آسیا قرار بگیریم. تیم ایران باید اینگونه سفرها را برای کسب وجهه جدیدی تلقی کند.

کشورهای خاور دور بخاطر ارزشی که برای فوتبال ایران قایل هستند از تیم فوتبال تهران دعوت بعمل آوردند اما با سرسری گرفتن این تماسها و نداشتن پیروزی در اثر سهل انگاری در تدارکات، دیر یا زود حساب فوتبال ایران در نزد کشورهای صاحب فوتبال آسیا بسته میشود.

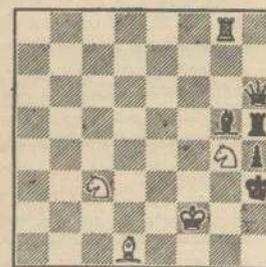
چند ماه دیگر مسابقات مقدماتی بازیهای المپیک ۱۹۷۲ مونیخ در پیش روی ماست و آنگاه نبرد برای رسیدن به مسابقات جهانی ۱۹۷۴ آغاز میشود. این هر دو میدان، میدانهای برای اثبات برتری ما در فوتبال آسیاست. هیچ چیز نمیتواند مایه امیدواری ما برای پیروزیهای آینده باشد مگر داشتن برنامه منظم.

در چند سال اخیر درجازه است و باید با جهشی بلند جبران گذشته را کرد. میدانهای مقدماتی المپیک و مسابقات جهانی هر دو میتوانند فوتبال ایران را به جهان شناساند و برای اولین بار آوازه فوتبال ما را بطور جدی از قاره آسیا خارج کنند، بشرط آنکه فردای پس از بازگشت تیم ایران از خاور دور، در صند تدارکات کافی و آمادگی تیم برآئیم.

علائم اختصاری مهرهای شطرنج

بیاده = P و قیل = F و اسب = C و رخ = T و وزیر = D و شاه = R

تهیه و تنظیم از جهانگیر افشاری



مساله شطرنج شماره ۱۲

تیم ایران در بهترین شرایط ممکن به این سفر اقدام کرد. تا روزهای آخر هنوز مری و سرپرست تیم ملی ایران کار خود را آغاز نکرده بودند و عجیب آنکه برای این سفر مهم فقط در عرض چند روز و بدون مطالعه کافی اعضای تیم منتخب تهران را برگزیدند و این تیم بدون اینکه چند جلسه تمرین داشته باشد رهسپار سئول شد.

سفیدبازی را شروع و در دو حرکت سیاه را مات می کند

حل مساله شطرنج شماره ۱۱

سیاه: 1-Dd2 x e3
سفید: 1-D-c3!

مات: 2-C-c5 ++

سیاه در دو حرکت

کیش: 1-Tg3 x g5 +
مات: 2-Ch3 x T ++

مات می شود.

سیاه: 1-Pb6 x T
مات: 2-C-c5 ++

ممکن است در برنامه های تلویزیون هاتقیراتی در آخرین لحظات روی دهد. این گونه تغییرات قبلا از تلویزیون ها اعلام خواهد شد.

برنامه

تلویزیون ملی ایران

برنامه اول - شبکه:

(همدان - اصفهان)

برنامه دوم

مرکز استان

رشت

تبریز

بندرعباس

کرمانشاه

رضایه

آبادان

شیراز

تلویزیون آموزشی

تلویزیون آمریکا

رادیو ایران

رادیو تهران

رادیو F. M



پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

بخش اول

بمناسبت وفات امام موسی کاظم(ع)
برنامه موسیقی از شبکه سراسری تلویزیون ملی ایران قطع می شود:

بخش دوم

۱۸ر۰۴ اشعار مذهبی
۱۸ر۱۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۸ر۳۰ اخبار
۱۸ر۴۰ سخنرانی مذهبی
۱۹ر۰۵ فیلم راز بقا
۱۹ر۳۵ آلفرد هیچکاک
۲۰ر۳۰ اخبار
۲۱ر۲۵ فیلم سینمایی

جمعه ۲۶ شهریورماه

۱۳ر۳۴ کارگاه موسیقی
۱۴ کهنکشان
۱۴ر۵۰ رویداد های ایران و جهان
۱۵ر۲۵ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال ایران و رومانی
۱۸ واریته
۱۸ر۳۰ ستارگان
۱۹ رنگارنگ
۱۹ر۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۲۰ر۳۰ اخبار
۲۱ر۲۵ سامانناشو



شهناز بهرانی در سامانناشو
۲۲ بارون

شنبه ۲۷ شهریورماه

۱۳ر۲۵ سخنرانی مذهبی بمناسبت عید مبعث
۱۳ر۴۵ سرزمین عجایب
۱۳ر۳۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۳ر۳۰ محله پیتون
۱۴ر۱۵ هالیوود و ستارگان
۱۴ر۲۵ اخبار
۱۵ موسیقی ایرانی

برنامه اول شبکه (همدان - اصفهان)

۱۵ر۳۰ فیلم سینمایی
۱۹ر۰۵ موسیقی ایرانی فرهنگ و هنر
۱۹ر۲۰ روزها و روزنامهها
۲۰ جین ایر

جین ایر آفریده شارلوت برونته، دختری است جوان و سرخورده از اجتماع که دوران کودکی را در پرورشگاهی گذرانده که مهر و ملاحظه در آن و در وجود مربیان آن بچشم نمی خورد اما توجه يك معلمه جوان راهی بسوی این دختر محروم می گشاید که ظلمه ایست از زندگی نو.

۱۶ر۴۲ باله سیرک
سیرک اسم باله ایست که هنرمندان گروه باله ملی پاریس بر رهبری میداله نامنی اجرا می کنند. موسیقی این باله از کابالسنی است بنام اینترتیس و نمودار حرکات و رفتار نمایشگران و دلگفتای سیرک که هر يك حادثهیی را بازگو می کنند.

۲۰ر۳۰ اخبار
۲۱ر۲۵ روکامبول
۲۱ر۴۰ مسابقه جایزه بزرگ

بنفشه بهرامیان - مهدی انوشهر - ناصر کاظمی - حبیب شیبانی - هورگوباتی نیو - بهروز نادری - مهوش شیخ الاسلامی - خسته میر فتوری - میداله نامنی - بازیگران این باله هستند.



مسابقه جایزه بزرگ

۲۳ر۱۰ واریته شش و هشت

دیوار جدایی ترانه ای است که گیتی اجرا می کند و پس از يك ترانه دسته جمعی کوه و دشت، کیوان - امیلیا - ماسیس، مقدسی - ترانه های قدیم پادش بخیر - ترک من مکن - انسوس و بیگانه را برترتیب می خوانند.

۱۷ر۰۹ موسیقی سک
۱۸ فیلم آژیر
۱۸ر۳۰ اخبار
۱۸ر۴۵ سرزمینها
۱۹ر۱۵ روح کایتان گرج
۱۹ر۴۵ برنامه موسیقی مخصوص عید مبعث
۲۰ر۳۰ اخبار
۲۱ر۲۰ میلیونادر

تسمت بیست و ششم، انجمنی است بر داستان مهج میلیاردو و انتخاب راه واقعی میریام، رابرت، لیلیان، فرمانده و دیگر حادثه آفرینان این مجموعه میلیاردو را (داچرا بکلوسی) با شرکت سازی فرانسوی به ما کالی نوتل - ژان کلود پاسکال کارگردانی کرده.

۲۱ر۴۵ شعله های پایدار
۲۴ر۱۰ روز های زندگی

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

بخش اول

۱۳ آهنگهای روز
۱۳ر۱۵ شروع برنامه
۱۳ر۱۶ حفاظت و ایمنی
۱۳ر۳۰ دختر شاه پریان
۱۴ ادبیات جهان
۱۴ر۳۰ واریته
۱۴ر۴۵ اخبار

بخش دوم

۱۸ر۰۴ کارتون
۱۸ر۳۰ اخبار



گیتی در واریته شش و هشت

۲۳ر۳۵ ایران زمین

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

پسر مردی می‌کند که برای نجات اهالی از خطر خشک سالی، ریزش باران را بدانان تولید میدهد. در حالیکه آسمان از هیچ لکه ابری برخوردار نیست.

۲۲ هفت شهر عشق
۲۲۳۳۰ سازمان اس

سه‌شنبه ۳۰ شهریورماه

۱۴ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کارگر
۱۳۳۳۰ محله پیتون
نست ۲۷۷

۱۴ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴۱۱۵ خلیان ارست
۱۴۱۴۵ اخبار

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ فیلم بیگمک
۱۳۳۳۰ محله پیتون
نست ۲۷۸
۱۴ جولیا

۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۱۴۳ آموزش روستایی

۱۸۰۰۴ کارتون
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۱۴۰ تونس
۱۹۰۰۵ موسیقی شاد ایرانی
۱۹۳۳۰ دانش
۲۰ دور دنیا
۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۳۳۵ گفتگدار

دان نیلور با شرکت جک کارترز فیلمی از مجموعه تفکدار را کارگردانی کرده که نام (ایمان) برآنت و حکایت از اعتقاد واقعی

۱۹۲۲۲ جادوی علم
۱۹۵۲ تام سایر
۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۳۳۵ سرکار استوار
۲۲۳۳۰ شکوه شاهنشاهی ایران
۲۳۳۳۰ فیلم گرفتار



دایان کارول در نقش جولیا

۱۴۳۳۰ موسیقی اصیل ایرانی
۱۴۱۴۵ اخبار

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۸۰۰۴ آموزش زنان روستایی
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۱۴۰ آنچه شما خواسته‌اید
۱۹۰۰۵ گیدئون
۲۰ مسابقه هما
۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۳۳۵ خانه قبرخانم
۲۲ روزهای زندگی
نست های ۲۷۶-۲۷۷
۱۴ جولیا

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ فیلم بیگمک
۱۳۳۳۰ محله پیتون
نست ۲۷۸
۱۴ جولیا

۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۱۴۳ آموزش روستایی

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ فیلم بیگمک
۱۳۳۳۰ محله پیتون
نست ۲۷۸
۱۴ جولیا

۱۷۵۰ آموزش کودکان روستایی
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۱۴۳ آموزش روستایی

برنامه دوم

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

۲۱۱۱۵ شهای تهران
۲۳۱۱۵ تآثر
۲۳۳۳۰ بیقرار
دختر دوست داشتنی

دختر جوانی بنام نینو که از زیبایی و لزوت سرشار برخوردار است با مردی آشنا می‌شود که قصد استفاده از پولهای او را دارد. پدر نینو برای جلوگیری از این دوستی ملکیل را استخدام می‌کند اما با حادثه‌ای رویرو می‌شود که در فیلم خواهیم دید.

شنبه ۲۷ شهریورماه

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ جولیا
۲۱۴۳۰ باباگوریو قسمت اول

باباگوریو از جمله آثار با ارزش هنرنوره دوناژاگد نویسنده شهیر فرانسوی است. گوریو وی شمت و هشت ساله است که در پانسیون زندگی می‌کند، که محل اقامت اشخاصی با حرفه‌های گوناگون است، جریان زندگی قهرمانان این مجموعه را بنحوی خاص در مقابل یکدیگر قرار میدهند و...

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

دو شنبه ۲۹ شهریورماه

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ سخنرانی مذهبی
۲۰ پلیس نیویورک

ساحب مغازه‌ای در حمله اسپانیایی ها از پلیس طرفداری کرده و مورد حمله جوانان مهاجم قرار می‌گیرد. و چاقو می‌خورد. پلیس برای دفاع از این مرد با نقشه‌ای خاصی به جاسوسی ضارب می‌پردازند.

دو شنبه ۲۹ شهریورماه

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

سه شنبه ۳۰ شهریورماه

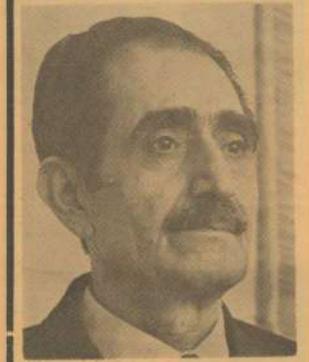
۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

۱۳ آهنگهای روز
۱۳۱۱۵ شروع برنامه
۱۳۱۱۶ کانون خانواده
۱۳۳۳۲ فیلم
۱۴۳۳۰ واریته
۱۴۱۴۵ اخبار

را به ششها و بعد به شریانها میرساند، رسانی این لنبه خون را متوقف کرده و قسمت‌هایی از سیستم عروقی را که قبل از محل نارسا قرار دارد لبریز می‌کند، تمدان ضربان قلب در دقیقه و تغییرات آن که با هیجانات خاص پیش می‌آید از قسمت‌های مورد بحث در برنامه دانش است.



بهاری هترمند توانا

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ تگاهی بگنشته
۲۱۳۳۰ کاوش
۲۱۴۳۵ مدافغان
۲۲۳۳۰ ایران زمین

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ رازبقا
۲۰ جنگ بزرگ

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ رازبقا
۲۰ جنگ بزرگ

بررسی از اوضاع روسیه و انقلاب بلشویکی در دوران جنگ جهانی اول و پایان دوران سلطنت با قدرت تراران روسیه.

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ موسیقی اصیل ایرانی
۲۱۴۳۰ روهاید
سرگتجه

آقای فیور برای دیدن فرزندانش که در فیلاولفیا تحت سرپرستی خاله‌شان زندگی می‌کنند به شهر می‌رود تا بنحوی بچه‌ها را برای زندگی با خود راضی کند، این فیلم را وا تد پاست با شرکت گلینت استودو - اربک فلینیک - دوری گرین کارگردانی کرده.

سه‌شنبه ۳۰ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

قلب انسان لمبه‌ایست که خون وریدها

۲۲۳۳۰ موسیقی کلاسیک
ازگستر مجلسی لوزیون ملی ایران به رهبری توماس کریستین داوید و لک‌نوازی پری برکتلی ابتدا کنسرتو مجلسی آلسر موزارت را اجرا می‌کند و سپس قطعه کوتاهی از آثار پور فرخ و آنتیکه دانسه و سپیگی را می‌نوازد.

دو شنبه ۲۹ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ ادبیات جهان

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ ادبیات جهان

با شرکت گلینس چونر .
ناظمی بعد از ارتکاب بقتل بقصد تصاحب پولهای مقتول به محل جنایت می‌رود، شوهر گلینیس که در تعقیب اوست از زن باهوشی کمک می‌خواهد، باید دید این همکاری به کجا می‌انجامد.

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ موسیقی اصیل ایرانی
۲۱۴۳۰ روهاید
سرگتجه

سه‌شنبه ۳۰ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون



آندره‌فوروا

۲۲۳۳۰ موسیقی کلاسیک
ازگستر مجلسی لوزیون ملی ایران به رهبری توماس کریستین داوید و لک‌نوازی پری برکتلی ابتدا کنسرتو مجلسی آلسر موزارت را اجرا می‌کند و سپس قطعه کوتاهی از آثار پور فرخ و آنتیکه دانسه و سپیگی را می‌نوازد.

دو شنبه ۲۹ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ ادبیات جهان

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ ادبیات جهان

با شرکت گلینس چونر .
ناظمی بعد از ارتکاب بقتل بقصد تصاحب پولهای مقتول به محل جنایت می‌رود، شوهر گلینیس که در تعقیب اوست از زن باهوشی کمک می‌خواهد، باید دید این همکاری به کجا می‌انجامد.

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ موسیقی اصیل ایرانی
۲۱۴۳۰ روهاید
سرگتجه

سه‌شنبه ۳۰ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ موسیقی ایرانی
۲۰ جون آلیون

مرکز آبدان

۱۵۳۳۰ فیلم سینمایی
۱۶۳۳۴ باله سیرک
۱۷۳۳۰ موسیقی سبک
اغاسی چند ترانه اجرا می‌کند
۱۸ فیلم آژیر
۱۸۳۳۰ اخبار
۱۸۳۳۵ سرزمینها

در ایالت مریلند آمریکا، گروهی بیشمار از اهالی بومی زندگی را به سید صدف می‌گذرانند، فیلمی که از مجموعه سرزمینها خواهیم دید. معرفی است کوتاه و کامل از چگونگی مراحل مختلف سید صدف که رچارد بلواشتاین آنرا کارگردانی کرد.

۱۸۳۳۰ روح کابیتان گرگ
۱۹۳۳۵ برنامه موسیقی مخصوص عید
میث
۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۳۳۰ روزهای زندگی
۲۱۴۳۵ شعله های پایدار
۲۲۳۳۰ پیتون پلیس
۲۳۳۳۰ دکتر بن کیسی

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۳۳۰ روزهای زندگی
۲۱۴۳۵ شعله های پایدار
۲۲۳۳۰ پیتون پلیس
۲۳۳۳۰ دکتر بن کیسی

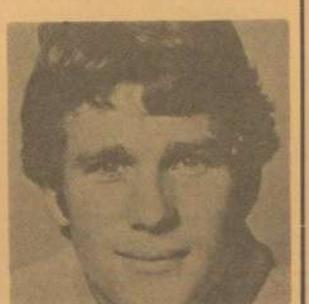
یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۷۳۳۵ قرائت قرآن

شنبه ۲۷ شهریورماه

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اذان ظهر
۱۴۳۳۵ سرزمین عجایب
۱۵۳۳۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۶۳۳۵ محله پیتون

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اذان ظهر
۱۴۳۳۵ سرزمین عجایب
۱۵۳۳۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۶۳۳۵ محله پیتون



دایان اونیل در محله پیتون

۱۴۳۳۵ هالیود و ستارگان
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ موسیقی ایرانی

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

شنبه ۲۷ شهریورماه

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

شنبه ۲۷ شهریورماه

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۱۲۳۳۵ قرائت قرآن
۱۳۳۳۵ اشعار مذهبی
۱۴۳۳۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۵۳۳۵ اخبار
۱۶۳۳۵ همسایگان
۱۷۳۳۵ فیلم رازبقا
۱۸۳۳۵ آلفرد هیچکاک

۲۰ بازی سرنوشت

فریادی در مه بکارگردانی برگرنت جک لمون هنرپیشه مشهور سینما نقش اول فیلم را بعهده دارد.

خانم رولند که مسبب مرگ شوهرش را دکتر معالجت میدانند قصد کشتن او را دارند و بهمین منظور...



جک لمون

۲۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ موسیقی اصیل ایرانی
۲۱۴۳۰ سفر به ناشناخته‌ها
پروانه . کارگردان آن کیسیون
با شرکت جاد اوپرت - برناردلی
برای شخصی کارت دعوت یک بالماسکه
میرسد، در طی جشن با شکوه عاشق دختر
جوانی می‌شود. اما...

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ درجهانما
باستانشناسی مایا



واله توننده برنامه دوم

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ درجهانما
باستانشناسی مایا

قوم مایا که چندین هزار سال پیش از سبیری به آمریکای شمالی مهاجرت کرده‌اند از تمدن بسیار پیشرفته برخوردار بودند که با حمله اسپانیا به آمریکا نابود و مار شدند و تنها قبایل کوچک آنان در گوشه و کنار بوندگی ابتدائی خود ادامه میدهند، در طی فیلمی کوتاه ضمن بررسی زندگی این اقوام، که از تواد مفل بودند با دوران شکوفای تمدن مایا آشنا می‌شویم.

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ درجهانما
باستانشناسی مایا

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ درجهانما
باستانشناسی مایا

۱۹۳۳۰ شروع برنامه
۱۹۳۳۴ درجهانما
باستانشناسی مایا

شنبه ۲۷ شهریورماه

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۱۵ موسیقی ایرانی
۱۸۱۴۰ فیلم سینمایی
۳۰۳۳۰ اخبار
۲۱۱۱۵ فیلم ماجرا

۱۸ شروع برنامه

مرکز تبریز

محله پیتون	۲۱
سرکار استوار	۲۲
سشنبه ۳۰ شهریور ماه	
اعلام برنامه + آموزش روستایی	۱۷
داستان سفر	۱۸
نگاهی به گذشته	۱۸ر۳۰
اخبار استان	۱۸ر۴۵
واریته شش و هشت	۱۹
تابستان گرم و طولانی	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و استان	۲۰ر۳۰
آذربایجان	۱۸ر۴۵
موسیقی ایرانی	۲۱
فیلم سینمایی	۲۱ر۳۰

چهارشنبه ۳۱ شهریور ماه	
اعلام برنامه + آموزش زنان روستایی	۱۷
توسن	۱۷ر۳۰
سرزمینها	۱۸
ساز تنها	۱۸ر۳۰
اخبار استان	۱۸ر۴۵
محله نگاه	۱۹
روهاید	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و استان	۲۰ر۳۰
آذربایجان	۱۸ر۴۵
محله پیتون	۲۱
پهلوانان	۲۲

اخبار سراسری و استان آذربایجان	۲۰ر۳۰
چهره ایران	۲۱
محله پیتون	۲۱ر۳۰
موسیقی ایرانی	۲۲ر۳۰
یکشنبه ۲۸ شهریور ماه	
اعلام برنامه + کارتون باگربانی	۱۷
آقا خرجه	۱۷ر۳۰
آنچه شما خواسته اید	۱۸
کاوش	۱۸ر۳۰
اخبار استان	۱۸ر۴۵
نقشه ها	۱۹
هاوایی	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و استان آذربایجان	۲۰ر۳۰
موسیقی کلاسیک	۲۱
فیلم سینمایی	۲۱ر۳۰

دوشنبه ۲۹ شهریور ماه	
اعلام برنامه + کارتون و آموزش	۱۷
گودکان روستایی	۱۸
جولیا	۱۸ر۳۰
واریته	۱۸ر۴۵
اخبار استان	۱۸ر۴۵
بیقرار	۱۹
ایران زمین	۲۰
اخبار سراسری و استان آذربایجان	۲۰ر۳۰

پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه	
بعض دوم	۱۵
اعلام برنامه + دختر شاه پریان	۱۵ر۳۰
فوتبال	۱۷
موسیقی ایرانی	۱۷ر۳۰
اعتراف	۱۷ر۳۰
رویداد های ایران و جهان	۱۸ر۳۰
راهبه یرنه	۱۹
جاد	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و استان آذربایجان	۲۰ر۳۰
خانه قمرخانم	۲۱
رازبقا	۲۱ر۳۰
دش پالکی	۲۲



صحنه‌ای از برنامه داش پالکی

شنبه ۲۷ شهریور ماه	
برنامه مخصوص معیت حضرت رسول	۱۷
کارتون	۱۷
بازی بازی	۱۷ر۳۰
جادوی علم	۱۸
واریته	۱۸ر۳۰
اخبار استان	۱۸ر۴۵
حقیقت	۱۹
غرب وحشی	۱۹ر۳۰

مرکز دشت

یکشنبه ۲۸ شهریور ماه	
کارتون	۱۸ر۱۵
آقاخرجه	۱۸ر۳۰
واریته شش و هشت	۱۹
ایران زمین	۱۹ر۳۰
گوزبشت نتردام	۲۰



نورسیدی

صحنه‌ای از فیلم گوزبشت نتردام	۲۰
اخبار سراسری و گیلان	۲۰ر۳۰
روکامبول	۲۱ر۱۵

اخبار سراسری و گیلان	۲۰ر۳۰
میلیاردر	۲۱ر۱۵
چهره‌ی ایران	۲۱ر۳۰
پیتون پلیس	۲۲
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۳

پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه	
از دیدگاه شما (محل)	۱۹
ستارگان	۱۹ر۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۰
اخبار سراسری و گیلان	۲۰ر۳۰
اختاپوس	۲۱ر۱۵
چش هنر	۲۱ر۴۵
گرفتار	۲۲
شنبه ۲۷ شهریور ماه	
برنامه مخصوص عید معیت	۱۷
کارتون	۱۷
سرزمینها	۱۸ر۳۰
روح کایتان گرگ	۱۹
محله نگاه	۱۹ر۳۰
دنیای یک زن	۲۰

پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه	
کارتون	۱۶ر۳۰
سرزمین عجایب	۱۷
دامی و پسر	۱۸
واریته	۱۸ر۳۰
اخبار استان	۱۸ر۴۵
زنگوله ها	۱۹
پلیس نیویورک	۱۹ر۳۰
اختاپوس	۲۰
اخبار سراسری و استان آذربایجان	۲۰ر۳۰
داستانهای جاوید ادب ایران	۲۱



داستانهای جاوید ادب پارسی

جمعه ۲۶ شهریور ماه	
اعلام برنامه + موسیقی نوجوانان	۹
ورجینتی	۹ر۳۰
موسیقی شاد ایرانی	۱۱
بابان بخش اول	۱۱ر۳۰

پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه	
بازی بازی	۱۸ر۱۵
باگربانی	۱۸ر۴۵
زنگوله ها	۱۹
راه آهن	۱۹ر۳۰
اخبار سراسری و گیلان	۲۰ر۳۰
موسیقی ایرانی	۲۱ر۱۵
فیلم سینمایی هفته	۲۱ر۴۵

جمعه ۲۶ شهریور ماه	
کارگاه موسیقی کودک	۱۴
کشتان	۱۴ر۳۰
فیلم سینمایی	۱۵ر۳۰
فوتبال	۱۷
رویدادها	۱۸ر۳۰

چهارشنبه ۳۱ شهریور ماه	
قرائت قرآن	۱۷ر۴۵
آموزش زنان روستایی	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
همایگان	۱۸ر۴۱
گیدتون	۱۹ر۰۵
مسابقه هما	۲۰
اخبار سراسری و استان خوزستان	۲۰ر۳۰
خانه قمرخانم	۲۱ر۳۵
پیتون پلیس	۲۲ر۳۵
موسیقی تلویزیون خلیج فارس	۲۳ر۱۰



صحنه‌ای از برنامه محلی خوزستان

جادوی علم	۱۹ر۳۰
ملیا	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
سرکار استوار	۲۱ر۱۵



صحنه‌ای از برنامه سرکار استوار

چهارشنبه ۳۱ شهریور ماه	
آموزش زنان روستایی	۱۷ر۳۰
کارتون	۱۸
آنچه شما خواسته اید	۱۸ر۳۰
واریته	۱۹
گزارش استرنج	۱۹ر۳۰
اخبار	۲۰ر۳۰
مدرسه عالی تلویزیون	۲۱ر۱۵
خانه قمرخانم	۲۱ر۳۰
پیتون پلیس	۲۲

آموزش روستایی	۱۷
مسابقه نقاشی کودکان	۱۸ر۳۰
آقاخرجه	۱۹

اس و ماموریت یلبدون مقصد که بکارگردانی سیریل فرانکل خواهد دید .
۲۳ر۳۰ انسانها

سه‌شنبه ۳۰ شهریور ماه	
تلاوت قرآن	۱۷ر۳۲
آموزش کودکان روستایی	۱۷ر۵۰
اخبار	۱۸ر۳۰
آموزش روستایی	۱۸ر۴۰
جادوی علم	۱۹ر۲۲
تلمسایر	۱۹ر۵۲
کنج پنهان	۲۰
نام و نام برای یافتن کنج به جزیره می روند و در آنجا از توطئه‌ای با خبر می‌شوند که جز سرخ پوست طرح کرده .	
اخبار سراسری و استان خوزستان	۲۰ر۳۰
سرکار استوار	۲۱ر۲۵
شکوه شاهنشاهی ایران	۲۲ر۳۰
فیلم گرفتار	۲۲ر۵۰

مرکز بندرعباس

دوشنبه ۲۹ شهریور ماه	
کارتون	۱۷ر۳۰
توسن	۱۸
موسیقی شاد ایرانی	۱۸ر۳۰
دانش	۱۹
دور دنیا	۱۹ر۳۰
تاکر	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
عشق روی پشت بام	۲۱ر۱۵
هفت شهر عشق	۲۱ر۴۵



فخری نیکراد

سه‌شنبه ۳۰ شهریور ماه	
آموزش روستایی	۱۷
مسابقه نقاشی کودکان	۱۸ر۳۰
آقاخرجه	۱۹

مسابقه جایزه بزرگ	۲۲ر۱۰
فیلم سینمایی	۲۲ر۴۰

دوشنبه ۲۹ شهریور ماه	
قرائت قرآن	۱۷ر۴۵
کارتون	۱۸ر۰۴
اخبار	۱۸ر۳۰
همایگان	۱۸ر۴۱
موسیقی ایرانی	۱۹ر۰۵
دانش	۱۹ر۳۰
دور دنیا	۲۰
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰ر۳۰
موسیقی تلویزیون خلیج فارس	۲۱ر۳۰
هفت شهر عشق	۲۲
سازمان اس	۲۲ر۳۵
یلبدون مقصد	
مخترع دستگاه فراموشی شخصی است بنام دواپتیکر که از اختراع خود استفاده های نامشروع می‌کند ، قتل رئیس یک موسسه بزرگ وسیله‌ای می‌شود برای آگاهی گروه سازمان	

کارتون ۱۸ر۰۴
اخبار ۱۸ر۳۰
همایگان ۱۸ر۴۰
موسیقی ایرانی ۱۹ر۰۵
دل شکسته ترانه‌ی است که خاطره پروانه بهرامی ارکستر محمد حیدری اجرا می‌کند و آنگاه قطعه آوازی می‌خواند در مایه آصفهان .



خاطره پروانه

روزها و روزنامه ها	۱۹ر۳۰
چین آیزر	۲۰
اخبار سراسری و خوزستان	۲۰ر۳۰
روزهای زندگی	۲۱ر۱۰

شنبه ۲۷ شهریور ماه	
برنامه مخصوص عید معیت	۱۷
کارتون	۱۷ر۳۰
سرزمینها	۱۸
صدقت	۱۸ر۳۰
روح کایتان گرگ	۱۹
محله نگاه	۱۹ر۳۰
دنیای یک زن	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
میلیاردر	۲۱ر۱۵
چهره ایران (اوج و هو)	۲۱ر۳۰
پیتون پلیس	۲۲

یکشنبه ۲۸ شهریور ماه	
کارتون	۱۷ر۳۰
نویاگان	۱۸
واریته شش و هشت	۱۸ر۳۰
ایران زمین	۱۹
کت مونت کریسو	۱۹ر۳۰
جولیا	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
روکامبول	۲۱ر۱۵
موسیقی محلی	۲۱ر۳۰
فیلم سینمایی	۲۲

پنجشنبه ۲۵ شهریور ماه	
بازی بازی	۱۷ر۳۴
نویاگان	۱۸
باگربانی	۱۸ر۳۰
زنگوله ها	۱۹
راه آهن	۱۹ر۳۰
اخبار	۲۰ر۳۰
موسیقی ایرانی	۲۱ر۱۵
فیلم هفته	۲۱ر۴۵
جمعه ۲۶ شهریور ماه	
کارگاه موسیقی	۱۱ر۳۴
فیلم کشتان	۱۲
رویداد های هفته	۱۳
موسیقی شاد ایرانی	۱۴ر۳۰
دش پالکی	۱۴
فیلم مستند	۱۵
سینمایی	۱۵ر۳۰
فوتبال	۱۷
موسیقی محلی	۱۸
فیلم آیزر	۱۸ر۳۰
رتگارتک	۱۹
ستارگان	۱۹ر۳۰
موسیقی فرهنگ و هنر	۲۰
اخبار	۲۰ر۳۰
اختاپوس	۲۱ر۱۵
چش هنر	۲۱ر۴۵
فیلم آلفرد هیچکاک	۲۲

۲۱۳۰ فیلم در نبرد زندگی
۲۲ رنگارنگ

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

۱۸۱۵ کارتون
۱۸۳۰ تومن
۱۹ موسیقی شاد ایرانی
۱۹۳۰ دانش

سهشنبه ۳۰ شهریورماه

۱۷۳۰ آموزش روستایی
۱۸۳۰ آموزش زنان روستایی
۱۹ آموزش روستایی (محلی)

مرکز رضائیه

۱۹۳۰ جادوی علم
۲۰ تام سایر
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵ سرکار استوار
۲۲ فیلم سینمایی

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۸ کارتون
۱۸۴۵ آنچه شما خواهید

پنجشنبه ۳۰ شهریورماه

۱۸ بازی بازی



برنامه بازی بازی

۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ باگربانی
۱۹ زنگوله‌ها
۱۹۳۰ راه آهن
۲۰۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱۱۵ موسیقی ایرانی
۲۱۴۵ فیلم سینمایی

جمعه ۳۱ شهریورماه

۱۳۳۰ کارگاه موسیقی
۱۴ کهنکشان
۱۵ رویدادها

پنجشنبه ۳۰ شهریورماه

بناسبت وفات امام موسی کاظم(ع)
برنامه موسیقی از شبکه سراسری تلویزیون
ملی ایران قطع می‌شود:

۱۸۰۴ اشعار مذهبی
۱۸۱۵ مناجات خواجه عبدالله انصاری
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۰ سخنرانی مذهبی
۱۹۰۵ فیلم راز بقا
۱۹۳۰ آنفرد هیچکاک
۲۰۳۰ اخبار
۲۱۳۵ فیلم سینمایی

جمعه ۳۱ شهریورماه

۱۳ زمین و شگفتیهای زندگی
۱۳۳۴ کارگاه موسیقی و کارتون
۱۴ کهنکشان

هدیه قضایی ، بندی است که یکی از آدمهای قضایی به پنی میدهد تا خطر را از او دور کند ، این هدیه عجیب ماجرائی میافریند که در فیلم کهنکشان خواهیم دید و البته از شیرین کاریهای دکتر اسمیت نیز بی‌نصیب نیست .
۱۴۵۰ رویداد های ایران و جهان
۱۵۳۵ فیلم سینمایی
۱۷ فوتبال ایران و رومانی

مرکز شیراز

۱۸ وارته
۱۸۳۰ ستارگان

شب جادویی که از مجموعه ستارگان انتخاب شده از بازی هنرمندانه شارل بوابیه و کارگردانی رابرت فلوری برخوردار است و داستانی است شیرین و طنز آلود از زندگی مردی که پس از ۲۵ سال خدمت صادقانه به شرکتی که در آن کار کرده انتظار پاداش دارد اما برخلاف میلش با حادثه‌ای روبرو می‌شود که ...

۱۹ رنگارنگ
۱۹۳۰ شما و تلویزیون
۲۰ موسیقی ایرانی

۱۹۰۵ برنامه جوانان (محلی)
۱۹۳۰ گزارش استرینج
۲۰۳۰ اخبار سراسری و گیلان
۲۱۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
۲۱۳۰ خانه قهرخانم
۲۲ ییتون پلیس

۲۱۱۵ عشق روی پشت بام
۲۱۴۵ هفت شهر عشق
۲۲۱۵ سازمان اس

سهشنبه ۳۰ شهریورماه

۱۸ کارتون
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ آقاخبره
۱۹ وارته شش و هفت
۱۹۳۰ ایران زمین
۲۰ گوزشت تردام
۲۰۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱۱۵ روکامپول
۲۱۳۰ مسابقه جاز به بزرگ (تولید محلی)
۲۲ موسیقی ایرانی
۲۲۳۰ روزها و روزنامه ها

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۸ آموزش زنان روستایی
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ آنچه شما خواهید
۱۹ وارته
۱۹۳۰ گزارش استرینج
۲۰۳۰ اخبار سراسری و رضائیه
۲۱۱۵ مدرسه عالی تلویزیون
۲۱۳۰ خانه قهرخانم
۲۲۱۵ روزهای زندگی

جمعه ۳۱ شهریورماه

۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۵ ساماناشو
۲۲ بارون

شنبه ۳۰ شهریورماه

۱۲۳۵ سخنرانی مذهبی
۱۳۴۵ سرزمین عجایب
۱۳۳۵ موسیقی اصیل ایرانی
۱۳۵۰ محله ییتون
۱۴۱۵ هالیوود و ستارگان
۱۴۴۵ اخبار

۱۵ موسیقی ایرانی

با نقارن مید سعید میمنت حضرت رسول اکرم برنامه مخصوص در گروه موسیقی تلویزیون ملی ایران تهیه شده که زندگانی ، نوتل ، رحمانی پور - ناعید - ابراهیمی - صیرفی بخوانندگی جوهری در اجرای آن پاری کرده‌اند.

۱۵۳۰ فیلم سینمایی
۱۶۴۴ پاله سیرک
۱۷۰۹ موسیقی سبک
۱۸ فیلم آژیر
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۵ سرزمینها
۱۹۱۵ روح کایتان گرگ



هوبلنج در فیلم روح کایتان گرگ

۱۹۴۵ برنامه موسیقی مخصوص عید
معیت
۲۰۳۰ اخبار
۲۱۳۰ میلیاردر

پنجشنبه ۳۰ شهریورماه

۱۷۳۰ مضحك قلبي
۱۷۴۵ سرزمین عجایب
۱۸۳۰ فیلم ماجرا
۱۹ رانده شده
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰۳۰ اخبار
۲۱ آنچه شما خواهید
۲۱۳۰ هفت شهر عشق
۲۲ فیلم سینمایی

جمعه ۳۱ شهریورماه

۱۵۳۰ بازی بازی
۱۶ فیلم سینمایی
۱۷۳۰ راز بقا
۱۸ آقاي نوآك
۱۸۵۰ ترانه ها
۱۹ دختر شاه پریان
۱۹۳۰ رویداد های هفته
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰۳۰ اخبار
۲۱ جون آلیسون

۱۹۳۰ دانش
شوری بسط غارها

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۴ کارتون
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۰ آقاخبره
۱۹۰۵ موسیقی ایرانی
۱۹۳۰ روزها و روزنامه‌ها
۲۰ چین ایز
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۵ روکامپول
۲۱۴۰ مسابقه جاز به بزرگ (محلی)
۲۲۱۰ دختر شاه پریان
۲۲۳۵ ایران زمین

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۴ کارتون
۱۸۳۰ اخبار
۱۸۴۰ تومن
۱۹۰۵ موسیقی شاد ایرانی

پنجشنبه ۳۰ شهریورماه

۲۱۳۰ ترانه‌ها
۲۱۴۰ پوتن هفته (محلی)
۲۲ اختاپوس
۲۲۳۰ فیلم جاد

شنبه ۳۱ شهریورماه

برنامه مخصوص عید مبعث

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

۱۷۳۰ موسیقی و کودک
۱۸ آقاخبره
۱۸۳۰ دانش
۱۹ غرب وحشی
۲۰ موسیقی محلی
۲۰۳۰ اخبار
۲۱ محله ییتون
۲۲ چهره ایران
۲۲۳۰ فیلم انتخابی هفته

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

۱۷۳۰ مضحك قلبي
۱۷۴۵ کهنکشان

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۸ شروع برنامه
۱۸۰۴ آموزش زنان روستایی
۱۸۴۰ آنچه شما خواهید
۱۹۰۵ گیدئون
۲۰ مسابقه هما
۲۰۳۰ اخبار سراسری و استان فارس
۲۱۳۵ خانه قهرخانم



صحنه‌ای از برنامه خانه قهر خانم

۲۲ ییتون پلیس

مرکز کرمانشاه

۱۸ مسابقه زنگ تفریح (محلی)
۱۸۳۰ ستارگان
۱۹ روهاب،
۲۰ موسیقی کلاسیک
۲۰۳۰ اخبار
۲۱ سرکار استوار
۲۱۴۵ ترانه ها
۲۲ ایران زمین
۲۲۳۰ دکتر ین کیسی

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

۱۷۳۰ تومن
۱۸ سرزمینها
۱۸۳۰ روستائیان (محلی)
۱۹۳۰ جولیا
۲۰ موسیقی ایرانی
۲۰۳۰ اخبار
۲۱ محله ییتون
۲۲ پلیس و مردم (محلی)
۲۲۱۵ مسابقات ورزشی

سهشنبه ۳۰ شهریورماه

۱۷۳۰ چکار کم

کودکان و نوجوانان

عزیز:

کارگاه موسیقی کودکان و نوجوانان از زبان رادیو تلویزیون ملی ایران برای ساختن شما با موسیقی جهانی در دوره جدید کلاسهای مختلف خود، با رابط خاصی، تعدادی داوطلب دختر و سر می پذیرد. سن داوطلبان باید بین ۵ تا ۱۶ سال باشد.

کلیه داوطلبان میتوانند برای آزمایش ورودی به کلاسهای مختلف روز جمعه دوم مهرماه از ساعت ۹ الی ۱۳ و از ۱۴ الی ۱۷ بعد از ظهر به کارگاه موسیقی واقع در خیابان پهلوی پلوار در - شماره ۷ - مراجعه نمایند.



گروه کودکانی

تمرین داستان توام با موسیقی



تلویزیون آموزشی

پنجشنبه

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۴:۳۰ نوجوانان
۱۵ روش تدریس ریاضی
دستانی
۱۵:۰۵ گوناگون
۱۵:۲۰ طبیعت ششم
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی ششم
۱۶:۴۵ فیزیک ششم
۱۷:۰۵ شیمی ششم
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

یکشنبه

۱۵ بخوانیم و بنویسیم
۱۵:۰۵ مقاله انگلیسی
۱۵:۲۰ طبیعت ۱ و ۲
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی ۱ و ۲
۱۶:۴۵ فیزیک ۱ و ۲
۱۷:۰۵ شیمی ۱ و ۲
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

جمعه

۸ ترانه ها و چشم اندازها
۸:۳۰ سلام شامشاهی
(سرود فرهنگساز
حماسی)
۸:۴۵ کودکان
۹:۳۰ برنامه هنری
۱۰:۳۰ مسابقه اطلاعات عمومی
۱۱ برنامه هنری
۱۲ فیلم سینمایی

دوشنبه

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۴:۳۰ نوجوانان
۱۵ بخوانیم و بنویسیم
۱۵:۰۵ مقاله انگلیسی
۱۵:۲۰ طبیعت چهارم
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی سوم
۱۶:۴۵ فیزیک چهارم
۱۷:۰۵ شیمی چهارم
۱۷:۲۰ مسابقه شیمی
۱۷:۳۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

شنبه

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۴:۳۰ نوجوانان
۱۵ بخوانیم و بنویسیم
۱۵:۰۵ مقاله انگلیسی
۱۵:۲۰ طبیعت چهارم
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی سوم
۱۶:۴۵ فیزیک چهارم
۱۷:۰۵ مسابقه شیمی
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۴:۳۰ نوجوانان
۱۵ نوسودان
۱۵:۰۵ مقاله آلمانی
۱۵:۲۰ طبیعت پنجم
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ مسابقه ریاضی
۱۶:۴۵ مسابقه فیزیک
۱۷:۰۵ شیمی پنجم
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۵ نوسودان
۱۵:۰۵ مقاله فرانسه
۱۵:۲۰ طبیعت سوم
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی ۴
۱۶:۴۵ فیزیک سوم
۱۷:۰۵ شیمی سوم
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

۱۴ ترانه ها و چشم اندازها
۱۴:۲۵ سلام شامشاهی
۱۴:۳۰ نوجوانان
۱۵ روش تدریس دستانی
۱۵:۰۵ گرامر انگلیسی
۱۵:۲۰ مسابقه طبیعت
۱۵:۳۵ رنگ تفریح
۱۶:۱۰ ریاضی پنجم
۱۶:۴۵ فیزیک پنجم
۱۷:۰۵ شیمی چهارم
۱۷:۲۰ رنگ تفریح
۱۷:۴۵ فیلم آموزشی

1900 Flying Nunn
1930 Jim Nabors
2030 High Chaparral
2130 Richard Diamond
2155 C.B.B.
2200 Off Ramp
2230 Dick Cavett

1800 News
1815 C.B.B.
1820 Huddle
1825 Music Fill
1830 Glen Campbell
1930 Laugh In
2030 Bill Anderson
2100 Nitecap Theater

1700 Flying Nunn
1730 Animal World

AFTV تلویزیون آمریکا

به تقاضای خوانندگان، برنامه تلویزیون آمریکا به زبان انگلیسی چاپ میشود تا شناختن برنامهها با خواندن نام اصلی برای علاقمندان آسان شود.

THURSDAY

1830 Green Acres
1900 Mayberry RFD
1930 Flip Wilson
2030 Perry Mason
2130 Lloyd Bridges
2155 G.B.B.
2200 As It Happened
2230 Mike Douglas

SUNDAY

1330 Hawaii Calls
1400 National Environment Test
1500 Matinee Theatre " Carry on Constable"
1630 Across the 7 Seas
1700 Flying Fisherman
1730 To Be Announced
1800 News
1815 C.B.B.
1830 Daniel Boone
1830 Greatest Fights
1830 Don Knotts
1930 Dean Martin
2030 Burke's Law
2130 Dragnet
2155 G.B.B.
2200 Movie:

MONDAY

1330 Sacred Heart
1345 The Christophers
1400 This is the Life
1430 Game of the Week
1700 Roller Games
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Urban Forum
1835 Carol Burnett
1930 Ed Sullivan
2030 Bonanza
2130 The Detectives
2155 C.B.B.
2200 Desilu Playhouse (L)

TUESDAY

1700 Julia
1730 Doris Day
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Huddle
1825 Music Fill
1830 All American College Show

FRIDAY

1700 Room 222
1730 Across 7 Seas
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Huddle
1825 Music Fill
1830 Julia
1900 Doris Day
1930 Barbara McNair
2030 Bold Ones
2130 Red Skelton
2155 C.B.B.
2200 Boxing

SATURDAY

1700 Sesame Street
1800 News
1815 C.B.B.
1820 Huddle
1825 Music Fill

WEDNESDAY

1700 Flying Nunn
1730 Animal World

فرستنده رادیوئی F. M.

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

- ۲۰ ارکستر های بزرگ جهان مارسیباند
- ۲۰:۳۰ موسیقی جاز
- ۲۱ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۵۸)
- آواز سیاوش (سه گاه - ترانه خراسانی)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- راجه ایند
- سنفونی شماره ۲ در لا مینور
- کنسرتو برای پیانو ، شماره ۲ اشتراوس
- دون ژوان ، اپوس ۲۰
- نیل اولنشیپسکل
- ۲۴ موسیقی رقص

جمعه ۲۶ شهریورماه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگاران بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک روسیه
- ۱۸ موسیقی جاز
- ۱۸:۳۰ مایلدیوس
- موسیقی فیلم
- پکسرد و پاترن
- ۱۹ ترانه های ایرانی (کنسرت پروان)
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ سازتها
- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- ۲۱:۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی
- راشکال
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۲۶)
- آواز وفالی (شور)
- ۲۲:۳۰ ایرا (موسیقی آوازی)
- دوسینی
- آرایشگر سوپل

شنبه ۲۷ شهریورماه

- ۱۴ موسیقی سبک
- ۱۵ آثار برگزیده از آهنگاران بزرگ
- ۱۷ آهنگهای انتخابی
- ۱۷:۳۰ موسیقی فولکلوریک اسپانیا
- ۱۸ موسیقی جاز
- استرکنز
- ۱۸:۳۰ موسیقی فیلم
- نورس هرستان
- ۱۹ ترانه های ایرانی (کنسرت گیتی)
- ۱۹:۳۰ موسیقی رقص
- ۲۰:۳۰ سازتها
- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- چک شلفون
- ۲۱:۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی
- وس
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۲۲)
- آواز گلوریا - شهبیدی (ششسانی)
- ۲۲:۳۰ ایرا (موسیقی آوازی)
- اشتراوس
- الکترا



اشتراوس

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی

- ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۰۹)
- آواز ایرج (همایون)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- باربر
- سنفونی شماره ۱
- آداجیو
- کولند
- موسیقی برای شهرآرام

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- ریوندلنور
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- بنی گودمن
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم : برنامه شماره (۱۵۰)
- آواز سیاوش (همایون)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- باخ
- دو کنسرتو برای کلاوسن
- دو ریموند و من مازور
- هایدن
- سنفونی شماره ۵۲
- سنفونی شماره ۶۰

سهشنبه ۳۰ شهریورماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- راچر ویلیامز
- ۲۱:۳۰ آهنگهای انتخابی
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۱۲)
- آواز فوامی (دشتی)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- هیندلیت
- سینگولیسونا
- کنسرتو برای ترو و ارکستر
- خاچاتوریان
- سوئیت ماسکاراد
- کابالوسکی
- دلکتها

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

- ۲۱ ارکستر های بزرگ جهان
- براس رینگ
- ۲۱:۳۰ موسیقی جاز
- کلن هاگینز و کلاندتری
- ۲۲ موسیقی ایرانی
- ارکستر برنامه سوم
- برنامه شماره (۱۰۸)
- آواز وفالی (ابوظا)
- ۲۲:۳۰ موسیقی کلاسیک
- مار
- سنفونی شماره ۹

رادیو تهران

پنجشنبه ۲۵ شهریورماه

بمناسبت وفات حضرت امام موسی کاظم (ع) برنامه رادیو تهران قطع می شود.

شنبه ۲۷ شهریورماه

- بمناسبت عبد سعید مبعث برنامه مخصوص رادیو تهران به این شرح اجرا می شود
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه گلها
 - ۹ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۹:۳۰ کنسرت خوانندگان خارجی
 - ۱۰ آوای موسیقی
 - ۱۱ موسیقی رقص در آمریکای لاتین
 - ۱۱:۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگانی بزرگ
 - ۱۲ بهترین آهنگهای رقص
 - ۱۳:۳۰ موسیقی از سرزمینهای دور
 - ۱۴ برنامه کر و ارکستر بزرگ رادیو ایران
 - ۱۴:۳۰ آهنگهای انتخابی
 - ۱۶:۳۰ موسیقی فیلم
 - ۱۷ نمایشنامه
 - ۱۸:۳۰ یک شاخه گل
 - ۱۹ آهنگهای متنوع غربی

جمعه ۲۶ شهریورماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸ برنامه گلها
 - ۸:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۹ آهنگهای متنوع غربی
 - ۱۰ دفتر آدینه
 - ۱۳ موسیقی رقص در آمریکای لاتین
 - ۱۳:۳۰ داستانهای کوتاه از نویسندگانی بزرگ
 - ۱۴ در جهان موسیقی
 - ۱۵ آوای موسیقی
 - ۱۶ جاز ، موسیقی قرن ما
 - ۱۷ نمایشنامه برنامه دوم
 - ۱۸:۳۰ یک شاخه گل
 - ۱۹ از کلاسیک تا مدرن
 - ۲۲ تا ۲۳ آهنگهای متنوع غربی

یکشنبه ۲۸ شهریورماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۲:۴۵ سازتها
- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز
 - ۲۰:۳۰ جهان اندیشه
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

دوشنبه ۲۹ شهریورماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۲:۴۵ سازتها
- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ سری در تمدن فرهنگ ایران
 - ۱۹:۳۰ موسیقی
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز
 - ۲۰:۳۰ موسیقی
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

سهشنبه ۳۰ شهریورماه

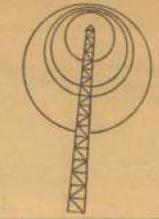
- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۲:۴۵ سازتها
- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ پادشاهان در داستانهای کهن
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز
 - ۲۰:۳۰ جهان اندیشه
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

چهارشنبه ۳۱ شهریورماه

- بخش اول
- ۶ موسیقی سبک
 - ۸:۳۰ برنامه انگلیسی
 - ۹:۳۰ برنامه فرانسه
 - ۱۰:۳۰ برنامه آلمانی
 - ۱۱:۳۰ ترانه های درخواستی
 - ۱۲:۳۰ تدریس زبان انگلیسی
 - ۱۲:۴۵ سازتها
- بخش دوم
- ۱۷ موسیقی فیلم
 - ۱۷:۳۰ ارکستر های بزرگ جهان
 - ۱۸ تدریس زبان فرانسه
 - ۱۸:۱۵ سازهای غربی
 - ۱۸:۳۰ موسیقی جاز
 - ۱۹ سری در تمدن فرهنگ ایران
 - ۱۹:۳۰ موسیقی
 - ۲۰ بهترین آهنگهای روز
 - ۲۰:۳۰ موسیقی
 - ۲۱ موسیقی کلاسیک
 - ۲۳ تا ۲۴ آهنگهای متنوع غربی

برنامه رادیو

هفتگی ایران



برنامه مخصوص شنبه ۳۷ شهریورماه رادیو ایران - بمناسبت مبعث حضرت رسول اکرم (ص)

۶ سلام شاهنشاهی	۱۲ اذان ظهر
۶:۰۳ اخبار	۱۳ گفتار مخصوص توسط آقای کبک
۶:۰۸ تقویم تاریخ	۱۳:۳۰ سیر و سفر
۶:۱۵ شادی و امید	۱۳:۳۰ نمایاننامه مخصوص گلها
۶:۴۵ اشعار درمحد حضرت رسول (ص)	۱۴ اخبار
توسط آقای ناظرزاده کرمانی	۱۵:۱۵ کاروان شعر و موسیقی
۷ اخبار	۱۶ اخبار
۷:۱۵ کودک	۱۶:۰۵ یگوئید و بشنوید
۷:۳۰ برنامه مخصوص (فروغی در جلوه‌گاه حق)	۱۷ آینه زندگی
۸:۳۰ برنامه مخصوص گلها	۱۸ اخبار
۹ بزم هنر (با شرکت هنرمندان رادیو)	۱۸:۰۵ دهقان
۱۱ بزم شاعران (بوسیله آقای سبیلی)	۱۸:۴۵ موسیقی شاد
	۱۹ اخبار
	۱۹:۰۵ برنامه تلفنی
	۲۰ اخبار

دنباله برنامه با روال هرشنبه اجرا میشود.

برنامه ویژه روز جمعه

۶ بهمداد سلام شامشما

۱۶:۰۵ بکوند و بشنوید	اطلام خبر
۱۷ آینه زندگی	۶:۰۸ تقویم تاریخ
۱۸ اخبار	۶:۱۵ شادی و امید
۱۸:۰۵ کفراتی از شعر و موسیقی	۷ مشروح اخبار
۱۸:۲۰ سابقه رادیوی	۷:۱۰ برنامه کودک
۱۹ اخبار ورزشی	۷:۲۰ نسل آینده
۱۹:۰۵ موسیقی ایرانی	۸ اخبار
۲۰ اخبار و تفسیر	۸:۰۵ شاد و رادیو
۲۰:۲۰ موسیقی ایرانی	۱۱:۲۰ کر و ارکستر رادیو ایران
۲۱ زیر آسمان گوهر	۱۲ اذان ظهر
۲۱:۲۰ گلها	۱۲:۰۶ نگاه و بیرنگها
۲۲ اخبار - سالانه ۴۵ دقیقه	۱۲:۲۰ سیر و سفر
۲۲:۲۰ سار تنها	۱۲:۲۰ نمایاننامه
۲۲:۴۵ موسیقی ایرانی	۱۲:۲۰ گلها
۲۳ اخبار	۱۴ مشروح اخبار و تفسیر
۲۳:۰۵ گلها	۱۴:۴۵ سار تنها
۲۳:۲۵ موسیقی ایرانی	۱۵:۰۵ شاعران نامه میگویند
۲۴ برنامه مادی	۱۶ اخبار

از شنبه تا پنجشنبه

۶ بهمداد سلام شامشما و اعلام برنامه ما	۱۰ اخبار	۱۵ نمایاننامه	۲۰:۰۵ گفتار جشن	۲۵ دقیقه بعد از نیمه شب برنامه
۶:۰۲ اخبار	۱۰:۰۵ ده و زندگی	۱۵:۱۵ سران منطقه‌ای	۲۱ مشاعر	گلها
۶:۰۸ تقویم تاریخ	۱۰:۲۰ هزار و یک سؤال	۱۵:۲۰ کاروان شعر و موسیقی	۲۱:۲۰ دنباله شماره و برنامه	۱۵ دقیقه بعد از نیمه شب
۶:۱۵ شادی و امید	۱۱ اخبار	۱۶ اخبار	گلها	موسیقی ایرانی
۶:۴۵ گفتار در باره جشن	۱۱:۱۰ نمایاننامه جشن	۱۶:۰۵ از چهار گوشه جهان	۲۲ اخبار	۱ بهمداد موسیقی رقص
۷ اخبار	۱۱:۲۰ موسیقی مطلی	۱۷ اخبار	۲۲:۵۰ داستان شب	۱:۰۵ بهمداد برنامه گلها
۷:۱۵ تکلمی به مطبوعات	۱۱:۴۵ سخنرانی مذهبی	۱۷:۰۵ آینه زندگی	۲۳:۲۰ سار تنها	۲ بامداد موسیقی از مشرق زمین
۷:۲۰ کودک	۱۲ اذان ظهر	۱۸ اخبار و برنامه دهقان	۲۳:۴۵ موسیقی ایرانی	۲ بهمداد ارائه های ایرانی (جمله)
۸ اخبار	۱۲:۰۶ نیازمندیها	۱۹ اخبار ورزشی	۲۴ اخبار	۳ موسیقی رقص
۸:۰۵ ارائه های ایرانی	۱۲:۲۰ کارگران	۱۹:۰۵ موسیقی	۲۴:۰۵ برنامه گلها	۴ از مرخواننده ترانه های
۸:۳۰ رنگین کمان	۱۲:۳۰ اخبار هنری	۱۹:۱۵ بحث ایدئولوژیک	۲۴:۲۰ موسیقی ایرانی	۴:۳۰ اجراچای و آواز آهنگ -
۹ اخبار	۱۲:۴۰ برنامه جوانان	۲۰ اخبار و تفسیر	۲۴ خلاصه اخبار ۲۴ ساعت	۵ برنامه پنداری
۹:۰۵ ده زندگی	۱۴ اخبار	۲۰:۲۰ تکلمی به مطبوعات	۲۴:۰۵ برنامه پنداری	۵:۳۰ ارائه های ایرانی

تفاوت برنامه های رادیو ایران

ساعت	شنبه	یکشنبه	دوشنبه	سه شنبه	چهارشنبه	پنجشنبه
۷/۳۲	شکفتی جهان درون	سخنرانی	آشنائی با قانون	کفت و شنود هفته	داستانها	بمناسبت وفات امام
۱۲/۰۶	نیازمندیها	نیازمندیها	تفسیر قرآن	نیازمندیها	نیازمندیها	موسی کاظم (ع) از
۱۴/۳۰	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	سیری درمساله روز	در خدمت مردم	سیری درمساله روز	ساعت ۶ بامداد تا
۱۵/۱۵	موسیقی	موسیقی	حمایت حیوانات	موسیقی ایرانی	سازمان ملل متحد	ساعت ۱۸ برنامه
۱۵/۳۰	کاروان شعر و موسیقی	جلوه های زیبای در زبان پارسی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	کاروان شعر و موسیقی	منحیی از رادیو
۱۶/۰۵	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	از چهار گوشه جهان	ایران بخش می شود
۱۸/-	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	اخبار و برنامه دهقان	
۱۹/-	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	اخبار ورزشی	
۱۹/۰۵	موسیقی	سپاهیان انقلاب	سیری در ادبیات و هنر	سپاهیان انقلاب	موسیقی	
۱۹/۱۵	بحث ایدئولوژیک	و	و	و	بحث ایدئولوژیک	
۱۹/۴۵	گفتار درباره جشن	گفتار درباره جشن	گفتار درباره جشن	گفتار درباره جشن	گفتار درباره جشن	
۲۱/-	مشعره	برنامه ادبی	نمتهای درخاموشی	فرهنگ مردم	حانی دالر	سخنرانی زاهد
۲۱/۳۰	و	برنامه گلها	برنامه گلها	و	موسیقی فرهنگ و هنر	سخنرانی زاهد



کابینه جدید

بدنبال گشایش بیست و سومین دوره مجلس شورای ملی و ششمین دوره مجلس سنا، مطابق يك سنت پارلمانی، کابینه هویدا استعفا کرد و روز یکشنبه شاهنشاه آریامهر هویدا را یکبار دیگر مأمور تشکیل کابینه فرمودند.

امیرعباس هویدا طرف شش سال و هفتماه و چهاردهروز زمامداریش، روز یکشنبه، برای سیزدهمین بار برای معرفی يك کابینه جدید به حضور شاهنشاه آریامهر بار می یافت.

از این سیزدهبار شرفیابی، دوبار بدنبال گشایش دوره های جدید مجلسین، دو بار برای معرفی کابینه های جدید و نهار برای ترمیم کابینه بوده است.

ظرف تقریباً هفت سالی که از نخست وزیری هویدا میگذرد، چشمید آموزگار - وزیر دارائی - مهرداد پهلبد - وزیر فرهنگ و هنر - مهندس شالچیان - وزیر راه - مهندس روحانی - وزیر آب و برق - فتح الله ستوده - وزیر پست و تلگراف - و محمود کشتیان - وزیر مشاور - همکاری مداوم با ایشان داشته اند.

هویدا در طول دوران نخست وزیری خویش چهار وزارتخانه جدید بوجود آورد. نخست وزیر کنونی را بایستی پرسابقه ترین نخست وزیر ایران معاصر لقب داد.

هویدا با چهره آرام، حرکات بیشتاب و صدای زنگنه دارش در همان برخورد اول در شما ایجاد محبت و اطمینان میکند. نخست وزیر پرکار و کم مدعای ما به «کار جمعی» علاقه و ایمان دارد و معتقدست که کار بدست همه، بدست آنها کنامشان برسزبانهاست و بدست آنها که در سکوت و گمنامی انجام وظیفه میکنند، صورت میگیرد.

نخست وزیر برای خود این امتیاز را قائلست که میتواند در همه موارد با رهبری عالی مملکت در تماس باشد و بدین سبب از راهنماییها و دستورهای شاهنشاه بهره گیرد.

هویدا در همان حال که يك مرد اجتماعی است، رهبری دولت و حزب را بهنده دارد، آسان و گرم در برابر هزاران تنی که در برابرش - در اجتماعات حزبی و انتخاباتی کرد می آید - سخن میگوید و به چهار زبان بهشوائی با نمایندگان کشور های مختلف گفتگو میکند، مردیست آرام و اهل

مطالعه که به کتابهایش و به صدنلدی راحتی خانه اش، سخت دلبسته است.

تسرمی رفتار و گفتارش و تکیه کلامش که «سلام، جانم!»، چیزی از اقتدار و انضباط او نمیگاهد. آنگاه که میخواهد، سریع و قاطع تصمیم می گیرد و با يك تلگراف دفتر کار مدیر کل يك سازمان تولیدی را به کارگاه غبارآلود يك کارخانه در يك شهرستان انتقال میدهد تا مسئولان دلسوزانه تر در رفاه کارگران و کارمندان بکوشند.

شوخی و انتقاد را با گذاروئی می پذیرد و شاید کمتر نخست وزیر در ایران باندازه او سوژه کاریکاتور شده است.

هنگامیکه قدرت کار و تسلط بر مسائل را بر بردباری و خوش برخوردی امیر عباس هویدا بیفزائیم، تصویری واقعی از او در دست داریم. تصویر مردی که در توسازی ایران و در اجرای رهنمون های شاهنشاه آریامهر، نقش بسیار بزرگی دارد.



نیکیتا سرگیویچ خروشچف که از ۱۹۵۳ تا ۱۹۶۴ بر شوروی حکومت میرانند، سیاستمداری که طراح شیوه «همزیستی مسالمت آمیز میان شرق و غرب» بود، مردیکه زنجیر های استالینسم را از دست و پای مردم شوروی و بلوک شرق گشود، مردیکه در جلسه سازمان ملل متحد لنگه کشش بر پیشمستی خود کویید، ماجرای خلیج خوکها را بوجود آورد، قیام مردم مجارستان را در هم شکست، بعنوان اولین رهبر شوروی در «کسپ دیوید» بدیدار آیزنهاور رفت، با جان کندی در وین ملاقات کرد و با جمله های

تاشای جهان در يك هفته

نیشدارش تصویر جدیدی از يك رهبر کمونیست ارائه داد، روز شنبه در سن ۷۷ سالگی در ویلایش در حومه مسکو در گذشت.

خروشچف یکی از پرکارترین سیاستمداران معاصر بود و می گفت: «من از زمانیکه راه رفتن را آموختم به کار کردن مشغول شدم.»

برای تاریخ، او «مرد کنگره بیستم حزب کمونیست شوروی» است. کنگره ای که در آن خروشچف بتاستالین را شکست و راه را برآشتی با غرب گشود. خروشچف عقیده داشت که با در هم شکستن این بت مردم شوروی از چنگال «ناامیدی، ترس و عدم امنیت» خلاص میشوند.

یکی دیگر از حساس ترین مسائل زندگی سیاسی خروشچف روابط او با چین بود.

مرگ خروشچف بی اختیار پهران روابط چین و شوروی را بخاطر میاورد. چون این پهران در دگرگون ساختن چهره سیاسی دنیا در نیمه دوم قرن بیستم، بزرگترین نقش را داشت و خروشچف بوجود آورنده این پهران بود.

«فرانس پرس» در تفسیری تحت عنوان «خروشچف و چین مساوتسه توئگ»، می نویسد: «خروشچف درباره چین مائوتسه توئگ سیاست «دست گشاده دوستی» و بعد «مشت گره کرده ششم» را به کار برد و در هر دو مورد شکست خورد.

در اکتبر ۱۹۵۴ رهبر جدید حزب کمونیست شوروی برای تحکیم روابط چین و مسکو به چین سفر کرد. این روابط در سالهای آخر حکومت استالین، به سبب بدبینی روزافزون او اندکی «سرد» شده بود. بدنبال این سفر ماه غسل کوتاهی در روابط دو کشور آغاز شد. ولی در ۱۹۵۵ خروشچف به آدنائسر صدراعظم آلمان غربی گفت که جاه طلبی های چین مایه نگرانی اوست. در ۱۹۵۶ مائوتسه توئگ از خروشچف انتقاد کرد که چرا بدون مشورت او سیاست ضد استالینی در پیش گرفته است.

در ۱۹۵۷ خروشچف برای ساکت ساختن چینی ها به مائو کمک نظامی شوروی برای ایجاد نیروی ضربتی چین را پیشنهاد کرد.

تقریباً دو سال بعد خروشچف که از مخالفت چینی ها با کنترل سلاح های اتمی شان توسط کارشناسان روسی، به خشم آمده بود، قرار دامنخشی اتمی چین و شوروی را یکجانبه لغو کرد.

مائوتسه توئگ لغو يك جانبه این قرارداد و بعدیدار خروشچف از آیزنهاور در «کسپ دیوید» را به حساب خصومت شوروی با چین گذاشت. از این پس پهران روابط دو کشور آشکار شد و هر دم فزونی گرفت.

مائو هرگز خروشچف را بخاطر حمایتش از مارشال «پنگته هوای» نخواستید. از هوای «در سال ۱۹۵۹ بود.»

کوشیده بود که حکومت مائو راسرنگون سازد.

چینی ها در جریان بهار ۱۹۶۰ در يك سلسله مقاله تحت عنوان «زندباد لنینسیم» به شدت «تجدید نظر طلبی خروشچف» را مورد حمله قرار دادند. خروشچف در يك جلسه حزبی در بوخارست به مائوتسه توئگ لقب «لنگه کشش کهنه» داد و همه کمک های اقتصادی شوروی به چین را قطع کرد.

در نوامبر ۱۹۶۰ تلاشهای هوشی مین (ویتنام شمالی)، تولیاتی (ایتالیا) و دیگر رهبران احزاب کمونیست جهان در جریان کنفرانس جهانی احزاب کمونیست که در مسکو تشکیل شده بود، برای آشتی دادن چین و شوروی بی نتیجه ماند.

در ژوئیه ۱۹۶۳ علیرغم انطاف ناپذیری سیاست خارجی چین، خروشچف قرارداد منع آزمایشهای هسته ای را با آمریکا و انگلستان منعقد کرد. در این حال مطبوعات چین خروشچف را با هیترل مقایسه کردند و مسکو به مائوتسه توئگ لقب «چنگیزخان قرن بیستم» داد.

هنگامیکه در اکتبر ۱۹۶۴ سقوط خروشچف اعلام شد، چینی ها سخت شادمانی کردند. ولی خیلی زود آشکار شد که خلع خروشچف از قدرت، یعنی خلع کسیکه مائو به او لقب «دشمن شماره يك چین» داده بود، بهیچ روی سبب رفع اختلاف های پکن و مسکو نخواهد شد. چون اختلاف های چین و شوروی عمیق تر از آن هستند که به قدرت رسیدن، عزل و بعد هم مرگ يك نفر بتواند تأثیری در تخفیف آن داشته باشد.

بحران همه جاگیر

تیرگی روابط چریکهای فلسطینی و دولت اردن که سبب نفاق در جهان عرب شده است، همچنان مهمترین موضوع سیاسی در خاورمیانه عربی است. هفته گذشته نمایندگان دولت اردن که برای گفتگو با نمایندگان سازمان های چریکی فلسطین به جده رفته بودند، بدون آنکه موفق به انجام این گفتگو شوند، پایتخت عربستان سعودی را ترک گفتند. ترتیب این «ملاقات انجام نیافته» را ملک فیصل و انور السادات رهبران عربستان و مصر فراهم آورده بودند.

«لوریان - روزنامه فرانسوی زبان بیروت بعد از شکست تلاش قاهره و جده نوشت: «ملاقات انجام نیافته جده، نقطه عطفی است در تاریخ سازمان مقاومت فلسطین. این حادثه پایان امید به حصول توافق حکومت اردن و چریکهاست. بهمین سبب باید از سرنویدی دست بزدند که واکنش آن در سراسر جهان عرب محسوس خواهد بود.»

تعمیر گاههای شلوب لورنس در تهران و شهرستانها

تعمیر گاه شلوب لورنس
در کرمانشاه
خیابان شاه بختی بل اجلاسیه
تلفن ۴۹۳۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در اهواز
خیابان ۴۴ متری نش کیومرث
تلفن ۴۱۹۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۸ شلوب لورنس
خیابان نادری کوچه گوهر شاد پلاک ۱۵
تلفن: ۳۱۱۹۹۱

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مرکزی شلوب لورنس
خیابان آریه‌نور استگاه سینالکو پلاک ۵۵۸
تلفن: ۲۰ - ۹۶۳۰۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در گرگان
خیابان شالی کوبی مقابل سینما کابری
تلفن ۳۳۴۹

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در اصفهان
خیابان شیخ بهائی چهار راه سربس
تلفن ۳۷۹۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۹ شلوب لورنس
خیابان شهناز شماره ۴۶۸
تلفن: ۷۵۶۵۰۴

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۲ شلوب لورنس
خیابان سیمتری نارمک بالاتر از میدان هفت حوض جنب بانک اصناف
تلفن: ۷۹۵۵۶۵

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در ساری
خیابان فردوسی پلاک ۷۰
تلفن ۴۳۴۸

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در شیراز
خیابان قصر المینت چهار راه سینما اول کوچه سیرک تکسکال سرویس
تلفن: ۳۵۹۸

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۰ شلوب لورنس
خیابان فردوسی روبروی فروشگاه فردوسی اول کوچه سیرک تکسکال سرویس
تلفن: ۳۱۴۳۶۷

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۳ شلوب لورنس
میدان ۳۵ تهرپور اول خیابان آذری پلاک ۸
تلفن: ۴۴۹۹۱ - ۸۳۳۵۶۰

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در بندرعباس
فروشگاه عابدینی خیابان رضاشاه کم
تلفن ۳۴۱۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در رشت
خیابان سعیدی
تلفن ۵۶۶۰

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۱ شلوب لورنس
خیابان پهلوی پانزدهم تر از امیر اکرم
تلفن: ۶۶۷۱۷۱

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۵ شلوب لورنس
خیابان آریامهر جنب بانک ملی پلاک ۳۳۴ - ۳۳۳
تلفن: ۶۳۳۳۰

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در دزفول
خیابان سی‌متری جدید
تلفن ۳۵۳۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در رضائیه
خیابان فرح نرئیس به خیابان داربوش
تلفن ۸۲۴۷

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۱۵ شلوب لورنس
عباس آباد سی‌متری نظامی پلاک ۱۷۹
تلفن: ۷۶۴۳۵۱

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۶ شلوب لورنس
شمیرانات ۳ راهی قلهک
تلفن: ۸۶۳۸۵۵

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در تبریز
خیابان پهلوی مقابل کلاستر کوچه
تلفن ۷۸۰۸

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در همدان
خیابان بوعلی پلاک ۱۷۳
تلفن ۴۱۹۶

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه شلوب لورنس
در آبادان
خیابان شاهپور
تلفن ۴۱۴۳

SCHAUB-LORENZ

تعمیر گاه مجاز شماره ۷ شلوب لورنس
خیابان شمیران قدیم و عباس آباد نش چهار راه قصر
تلفن: ۷۶۰۳۳۶

SCHAUB-LORENZ

گسترش سریع روابط خویش با دنیای غرب، خاصه در زمینه اقتصادی، اهمیت بسیار زیادی میدهد.

طبیعی است که بحران های خاور میانه عربی و جنوب شرقی آسیا - اوضاع اروپا و مسئله عضویت چین در سازمان ملل متحد هم میان کاسیگین و تروود مورد بحث قرار میگیرد.

از اوایل مهر تا اواخر پائیز ربه‌ران سه گانه شوروی به هفت کشور خارجی سفر خواهند کرد:

- لئونید برژف، دبیر کل حزب کمونیست ابتدا به بلگراد و بعد به پاریس میرود. (هر دو این مسافرتها در مهر ماه انجام میشود.)

- نیکولای پادگورنی، صدراعظم ریسه اتحاد جماهیر شوروی، در ماه مهر به هانوی سفر میکند.

- کاسیگین ابتدا به الجزایر، بعد به کانادا، دانمارک و نروژ خواهد رفت.

بعقیده کارشناسان، سفر برژف به بلگراد و پاریس و دیدار کاسیگین از الجزایر، دانمارک و نروژ بیشتر جنبه منطقه‌ای دارند و نمیتوانند سیاست جهانی تاثیر چندانی بگذارند. در برابر سفر پادگورنی به هانوی و دیدار کاسیگین از کانادا، نشانه مقابله شوروی با حمله دیپلماتیک چین و آمریکا است.

روزنامه پاریسی « ارن » می‌نویسد: « دیپلماتی شوروی اینک دریافته است که رقابت چین کمونیست شدت خرد کننده‌ای دارد. کرملین لیختن دوستی و محبت را بعنوان اسلحه در این مبارزه به کار گرفته است. »

بعقیده مفسر این روزنامه تحکیم دوستی شوروی و آلمان غربی اینک بیش از هر زمان مورد علاقه رهبران کرملین است، چون تحکیم این دوستی دست شوروی را در مقابله با چین قوی‌تر میکند.

نشانه تحکیم دوستی بین و مسکو سفر قریب‌الوقوع ویلی برانت صدراعظم آلمان غربی به شوروی است که با « توافق برسر برلن غربی » ارتباط نزدیک دارد. رهبران آلمان غربی و شوروی - قدرتهای اصلی دو نیمه اروپا - مسائل مربوط به کاهش متقابل نیروها در اروپا و تشکیل کنفرانس امنیت اروپا را هم مورد بحث قرار میدهند.

بعقیده « فرانس پرس »، کرملین در چهارچوب حمله دیپلماتیک اخیرش کوشش خواهد کرد که در زمینه کاهش بین‌المللی سلاحها با غرب به توافق برسد. چون بگمان کرملین کنترل تسلیحات مانعی است در راه نفوذ چین در کشور های مختلف جهان، نفوذی که لاجرم به زیان شوروی است.

باین مطلب اشاره کنیم که صدر اعظم آلمان غربی در مرداد ۱۳۴۹ هم یکبار برای امضای قرارداد « عدم دست یازی به‌زور میان آلمان غربی و شوروی » به مسکو سفر کرده بود و رهبران شوروی هنوز دیدار برانت پاسخ‌نگفته‌اند. دومین سفر برانت به مسکو روز ۲۶ شهریور آغاز میشود و بی تردید در سرنوشت اروپا، به‌ویژه از نظر اقتصادی، تاثیر بزرگی بر جای خواهد نهاد.

قانون اساسی جدید

از ۱۹۵۲، یعنی از زمانی که ناصر برسر کار آمده، این اولین بارست که مصر صاحب یک قانون اساسی دائمی میشود. پس از تصویب طرح تشکیل فدراسیون اتحاد جماهیر عرب و قانون اساسی جدید، مصر اینک صاحب حکومتی با شکل مشخص شده است و این به انورالسادات امکان میدهد که حمله دیپلماتیک خود را در صحنه سیاست بین‌المللی با اطمینان خاطر ادامه دهد و به ویژه با تکیه بر ثبات شکل حکومتی مصر، از آمریکا و اسرائیل امتیاز های جدیدی طلب کند. قانون اساسی جدید مصر جانشین قانون اساسی موقتی این کشور میشود که در ۱۹۶۱ تصویب شده بود.

تکات اساسی قانون اساسی جدید - در مقایسه با قانون اساسی موقتی - بدین قرارست:

- کاهش نقش حزب اتحاد سوسیالیست عرب.

- افزایش قدرت رئیس جمهوری.

- رئیس جمهور ریاست پلیس و فرماندهی عالی ارتش را برعهده دارد.

- افزایش نقش مذهب در امور حکومتی.

- تساوی حقوق زن و مرد - یا توجه به اصول قوانین مذهبی.

از ژوئن ۱۹۶۷ مصری‌ها چهاربار در « مراجعه به آراء عمومی » شرکت جستند. پاراول برای تعیین نمایندگان جدید سندیکاها - بار دوم برای تعیین کادراهای جدید حزبی - بار سوم برای تصویب طرح تشکیل فدراسیون اتحاد جماهیر عرب. بعد از تصویب قانون اساسی جدید، مصریها در پائیز امسال در پنجمین مراجعه به آراء عمومی، نمایندگان جدید مجمع ملی جمهوری عربی مصر را انتخاب خواهند کرد.

نگرانی تل آویو

با نزدیک شدن زمان تشکیل اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد، نگرانی مصر افزایش مییابد. « نمایندگان شصت کشور گروه « بیطرف » ظرف روز های آینده برای تدوین یک قطعنامه ضد اسرائیلی گرد هم می‌آیند. »

روزنامه اسرائیلی « ماریو » در دنباله این مطلب می‌نویسد: « این کشورها سال گذشته در کنفرانس کشورهای غیر متعهد در لوزاکا شرکت داشتند و یک قطعنامه به جانب‌داری از اعراب تصویب کردند. »

رهبران مسافر

پس از پیروزی سیاست « گشایش به جهان خارج » چین کمونیست، عادی شدن روابط یکن و واشنگتن، قطعنامه سازمان ملل متحد را به تصویب یک شصتنه پذیرش چین در سازمان ملل متحد، شناسائی این کشور از جانب ۶۱ کشور جهان و گسترش رابطه میان چین کمونیست و چند کشور اروپای شرقی، رهبران کرملین برای تحکیم موقعیت جهانی شوروی دست به یک حمله دیپلماتیک زده‌اند که سفر رهبران شوروی به کشور های مختلف جهان، مقدمه آنست.

آلکسی کاسیگین، نخست وزیر، روز ۲۶ مهر - هم‌زمان با شروع کار اجلاسیه مجمع عمومی سازمان ملل متحد به کانادا سفر میکند. سفر یک هفتتای کاسیگین پاسخ سفر اخیر « پیر تروود » نخست‌وزیر کانادا به شوروی است.

به گمان کارشناسان، شوروی به

« کارگرانی که به قرارداد هایشان و به مقررات کار احترام نمی‌گذارند، باید زندانی شوند. »

به عقیده کارشناسان عدم توازن عرضه و تقاضا در بازار اسرائیل - به‌زیان اولی - باعث ادامه بحران در این کشور خواهد شد.

گروهی عقیده دارند که دولت اسرائیل با کند کردن آهنگ فعالیت‌های اقتصادی باید « تب مصرف » را پائین آورد. ولی اتخاذ این روش با سیاست « جنب مهاجران » و تأمین رفاه توده های مردم مغایرت دارد. در حالیکه اگر « تب مصرف » پائین نیاید، اسرائیل با خطر « انفلاسیون و تورم » روبرو خواهد بود.

در حال حاضر افزایش قیمت کالا های معدنی (نظیر بنزین و کرباه حمل و نقل) سبب خشم مزدبگیران اسرائیلی شده است.

این ناراضی را فعالیت گروه‌های کوچک افراطی، تشدید میکند. گروه « پلنگان سیاه » اسرائیل عقیده دارد که این کشور صحنه یک تمیض نژادی خشونت آمیزست و در آن یهودیسان شرق بیخ روی از امتیاز های یهودیان غرب برخوردار نیستند.

گروهی این تبعیض نژادی را یکی از علل ادامه بحران در روابط اعراب و اسرائیل میدانند، چون عقیده دارند که اگر یهودیان شرق در امر حکومت سهم بزرگتری داشتند، آسان‌تر می - توانستند با رهبران عرب به توافق برسند.

بحران در اسرائیل

روزنامه بیروتی می‌نویسد: « برای نهضت چریکی فلسطین راهی جز دست زدن به سوء قصدهای پرس و صدا باقی نمانده است، چون تنها بدین وسیله افکار عمومی در جهان عرب و در دنیا به هیجان خواهد آمد. »

موادت اخیر به‌سود جناح‌های افراطی نهضت مقاومت فلسطین تمام شده است که همواره خواهان اعمال خشونت بوده‌اند و با شرکت نمایندگان نهضت در کنفرانس جده هم مخالفت میکردند.

نمایند « فرانس پرس » در بیروت در تأیید این نظر، خرابکاری در یک هواپیمای مسافربری اردنی در فرودگاه مادرید - ریویدن یک هواپیمای دیگر اردنی و فرود آوردن آن در بن غازی - خرابکاری در لوله نفتی پالابن در اردن و بردن یک یهودی متنگند لبنانی را بعنوان مقدمه آغاز عملیات تروریستی از جانب چریکهای فلسطینی، ذکر میکند.

بگفته « فرانس پرس » پس از جنگ یا ارتش اردن، گروه‌های چریکی قدرت انجام عملیات پرتوانه نظامی را از دست داده‌اند و بهمین سبب به عملیات تروریستی روی آورده‌اند.

مفسر « فرانس پرس » عقیده دارد که شکست « کنفرانس » جده سبب شده است که گروه‌های مختلف نهضت مقاومت فلسطین، یکپارچه‌تر از هر زمان دیگر به تجدید سازمان و انجام عملیات تروریستی بپردازند.

برودن یک هواپیمای اردنی توسط یکی از اعضای سازمان اعتدالی « الفتح » بگمان این مفسر، دلیل بر اینست که کادر رهبری نهضت مقاومت فلسطین، در توسل به روشهای خشونت آمیز وحدت نظر پیدا کرده است.

در این میان « لوموند » از قول محافل چپ‌گرای لبنان می‌نویسد، دولت لبنان قصد دارد ارتش خود را بنحوی مسلح سازد که قادر به سرکوبی قطعی چریکها باشد. این محافل عقیده دارند که حکومت لبنان در سرکوبی گروه‌های چریکی فلسطین، از روشهای حکومت اردن پیروی خواهد کرد.

... گرفتاری تنها برای اعراب نیست. اسرائیل با وخیم‌ترین بحران دوران زندگی خویش روبروست. ظرف چند روز اخیر موج اعتصاب بخش‌های صنعتی و سرویس های خدمات اجتماعی را در بر گرفت، تا آنجا که رهبران اسرائیل ضمن اعلام خطر به مردم کشورشان، به اعتصابگران هشدار دادند که با واکنش خشونت آمیز دولت روبرو خواهند شد. گندامایر - نخست وزیر - در جلسه مشترک رهبران حزب « کارگری » و « هیستادروت » - سندیکای کارگری اسرائیل - گفت: « اوضاع تدریجاً به وخامت می‌گراید و به شورش غیر قابل تحمل تبدیل میشود. »

« بن آهارن » دبیر کل « هیستادروت » گفت: « دولت متوکل وخامت اوضاع است و موشه‌دایان اخطار کرد: »



خطر نابودی بشر در کام دریاها کمین کرده است

انسان متفکر به بهانه پیشرفت صنعت منابع حیاتی خود را خشک می کند!

در سال ۲۰۰۰ میلادی، جمعیت جهان به ۸ تا ۱۰ میلیارد خواهد رسید، اما برخی از دانشمندان علوم طبیعی اعتقادی دیگر دارند. آنها اعلام کرده‌اند که اگر انسان هرچه زودتر دست به اقدامی سریع علیه آلودگی طبیعت که خود مسبب آن است نزند، ظرف پنجاه سال آینده جمعیت کره زمین بیش از چند صد میلیون نخواهد بود! انسان بنام پیشرفت صنعت به آلودگی کره خاکی محدود خود مشغول است. کوئی نمی‌داند که اکسیژن مهمترین ماده حیاتی برای اوست چون خود اوست که زمینه را برای کاهش و حشمتند این ماده حیاتی فراهم کرده است. و اگر واقعا متوجه دلایل این کاهش نشود بدون شک در آینده‌ای نه چندان دور تاریخ برای بشر بسال صفر باز خواهد گشت یعنی دیگر هیچ موجود زنده‌ای قدرت و امکان زندگی نخواهد داشت!

دربا، بزرگترین منبع تولید اکسیژن است گیاهان دریائی وظیفه تولید اکسیژن را به عهده دارند و مکان آنها بستر دریاها و اقیانوس هاست. رودخانه ها بدریاها میریزند و فاضل آنها و « نفاهه » کارخانه ها بمرودخانه رودخانه این مواد زائد را با خود بهدریا می برد، دریا محکوم به پذیرش آنهاست چون دیگر جایی را برای راندن کثافات حل شده در خود سراغ ندارد و این آغاز مرگ دریاست. جزیره مالت آسمال نیز مهمانسدار بزرگترین دانشمندان و متخصصین در مورد آلودگی طبیعت بود، آنها همه ساله با تشکیل این کنفرانس بین المللی درصدد افکار عمومی جهان را متوجه واقعیتی کنند که سلامت و جان آنها بدان وابسته است.

زمانی در کنار کانالها و استخرهایی که در جوار کارخانه ها قرار داشت می شد به تابلوهایی بدین مضمون برخورد:

« خطر مرگ، آب آلوده به مواد سمی است » دلیلش نیز ورود فضولات کارخانه ها بدان آنها بود، اما امروز می توان براحتی اینگونه تابلو ها را در سواحل زیبای دریاها نیز پیدا کرد! اخیرا توریت هائی که به سواحل بندر جنوا یا سبتریا Spezia ونابل رفته اند، تابلو هائی دیده اند که روی آن نوشته شده است: « توجه! آب دریا سمی است »! در سواحل مرجیلیاوسن جنوایی



نیز با پلاز های عمومی ندارند خطر اصلی آلودگی دریا ها را بوجود آورده اند. منظور از آلودگی دریا تنها این نیست که نتوانیم در آن شنا کنیم. خطر اصلی متوجه گیاهان موجود در دریاست. دریا هفتاد درصد اکسیژن موجود در جو زمین را تهیه می کند، عمل اکسیژن گیری وظیفه نیانات دریائسی است که در بستر آن میرویند، مسئله کائلا روشن است. عدم وجود این نیانات مساوی است با کمبود اکسیژن و این کمبود معادل خواهد بود با نابودی موجودات زنده دریائی و خاکی، یعنی مرگ مطلق.

اکنون زمانی فرا رسیده که واقع بینانه به این مساله حاد توجه کنیم. از انقلاب صنعتی تا باهروز طبیعت دچار دستخوردگیهای جبران ناپذیر فراوانی شده و امروز با جهش تصاعدی تکنولوژی این دستخوردگیها نیز حالت تصاعدی پیدا کرده است. در طول میلیونها سال، زمین نظام طبیعی خود را همواره حفظ کرده بود، در حالی که ما در کمتر از یکصد سال توانسته ایم این نظام را دچار اختلالی کنیم که آلودگی دریا ها از آن جمله است و همین گسترش بهم خوردگی نظم طبیعت است که دانشمندان را متوجه خطر يك فاجعه قریب الوقوع کرده است.

دانشمندانی که عده ای بدلائل آنان را اشخاص خسته کننده با حرفهائی خسته کننده در از خودشان خطاب می کنند! چندی پیش یکی از همین محققین نوشت: « کوئی مسابقه مشت زنی بین انسان و طبیعت درگرفته و انسان ایله، غافل از عاقبت کار خود، مشت نهائی را برگونه حریف خواهد کوبید درحالیکه نمایانده این ضربه مهلک هر دو حریف را باهم از پای درخواهد آورد زیرا وجود غالب به وجود مغلوب وابسته است! امروز که دیگر نتوانیم در ساحل هیچ دریائی به گرفتن آفتاب و آبتنی بپردازیم و نفسی تازه کنیم زیاد دور نخواهد بود. نفت، د. د. ت. باکتریهام فلزات، مواد شیمیائی مهلک، اندک اندک انسان متفکر را بسوی نیستی سوق میدهد.»

« ژاک - پیکارد » یکی از همین دانشمندان با بدگمانی باین نسوع پیشرفت تکنولوژی میگرد و معتقد است که هنگام با



این پیشرفت صنعتی، بشر باید نتایج آنرا نیز دقیقاً مورد توجه قرار دهد.

ده سال پیش « پیکارد » با زیر دریائی علمی خود موسوم به Trieste به عمق خلیج نابل فرو رفت و هنگامی که سطح دریا با بازگشت گفت: « هنوز در اعماق دریا باهنرلال وجود دارد! » ولی امروز چندان امیدوار نیست که آب خلیج نابل را به همان ژلاسی ده سال پیش بیابد.

پروفیسور « پیترو دوهرن » Pietro Dohrn استاد علوم طبیعی از دانشگاه نابل معتقد است که اقدامات علیه آلودگی طبیعت باید با يك سیاست كاملا جدی و هرچه زودتر دنبال شود، او میگوید مقامات صلاحیتدار در مقابل فریاد های اعتراضی آمیز پژوهندگان، مدرك طلب می کنند. آنها میخواهند متقاعدشان کنیم که این آلودگی ها حقیقتا خطرناکند درصورتی که هر روز که در اقدام آنها تاخیر

شود زیان جبران ناپذیرتر دیگری وارد خواهد آمد، تازه باید بخاطر داشت که قانون نیز برای حفظ منابع طبیعی در تمام کشور های صنعتی حوزه مدیریتانه وجود دارد که از جانب هیچکس مراعات نمی شود، یکی از انواع این آلودگیها که از مدتها پیش توجه دانشمندان را جلب کرده وجود جیوه و انواع دیگر مواد شیمیائی مخلوط با این فلز سمی در دریا است. از این فلز در صنعت استفاده های سرشاری می شود مثل تولید حرارت سنج جیوه ای لامپ و باطری سازی و دارو و پلاستیک سازی و بسیاری مصنوعات دیگر. فضولات مخلوط با جیوه کارخانه هائی که با این نوع فلز سروکار دارند پرودخانه ها ریخته و بعداز مدتی وارد دریا می شود، بعد همان جیوهها سراز کسرو های ماهی در می آورد! سال گذشته در ایالات متحده امریکا يك میلیون قوطی کسرو ماهی بعلت اینکه محتوی جیوه بود جمع آوری و بدون ریخته شد، علت وجود جیوه در کسرو ها نیز تعدیه ماهیها از مواد آلوده به جیوه بوده است. بهمین جهت چندی است که کشتیهای ماهیگیری مسیر خود را متوجه دریاهائی کرده اند که حتی المقدور از سواحل مسوم دورباشند. بعقیده « دکتر سیدنی - جی - هولت » Sidney J. Holt سرپرست قسمت

اقیانوس شناسی سازمان ملل متحد برخی از مواد شیمیائی ساخته دست بشر که خود بخود در طبیعت وجود ندارد هنگامی که در آب اقیانوسها رها می شود نابروهتنتائی بر روی پوست حیوانات دریائی می گذارد. این مواد نه فقط باعث بیماری در انواع ماهیها می شود، بلکه تاثرات سوء خود را بر روی نسلهای بعدی ماهیها نیز بجای می گذارد. بمصرف رساندن اینگونه ماهیها توسط انسان باعث اشغال بیماری از ماهی به انسان خواهد شد.

دکتر « پیکارد » در مورد آلودگی دریا توسط نفت میگوید: « در اینکه نفت یکی از مواد مورد لزوم و حیاتی بشر امروزی است شکی نیست، این ماده باید استخراج شود و بمصرف رسد، در ضمن در حدود ۸۰ درصد از کمیائی های نفتی جهان حتی المقدور سعی میکنند مانع آلودگی دریا از نفت شوند ولی با بیست درصد باقیمانده چه باید کرد! » يك راه بسیار عملی وجود دارد و آن استفاده از ماهواره های نجسی است. سازمان NASA از چندی پیش مطالعه خود را در همین زمینه شروع نموده و تاکنون نه نتایج نمر بخشی نیز رسیده است. این نوع ماهواره ها نه فقط قادرند کشتی های مجرم را شناسند بلکه می توانند مطالعاتی دقیق در مورد سلامت گیاهان مولد اکسیژن در اعماق اقیانوس نیز انجام دهند. برای مثال، فقط کافیتیکتی از این ماهواره ها را بطور ثابت در بالای دریای مدیترانه نگهداشت و توسط آن تمام کشتیهای را که به سموم کردن دریا مشغولند باز شناخت و تحت تعقیب قضائی قرار داد.

اکنون زمانی فرا رسیده که هر انسان متفکر بسم خود وظیفه خود را در مورد سالم نگاه داشتن محیطی که در آن زیست می کند انجام دهد. تاریخ نشان داده است که انسان هرزوفوق هیچ فاجعه ای را پیش بینی نکرده و از هیچ فاجعه ای، برای آینده خود عبرت نگرفته است، آیا موقفی فرا نرسیده که بممر این فلسفه پایان دهیم و « برای اولین بار » بکلم هم از شروع يك نابودی مطلق که اولین قربانیانش خودمان خواهیم بود جلوگیری کنیم!

ترجمه: داریوش رادپور



« کین » از « ژان پل سارتر » که خود وی بر اساس نوشته‌ی سی از « الکساندر دوما » آنرا تهیه دیده است، در لندن با موفقیت ادامه دارد. بازی کم نظیر « آلن بیدل » در نقش نخستین این نمایش بسیاری را غافلگیر ساخت. « بیدل » با نرمش فوق‌العاده در بازیگری در هر قالبی و در هر شخصیتی جا می‌گیرد. در کنار « بیدل »، « کن وین » و « فرانک کاتلیف » نیز خوش‌درخشیدند و بیشترین حمایت در اینجا از سوی « کن وین » بود. آلن بیدل هنرپیشه برجسته‌ای است که کوشش دارد فقط به تأثیر پیرداز و بندرت در فیلم یا تلویزیون بازی می‌کند، از جمله کارهای تلویزیونی او « کنت موت کریستو » است و مادر تهران چندی پیش او را به نقش « کنت » در این سریال تلویزیونی دیدیم.



باله « اشتوتگارت » پس از ماهها اجرای خالی از هیجان، ناگهان با باله تازه « کارمن » بهیت « جان کرانکو » درخشید و نام این گروه را یکبار دیگر

و پس از مدت‌ها سکوت بر سر زبان انداخت. اینک بعد از « کارمن »، اپرت « بیوه‌شاد » را بر روی صحنه آورده است با رقص کمتر و حرکات « میم » بیشتر. « بیوه شاد » اپرت سخت و پرخورد از استخوان بندی تأثیری محکمی است که دکور های مدرن آن شکوه اپرت را دو چندان می‌کند.

« بیوه شاد » وجود « کرانکو » ی بر قدرت را با گرایشهای انتزاعی‌اش در نخستین صحنه و بدنبال آن در صحنه های دوم و سوم، نشان میدهد. در اینجا نشانی از شخصیت سازی نیست. نیز در هامبورگ « نومیر » کارگردان تازه باله « رومئو و ژولیت » اثر « پروکوفیف » را در طرح و قالبی نو در خواهد آورد. در این باله که نخست در ماه فوریه در فرانکفورت اجرا شد، « ترومن فینی » و « ماریان کروس » در نقش‌های نخستین این باله می‌رقصند.

تحلی شادیهها و سادگی

گروه باله « فلیکس بلاسکا » در ۱۹۶۹ شکل گرفت که در راس آن چهره های نه‌چندان برجسته، اما بهرحال بی‌گیری چون « پیر کاردین » جای گرفت. این طراح می‌کوشید تا با الهام از فرهنگ ابتدایی افریقا و افسانه‌ها و تخیلهای علمی ترکیب خوشی را به آثارش بدهد. سال گذشته در تاتر « ویل »



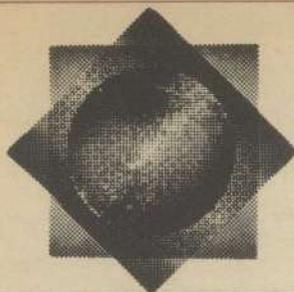
پاریس کار این گروه با همین ترکیب واحدی چشمگیر بود. بدنبال آن، گروه در جشنواره هنری « شاتیلون » موفق و پرشکوه، جلوه کرد: در ترکیبی از شادیهها، سادگی و جوانی و طراوت. گروه بار دیگر راهی پاریس شد و برنامه هایی چند در شکلی دلخواه ارائه کرد. جالب آنکه این گروه، ادعای در هنر نیز ندارد و میگوید:

« ما تنها میخواهیم مردم را بسا شادمانیهایی که با خود داریم سرگرم کنیم و چیز دیگری نمی‌خواهیم و ادعای هم نداریم. »

گل سرخی برای امیلی

« باله تاتر آمریکا »، در ترکیب همیشگی خود و با حضور پر جلوه « ناتالیا ماکارووا » برای نخستین بار، دو اثر تازه را در مرکز تاتر شهر بروی صحنه آورد. استقبال کم سابقه مردم از این دو اثر به خاطر شرکت شکوه - مدانه « ناتالیا ماکارووا » بوده است.

چند خبر هنری



و نیز نباید تلاش « اریک برون » و « کارلا راجی » رقصندگان همیشگی گروه را از یاد برد و نادیده گرفت. باله « Shchueriade » که بر اساس والس هایی از « شوپرت » ساخته شده و



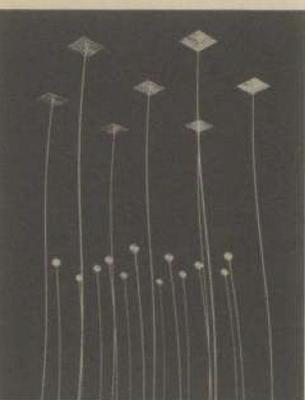
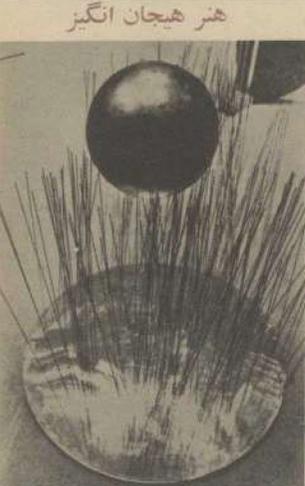
« هوارد بار » آنها را در سوی چپ صحنه، با پیانو می‌نواخت، قطعه‌ی راحت و سبک است که فرصتهایی شادی بخش به رقصندگان می‌دهد.

قطعه « گل سرخی برای امیلی » بر اساس قصه‌ی از « وایلد » اثر دیگر اجرا شده باهتمام این گروه با همه تازگی، زیبا و پذیرفتنی بنظر می‌آید.

چاشنی گوارا در تاتر ایتالیا

نمایشنامه « لیولا » که « پیراندللو » آنرا در خلال یک هفته و احتمالا در یک سفر با قطار نوشت و از نخستین کمدی های اوست، باهتمام گروه « کاتالینا سناییل » در « سیسیل » بروی صحنه آمد. شاید همه تماشاگران، این تاتر را که در شکلی ایتالیایی بازی شد، بعنوان حادثه کوچک و جزئی از زندگی آنها، در « سیسیل » پذیرفته باشند و شاید اقلیت کمی نیز دانسته باشند که این نمایش در زمره نخستین کارهای ابتدایی « پیراندللو » بوده است.

در سالی که سینمای ایتالیا، آثار ارزنده‌ی را از « بازولینی » « فلینی » و « ویسکوتی » ارائه داده، پذیرفتن این نمایش به عنوان چاشنی گوارا کار آسانی نیست.



پیش تازی توجویان در هنر شاشی و به تازگی در پیکره سازی، حاکی از هیجان و عصیان هنرمندان در قالب مایه های رنگی و مواد پیکره سازی است. نمایشگاههایی که به تازگی در چند گالری در لندن گشایش یافته‌اند، نشانی از این توجویی است، که در این میان پیکره گونه های « ونینگ تسی » که آنها را « پیکره های تحلیلی » خوانده، چشمگیر است، آثار او سیمهای نازک فلزی است که به کمک دستگاههای الکترونیکی به چرخش در می‌آیند.

آثار « آلفرد دان » نیز، که همه از فلز و پلاستیک ساخته شده، بیش از هیجان، نشان دهنده خشم و عصیان اوست کار های « تسی » در گالری « هایدن » و آثار « دان » در گالری « ردفورن » به نمایش گذاشته شده است.

مطالب خوانندگان

« ... خوب است يك صفحه از مجله تماشا را برای چاپ مطالب جالب و داستان های کوتاهی که خوانندگان مجله مینویسند اختصاص دهید و برای نویسنده بهترین مطلب هم جوایزی در نظر بگیرید. شاید خودتان بهتر میدانید که مردم دوست دارند برای مجله محبوب خود که یکشنبه ره صد ساله رفته مطالبی بفرستند. »

جعفر غیانی «

لا بد توجه کرد اینده که ما مسافته‌ای برای خوانندگان بانوق مجله ترتیب دادیم به نام « مسافته عکس و نوشته » که به نویسندگان بهترین مطالب درباره عکس های چاپ شده در هر شماره جوایز قابل توجهی تقدیم می‌کنیم. فکر میکنم این مسافته نظر شما را کاملا تامین نکند. اما در مورد مطالبی که خوانندگان عزیز بفرستند، همانطور که قبلا نیز نوشتیم، همه صفحات مجله در اختیار خوانندگان گرامی است و اگر مطلب تازه و جالبی بفرستند با کمال میل چاپ خواهیم کرد.

نستیوال فیلم

۱- ... خواهشمندم اطلاعاتی درباره فستیوال فیلمهای ایرانی - جایزه سیاس - و چگونگی شرکت فیلمهای ۸ میلیمتری آماتوری و تاریخ فستیوال بین بدهید.

۲- ... فرمایید آیا میشود عکسها یا اسلایدهای رنگی و سیاه و سفید برای چاپ در مجله فرستاد؟

۳- برنامه های تلویزیون آموزشی و کانال را منظمتر و بهتر بخش کنید و به تعداد سریال های خوب ایرانی و فیلمهای خوب خارجی بیفزایید.

محمدرضا یزدانقر «

فستیوال فیلمهای فارسی - جایزه سیاس - را یکی از مجلات سینمایی ترتیب داده که هر سال در مرداد ماه برگزار میشود واز امسال فیلمهای هشت

نامه‌هایی به سردبیر

میلیمتری را هم مورد توجه قرار داد. اما سینمای آزاد نیز فستیوالی برای فیلمهای هشت میلیمتری آماتوری دارد که امسال در آبانماه برگزار میشود و همه آماتورها میتوانند آن شرکت جویند.

۳- در مورد برنامه‌های تلویزیون آموزشی با خودشان مکاتبه کنید اما در مورد برنامه های کانال ۵ و سریالهای ایرانی و خارجی، با تغییراتی که از مهر ماه در برنامه های تلویزیون داده میشود بهترین نظر شما تامین خواهد شد.

فیلمهای جشن هنر

« ... من خیلی علاقمندم که در جشن هنر شرکت کنم و برنامه های گونه گون آن بخصوص فیلمهای جالب و ارزنده‌ای را که همه ساله در جشن هنر شیراز بنمایش در می‌آید بینم اما متأسفانه در این پنجمالی که از عمر جشن هنر میگذرد هرگز چنین بخت واقیالی نداشته‌ام و ناچار به خواندن تفسیرها و تذهای که مطبوعات درباره برنامه‌های جشن هنر مینویسند قناعت میکنم.

تذهایی که هفته پیش « تماشا » درباره فیلمهای جشن هنر نوشت بیش از پیش مرا مشتاق دیدن این فیلمها کرد و حالا میخواهم بپرسم که آیا برای سازمان جشن هنر امکان ندارد که این فیلمها را یکبار هم در تهران نمایش دهد حتی اگر صدها جوانی که علاقمند به دیدن این فیلمها هستند امکان رفتن به شیراز را ندارند خواهش و تمنا کنند؟

با ارادت: محمود فیض «

آقای اکبر محمدآبادی - همه حرفهایی که شما می‌نویسید درست است، ما هم همان نظر اول خود را داریم اما، همانطور که قبلا هم در پاسخ يك دوست دیگر گفتم، قضاوت هیات داوران « مسافته عکس و نوشته » در محدوده نوشته های رسیده برای مسافته است و از میان آنها بهترین را انتخاب میکنند و چقدر خوشحال خواهیم شد که این « بهترین » فیلمنامه باشد اما وقتی کسی فیلمنامه مینویسد، چه باید کرد؟ بهر حال از لطف و توجه شما سپاسگزاریم.

چند پیشنهاد

« ... من از دوستان داران مجله تماشا هستم و بنابراین بخود اجازه میدهم که چند پیشنهاد بشما بکنم و امیدوارم اگر امکان داشته باشد آنها را عملی کنید:

- ۱- يك داستان پاورقی ایرانی در تماشا چاپ کنید.
- ۲- برای جدول کلمات متقاطع مجله جایزه بگذارید.
- ۳- گاهی هم داستانهای از تاریخ کشورمان را در مجله چاپ کنید.
- ۴- بحث‌های اجتماعی و انتقادی در مجله مطرح کنید و از خوانندگان مجله نظر خواهی کنید.

از اینکه به‌نامم توجه کردید متشکرم احمد ایهانی «

پاسخ های کوتاه

دوشیزه خدیجه شیرانی - مسافته عکس و نوشته که از چند هفته پیش در مجله تماشا مطرح شده قطعا نظر شما را تامین میکند اما در مورد چاپ عکس های مورد نظر شما، فعلا معذوریم.

آقای اکبر محمدآبادی - همه حرفهایی که شما می‌نویسید درست است، ما هم همان نظر اول خود را داریم اما، همانطور که قبلا هم در پاسخ يك دوست دیگر گفتم، قضاوت هیات داوران « مسافته عکس و نوشته » در محدوده نوشته های رسیده برای مسافته است و از میان آنها بهترین را انتخاب میکنند و چقدر خوشحال خواهیم شد که این « بهترین » فیلمنامه باشد اما وقتی کسی فیلمنامه مینویسد، چه باید کرد؟ بهر حال از لطف و توجه شما سپاسگزاریم.

آقای غلامرضا مروستی - با بکار افتادن فرستنده جدید تلویزیون در آصفهان همه اشکالاتی که شما اشاره کرده‌اید بر طرف خواهد شد و شما براحتی از برنامه های تلویزیون استفاده خواهید کرد.

آقای محمود رضوانی - پسر شما اگر دوره دبیرستان را تمام کند و دیپلم خود را بگیرد میتواند در کنکور دانشکده هنرهای دراماتیک (وابسته به وزارت فرهنگ و هنر) یا دانشکده هنرهای زیبای دانشگاه تهران شرکت کند و اگر قبول شد در رشته هنرپیشگی تحصیلم پیردازد.

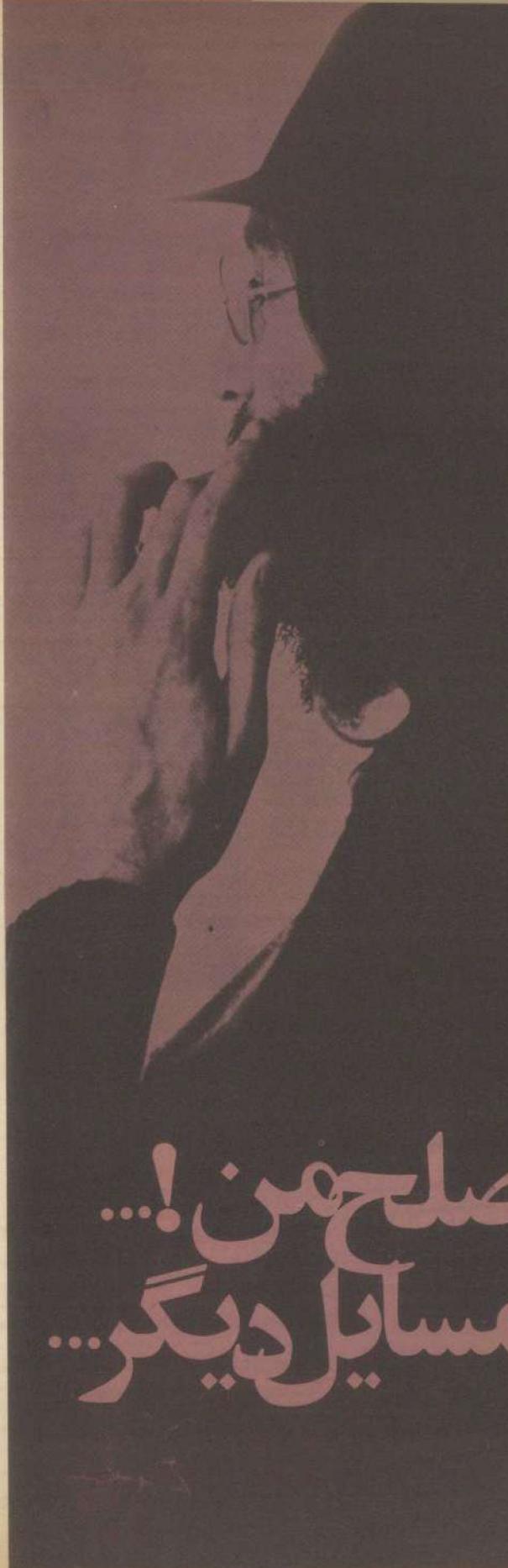
آقای محمدرضا شیرازی - سریال های مورد نظر شما در ۲۶ تا ۱۲۰ قسمت تهیه شده که تعدادی آنها بطور کامل در تلویزیون نمایش داده شده و تعدادی هم هنوز ادامه دارد.

از محبت و علاقه شما به مجله تماشا نیز متشکریم.

همکاران « تماشا »

در شهرستانها

- ۱- چالوس - آقای غلام فیضی
- ۲- چناران - آقای محمود تیماجی
- ۳- چابکسر - آقای موسی یوسفزاده
- ۴- خرمشهر - آقای سید رازی جابری
- ۵- خرم‌آباد لرستان - آقای محمدی
- ۶- خرمدره - آقای علی عزیزی
- ۷- خاش - آقای سیدعلی مرتضوی
- ۸- خشک بیجار - آقای حسن شیدا
- ۹- خلخال - آقای عزیز علی زاده
- ۱۰- خارک - آقای محمد سعادت مند



صلح من! ... مسائل دیگر...



پای صحبت جان لئون

«جان لئون» یکی از اعضاء گروه ازهم پاشیده «بیتلز»، موسیقیدان، میلیونر و بقول خودش نابغه به گفتگویی با نشریه «کلاب» ن در داد و در آن پیرامون زندگی اش با «یوگو»، انقلاب هنری سالهای ۱۹۶۰ و مسایل دیگر رازهای نغمه‌اش را افشا کرد که در سه شماره آن نشریه آمد. چکیدنی از این گفتگو را نقل کرده‌ایم.

● شما فکر نمی‌کنید یک نابغه باشید؟

— اگر چیزی و یا کسی باین اسم باشد، یقیناً من هم هستم.

● از چه موقع احساس کردید، که یک نابغه‌اید؟

— دوازده ساله که بودم، همیشه فکر میکردم، من یک نابغه هستم، اما هیچکس باین موضوع توجه نمیکرد. گاه در تردید میماندم که آیا من یک نابغه هستم یا نیستم. نوعی دیوانگی است و من فکر میکردم حالا که دیوانه نیستم — چرا که اگر دیوانه بودم، مرا از خانه بیرون میانداختند — پس یک نابغه هستم. شما این را خوب میدانید، اما حجب من باعث میشود که درباره‌ی آن زیاد حرف نزنم. یقیناً اگر چیزی بنام نوع باشد، من یکی از توابع هستم، اگر هم نباشد، بفکرش نیستم. از هنگامیکه شعر می‌گفتم و نقاشی میکردم، از بچگی بآن فکر میکردم. این «بیتل» ها نبودند که مرا نابغه کردند، من خود در تمام طول زندگی بآن فکر میکردم.

● در زمینه‌ی هنر امروزی چه چیز را نیک و پسندیده میدانید؟

— تنها عیبی که این دیوانگان شناخته شده دارند، اینست که بکار و آثار مردم دیگر توجه ندارند. من همیشه در این فکر هستم که مفید بودن، یا خطرناک بودن تماشایی را به خودم و کارهایم تشخیص بدهم. «یوگو» همسر هم‌قدر برایم ارزشمند است که «پل» و «دایلان» بودند. فکر نمیکنم تا روزیکه بپیرد این را بدانند. من میتوانم اشخاصی را که به مفاهیم بکار «یوگو» پی نبرده‌اند، و یا میدانند که کارش برای این نسل احق چه معنایی دارد بشمارم.

او هنوز امیدوار است که روزی مردم او را درک کنند.

من همچنین کار گروهی که بوسیله‌ی «جورج مک کونیناس» بنیاد گذاشته شد و «فلوکوس»، یک گروه نیویورکی است، ستایش می‌کنم. من برآستی فکر می‌کنم که کار آنها زیبا است. من کار «اندی وار هول» و کمی هم «زایا» را ستایش می‌کنم، اگرچه این دومی روشنگر درب و داغانی است. من هنرمندان گذشته را مورد تحسین قرار میدهم. «فلینی» را هم ستایش می‌کنم. و کسانی را که «یوگو» بمن شناسانده دوست دارم. هنوز هم «لیتل ریچارد» و «جرمی لویس» را دوست دارم. آنها به نقاشانی ابتدائی میمانند. «چاک بری» از شرآئی است که برای همیشه بزرگ خواهد ماند. میتوانید او را شاعر «راک» بخوانید. ما همه، بویژه «دایلان»، باو بسیار مدیون هستیم. من هرکاری را که او خلق کرده دوست دارم.

او جدا از هنرمندان دیگر بود، او تکیه بر سنتهای امیل «پلوز» داشت. من و «یوگو» هرچه را که میدانیم، بهم می‌آموزیم. وقتیکه موسیقی «یوگو» را می‌شنوم باید از مفاهیم واقعی دور بشوم و به آستره فکر کنم.

میدانید ما همه در صندوقهای خود فرو رفته و درها را بسته‌ایم، یکتفر می



باید بیاید و ما را از صندوقهایمان جدا کند و یا سرمان را بشکافد تا اجازه دهم چیز دیگری را وارد آن کنند. داروهای مخدر میتوانند این کار را بکنند. تنها چیزی که در مدرسه‌ی هنر یاد گرفتم درباره‌ی «وانگوت» بود، آنها هیچ چیز درباره‌ی هنرمندانی که زنده بودند، بما نیاموختند، آنها هرگز مرا با «مارسل دوشان» — نقاش برجسته‌ی سوررئالیسم — که اینک شیفته‌ی او هستم، آشنا نکردند. این «یوگو» بود که مرا با «دوشان» و آنچه را که خارج از این دنیا است آشنا کرد.

او پراحتی چرخ دوچرخه‌ی را بریوم مینهد و میگوید، این هنر است. او «سالوادور دالی» نبود من «دالی» را دوست دارم. او نخستین کسی بود که هرچه را از خیابان بچنگ می‌آورد، نامش را زیر آن مینوشت و میگفت «این هر است، چون من میگویم این هنر است».

● درباره‌ی «فلینی» چه فکر می‌کنید؟

— فکر می‌کنم «فلینی» هم درست مثل «دالی» باشد. رفتن و دیدن آثار «فلینی» به خوردن غذای خوشمزه‌ی میماند، غذائی برای احساسات بشری. درست مثل «همشهری کین»، آنها چیز دیگری است. بیچاره «اورسن ولز» پیر، به «دیک گایت» میرفت و می... گفت: لطفاً مرا دوست بدارید، من حالا مرد بزرگ جاقی هستم، من همه‌ی این خوراک‌ها را خورده‌ام، همین کار را در جوانی هم میکردم. من بازیگری می‌دانم، کارگردانی میدانم و همه‌ی شما به من لطف دارید، اما در این لحظات من هیچ کاری نیکنم.

● لحظه‌ی را تصور میکنید که قادر بانجام کاری نباشید؟

— هرگز، من اگر قادر بحرکت نباشم، نقاشی خواهم کرد. کاری که «یوگو» در لحظه‌هایی چند می‌کند. مثل «صبح مزرعه سبز» او.

● «مانسون» و کارهایش را چگونه می‌بینید؟

— وقتیکه آن حادثه رخ داد، یادم نیست، چه عکس‌العملی داشتم و چه فکر میکردم. بسیاری از حرفهایی که می‌گوید واقیبت محض است. او بچه‌ی ایالات متحده است، ما او را ساختیم و البته که خوب صدا کرد.



● درباره‌ی آمریکا چه فکر می‌کنید؟

— دوستش دارم و از آن نفرت دارم. من می‌باید در نیویورک بدنیا می‌آمدم. من می‌باید در «ویلیج» بدنیا می‌آمدم. جایی که بآن تعلق دارم. چرا من در آنجا بدنیا نیامدم؟

● نخستین حادثه‌ی تلاش برای صلح شما چه بود؟

— نخستین آنها حادثه صلح تخته‌خواب در آمستردام بود، درست چندی پس از ازدواج مان. مادریقه‌ی هفتم «هتل هیلتون» بودیم و آمستردام را که دیوانه بنظرمان می‌آمد، تماشا می‌کردیم. همه‌ی روزنامه نگاران برای تماشای برنامه‌ی صلح ما جمع شده بودند. در حدود ۵۰، ۶۰ خبرنگار بودند که از لندن پرواز کرده بودند، من و همسرم با پیژاما در رختخوابهایمان نشستیم و گفتیم «صلح، برادر». این تمام آن کار بود. درباره‌ی صلح، روشنگران جهان بحث بسیار دارند، که چه بکنند و چه نکنند... خیر گفتگوی ما در رختخواب درباره‌ی صلح جهانی، خبرهای دیگر جهان را تحت الشعاع قرار داد. این درخشان ترین دوره‌ی زندگی ما بود. به مسافرتی میماند که هیچ حرکتی نداشت. من فکر می‌کنم، کار خوبی کردیم که کوشیدیم مردم را درباره‌ی مسئله مهمی آگاهی بدهیم.

● شما صحنه‌ای از نمایشنامه‌ی «اوه کلکته» را نوشته‌اید. در این باره چه می‌گویید؟

— این قضیه مربوط به دو سال پیش یا بیشتر است. روزی به «تینان» برخوردم. بمن گفت من اشخاص بسیاری را برای نوشتن مسئله‌ی «لدوتیک» دعوت کرده‌ام، توهم این کار را خواهی کرد؟ گفتم اگر روزی به چنین مسئله‌ی برخوردم، اینکار را خواهم کرد. در غیر اینصورت، نه. و اینکار را در چند سطر کردم. درباره‌ی انسانی بود که در اوج لحظات لذت بخش سکس ناکهان فریادی می‌شنود: «وینستون چرچیل» همه چیز نابود میشود. این تمام آنچه بود که نوشتم و از آنها خواستم که نامی براین قهرمان بگذارند و در هر جا که دلشان خواست آنرا بگنجانند، شنیدم که اینکار را کرده‌اند، ولی من هرگز موفق بدیدن آن نشده‌ام.

مدرسه

رحیلا پانزده ساله ، مگر میدانستی من کجا هستم ؟ من از این شیشه ، از این تنها روزنه ، پائیز را دیدم . چفته‌های انکور را که خشک میشدند و خار و خاک و باد را . من رحیلایم به سی سالگی . این هزار تو ، در این بیابان قریب ، خانه ام .

مگر دوباره مهر ماه رسیده بود ؟ تو آمدی و خیس بودی و موهات بوی ملفیهداد تو خیس بودی و بوی ارمک تازه نسوی نثار می‌ریجید . جیب هات پر از لواشک و آب

مدرسه

... انگار هم با سورتش چفت شده بود ، حجم برآمده‌ی پیشانیش ، برای چشمهای کاوشگر به گویی نشسته‌اش ابرو نبود ، سایبان بسود و استر ، که به « همیشه تنق » معروف بود .

روزگاری آمد ، که روزگار انجماد احساس و بی تفاوتی ، برنخوردن و در کنج اطلاق به زبج نشستن بود ، از نشینان کلاس می‌گفتند : « فلانی شیشش دیگه منبزه خانیم شده ؟ » و خودش وارسته می‌گفت : « اینطور هام نیست . من فقط از این بازیها خوشم نیامد . »

... زمان جدایی ها آمد ، که راهها جدا بود و هدفتها هم . ولی همیشه من سپاه

مدرسه

تپانهای رنگی بود . کدام بخت بدخواست که با سی سالگی روبرو شوی ؟ که به این خانه و اهنمایت بود ؟

ترس و هيجانت را می فهميدم . چمخت خودت را باور ميكردي . كتاب تاريخ هنوز در دستهايت بود . بيست صفحه‌اش را خوانده بودی و ديگر ميدانستی که موسی آل‌بویه ضدالدولتست .

من رو در روی شانزده سالگی ایستاده بودم . چه فکین بود . من فکین بودم و تو میترسیدی . مگر وقتی رنگ آخر پنجشنبه از پنجره بیرون نگاه میکردی بی‌صبر ، و کپورتها میکشند در آسمان عصر و پشت‌بامهای گاهکی در دود بود و آفتاب داشت میپرید ، هیچ تصویری از سی سالگی داشتنی ؟ سو اگر میدانستی ، اینهمه منتظر رنگ نمیشدی ؟ اینهمه به روز تعطیل فکر نمیکردی . تو اگر میدانستی ، جای این که چتر زلفها را در آینه ها صاف کنی و لبها را بکنی که سرخ شود ، همتی آینه هارا می‌شکستی ، نه امی‌بینی

که لبهای سی سالگی بریده ترین لبهاست . وقتش و عکسها را از سراجهای تاریک آوردم . تو خندیدی و گفنی این عکس رادوماه پیش برداشته‌ای . من خندیدم و گفتم پانزده سال پیش برداشته‌ام . توهم عینش را داشتی . فقط مال من گفته‌ام بود . لحظه‌ی خوبی بود آن لحظه‌ی که خندیدیم .

از: فاطمه هر آتی

خوش بین ، با اوی بزور دانشجوی دلخور ، یا زرنی پیوند می‌خورد . دعوتم را پذیرفت ، که تداوم تکرار ها را گریز میزد . من به خشت ها هم امید داشتم ، که بالا رفتنشان ، تمام رختشویخانه ، و ساختمان های دیگر شکل می‌گرفت ، و به آبهای هرز رفته برای شالیزار ها ، به نیرو های انسانی که برای کار نهجیر شده بودند ، به وقت های سرخ تنگ فروب ، که به ساختن يك بارو ، با دودکش ، و در و پنجره هم ، حتی می‌انجامید .

من به همه چیز امید داشتم و همه چیز را باور ، جز باوروی احساس رخت زده‌ی او : « همیشه پدمتق ! »

« و خبیر ، خوابیم شیم سی‌مدرسه ، خطاب پر طین و بشاش (کلیلی) به پسرش بود . دوستم گفت : « چه می‌بازد این بچه‌گانه‌ای برای خوشحال شدن دادن . برای اینکه بخندن ، قند روحم تو آب حل می‌کنی لوبخیز ، خوابیم ... آدم به این بزرگی برای مدرسه رفتن خودش و بجه‌اش چه نشاط رومایه می‌گیرد ، که دست آخر هم ... » گفتم : « تو در این صدا جز نشاط چیز دیگری احساس نمی‌کنی ؟ » گفتم : « نه . » گفتم : « ولی من صداقت رو قبل از هر چیزی ، حتی نشاط درک می‌کنم ، يك نوع لذت ناب ، که بی ریاهم هست ، که می‌تونه بچه‌گانه‌هم باشه ، اگه تو حسرت اخی شده با چشم های

سیاه و آبی دختر ها و پسر های اینجارو می‌دیدي که به ساختمان نیمه تمام مدرسه دوخته میشه ، و یا می‌شنیدی که با چه شیطنت پالی از تمام شدن گچ و آهک حرف می‌زنی ، مفهوم دیگری ، از امید را میشناختی . امید درس خواندن ، و « آدم شدن » ، با وجود شک های گرسنه که فتح می‌خوره ... ناراحت آنجهایش را به زانو تکیه داد و گفت : « من اونوقتها هم که مدرسه می‌رفتم ، احساس می‌کردم که شادی خودم و همکلاسیهام سفارشیه ، درست مثل کفش ، احساس می‌کردم که خوشی هامون مثل میز و نیمکتی که روشن نشستم آهنی رین . نمی‌تونستم قبول کنم که مثلا حسن ، با اون گونه های برآمده و هیکل گنده ، حتی قادر باشه شادی رو در پس‌کتاب ، و درس و مشق لمس کنه ... »

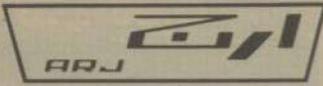
با پوزخندش قدم برمی‌داشت . با من بود و من با خودم . می‌اندیشیدم ؛ « چطور ممکنه بکنم که سفوفی های بی‌هون را گوش می‌کنه ، سارتر و اگزیستانسیالیسم را به مسخره می‌گیره و با بکت آشناس ، نثونه نشاطهای سیک و دیریا رو در خودش حل‌کنه و با هاشون اخی بشه ... به مدرسه رسیده بودیم و به محل جشن . بچه های کوچک در رفت و آمد بودند ... صدای ها ، از آجر ، و گل های کاغذی صورتی که به گلدان نشسته بود ، و میز - از صندوقهای خالی شده ، و

از: فلور عطا

رنگ می‌زند . هر روز صبح ، در این اطاق نیمه تاریک ، بادی که از جانب چنار های مدرسه‌ی روبرویی می‌آید ، کودکی ، آرزو های کوچکش که گرفتن يك بیست یا خریدن يك جعبه مداد رنگی برآورده‌شان می‌کند ، صمیمیت جاری در یافت صدای هیاهوی کودکان، بوی میزهای چوبی ، گچ و آشنایی با جدول ضرب را برای من می‌آورد .

از: محمود خراسانی

در مدرسه مرگ است و حیات . ابتدا می‌میری و تمامي طفولیت آشفته بدویت در



نامی که میشناسید و بان اطمینان دارید



صفحات خنک‌کننده کولر ارج از ورق گالوانیزه ساخته شده و زنگ نمی‌زند . پوشال صفحات خنک‌کننده بو نمی‌گیرد ، هوا را تصفیه کرده و از ورود گرد و خاک و دود جلوگیری میکنند . پادبزن کولر ارج بزرگ است و بازده زیاد دارد . دریچه خروج هوا در سه مدل از کولر های ارج در زیر تعبیه شده و بجای سه صفحه چهار صفحه خنک‌کننده دارد . يك مدل از کولر های ارج پر تاب است و پایه چرخدار دارد و میتوان آنرا بدلتخواه خود جابجا کرد .

کولر ارج محصول تکنیک بر تو ارج

«تمدن»

ترجمه: دکتر حسن مرندی

-۲۱-

نور تجربه قسمت آخر

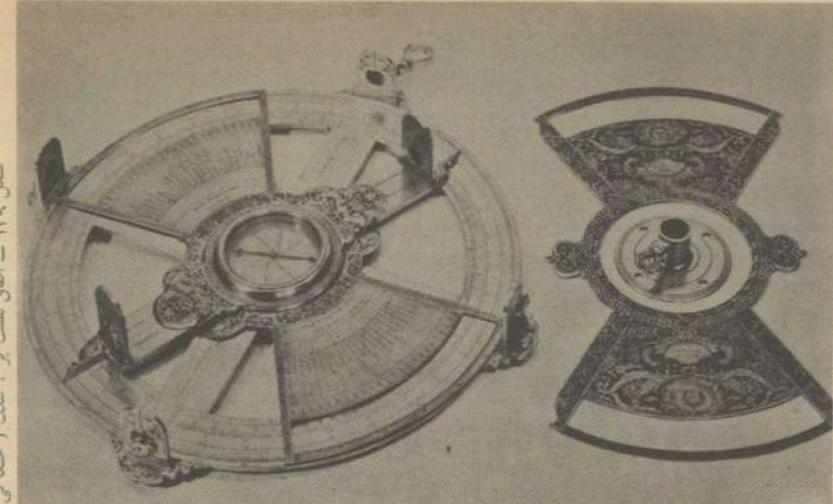
ریاضیات، اندازه گیری و مشاهده نه خصم معماری هستند و نه خصم موسیقی و شعر.

در پایان قرن هفدهم تفرقه بین حقیقت علمی و تخیل آغاز شد.

پیروزی فلسفه عقلی منجر بشکل جدیدی از توحش آشفتگی چرکین جامعه صنعتی همه جا را فرا گرفت.

جدائی علم و هنر

این زاویه یاب فلاستید Flamstead نخستین منجم سلطنتی است که برای تعیین نصف النهارات به کار می‌رفت و این تلسکوپ اوست. این نخستین دوره بزرگ ابزارهای علمی بود. (شکل ۱۳۹) ساعت آونگی هویکنس، میکروسکوپ لیون هوک. این ابزارها امروز به نظر ما چندان علمی نمی‌نمایند، و راستی که تلسکوپ آن مانند بازوچه به نظر می‌رسید. ولی این کرات کوچک و مکان پایه‌ها سبک ساخت شنبوایی دادند و برانسان اثر می‌گذارند، زیرا هنر و علم هنوز از هم جدا نشده بودند. اما این ابزارها فقط وسیله‌ای برای یک هدف نیستند، بلکه مظهر امید هستند. این امید



شکل ۱۳۹ - اطاق هشت بر، لندن (حکاک)

که انسان بتواند تسلط بر محیط خویش و آفریدن جامعه‌ای معقول تر را بیاموزد. تا اواخر قرن نوزدهم نیز این ابزارها چنین بودند. وقتی به تیسون گفتند که برهمنی درهند میکروسکپی را شکسته، زیرا این میکروسکپ اسراری را فاش می‌کرد که انسان نباید از آن سر درآورد، سخت حیرت کرد. فقط در صفت سال اخیر است که ما احساس کرده‌ایم اخلاف این اشیاء زیبا و دوخشان، یعنی ابزارهای علمی معاصر مگر است ما را نابود کنند.

این اطاق پر نور، این محوطه درخشان را سر کریستوفر ورن Wren طرح برزی کرد. ساختمان بره فراز تپه‌ای که مشرف به کاخ قدیمی گرینویچ بود ساخته شد. این را نیز ورن تجدید ساختمان کرد و آنرا از صورت کاخ درآورد به بیمارستان نیروی دریایی مبدل کرد (شکل ۱۴۰).

گفتن اینکه چقدر از چیزهایی که ما می‌بینیم از طرحهای اوست، کاری دشوار است. زمانی که ساختمانی بالا می‌رفتند، او اجرا و اتمام آنها را به دو دستیار قابل خویش سر جان ونبروک Vanbrugh و نیکلاسی هاوکزموور Hawksmoor می‌سپرد، ولی مسلم است که نقشه‌ها از آن خود او بوده است و نتیجه این همکاری پیدایشی بزرگترین واحد معماری پس از قرون وسطی در انگلیس بوده است. این ساختمان هشیارانه است بی‌آنکه کسالت آور باشد، عظیم است بی‌آنکه انسان را زیر عظمت خود بشمارد.



شکل ۱۴۰ - بیمارستان پادشاهی، گرینویچ لندن، اثر رن وهاو کریمور

و طرح او را برای لوور دید. او گفته است: «من حاضر بودم جانم را برای آن بدهم، اما این ایتالیایی پیر محتاط فقط گذاشت نگاه به آن بیندارم.» بهنگام بازگشت از ورن خواستند به‌عنوان مهندس مشاور در ترمیم کلیسای سن پل که در شرف ویرانی بود شرکت کند. او پیشنهاد کرد به جای برج کلیسا گنبد بگذارند، اما پیش از آنکه این طرح مشکوک مطالعه شود لندن در ۱۶۶۶ آتش گرفت. حریق لندن در پنجم سپتامبر پایان یافت و شش روز بعد رونقش‌ای برای تجدید ساختمان شهر مرصه کرد. و فقط در این هنگام بود که «دکتر ورن هوشمند» با تمام نیرو به کار معماری پرداخت. نتایجی که این کار به‌بارآورد معجزه وار بود. سی کلیسای جدید در شهر ساخته شد که هر کدام راه حلی برای مشکلی دیگر بود، ولی از قدرت اختراع و ابداع ورن هرگز کاسته نمی‌شد. اما وقتی به‌نگین و مرکز تمام طرح، یعنی به کلیسای جدید سن پل (شکل ۱۴۲) رسید، چیزی بالاتر از هوشمندی و ابداع از خود نشان داد. باوجود آنکه تحمیل روینای رومی بر نقشه گوتیک نامناسب و دشوار است، وی در این ابداع عظیم، به‌چنان موفقیتی رسید که کلیسای سن پل را بهترین نمونه معماری کلاسیک انگلیس ساخته‌است.

دیدار ابدیت

ساختمانهای «ورن» به‌عاشقان می‌دهند که ریاضیات، اندازه‌گیری و مشاهده همه آن چیزهایی که در ساختمان فلسفه علمی است اندرکارند. نه خصم معماری هستند و نه خصم موسیقی، زیرا در همین هنگام بود که یکی از بزرگترین آهنگسازان انگلیسی، هانری پورسل Purcell پدیدار شد. اما اثر برداشت علمی در شعر چه بود؟ به نظر من نخست برزیان، حتی سوندند بود، آن هنگام که ورن Vaughan می‌نوشت:

«پرشپ ابدیت را دیدم
چون حلقه‌ای بزرگ از نور ناب و بیکران
همه چیز آرام بود و همه چیز روشن
و دوست در زیر آن، زمان به صورت ساعت، روزها و سالها
که کرات آنرا می‌کشیدند.
چون سایه‌ای عظیم پیش می‌رفت، و با آن، جهان
و هرآنچه در آن هست، حرکت می‌کرد.»



شکل ۱۴۱ - تالار منقش، بیمارستان پادشاهی، گرینویچ لندن

بیان شاعرانه به آن انگیزه‌هایی می‌داد که فلاستید را به کار یا تلسکوپ وامی‌داشت. میلتن Milton گالیله را «آن هنرمند توسکانی با عذسی بلورین» نامیده بود. به‌نظر من، گالیله تنها فرد معاصر میلتن است که نامش در «بهشت گمشده» آمده است. بدون کشفیات گالیله، کائنات میلتن به این پایه از عظمت نمی‌رسید. ورن و میلتن تا سالهای ۱۶۶۰ شعر می‌سرودند و در این زمان مفهوم شعر دستخوش تغییر بزرگ شده بود. میلتن تا حدودی بازمانده خودش نمی‌خواند و در واقع از بازماندگان رنسانس دبیرس انگلیس بود. وی از لحاظ فکری به اینگیو جونز Inigo Jones نزدیکتر بود تا به‌ورن. شگفت‌اینکه در همان سال ۱۶۶۷ که «بهشت گمشده» منتشر شد، کتابی دیگر نیز درآمد که می‌توان آنرا برجسته‌ترین نمونه تعقل خرد شعری شمرد. این کتاب «تاریخ انجمن پادشاهی» نوشته سیرات Sprat بود. در این کتاب گفته شده که: «شعر مادر خرافات است» و در واقع همه فرآورده‌های تخیل، اکاذیب خطرناکند و حتی زیورهای کلام نومی فریب هستند. سیرات می‌گوید: «اما از زمانی که فلسفه حقیقی پیدا شده است، جریان اشیا به آرامی در مسیر حقیقی علتها و معلولهای طبیعی سیر می‌کند.»

وقت هدر رفته

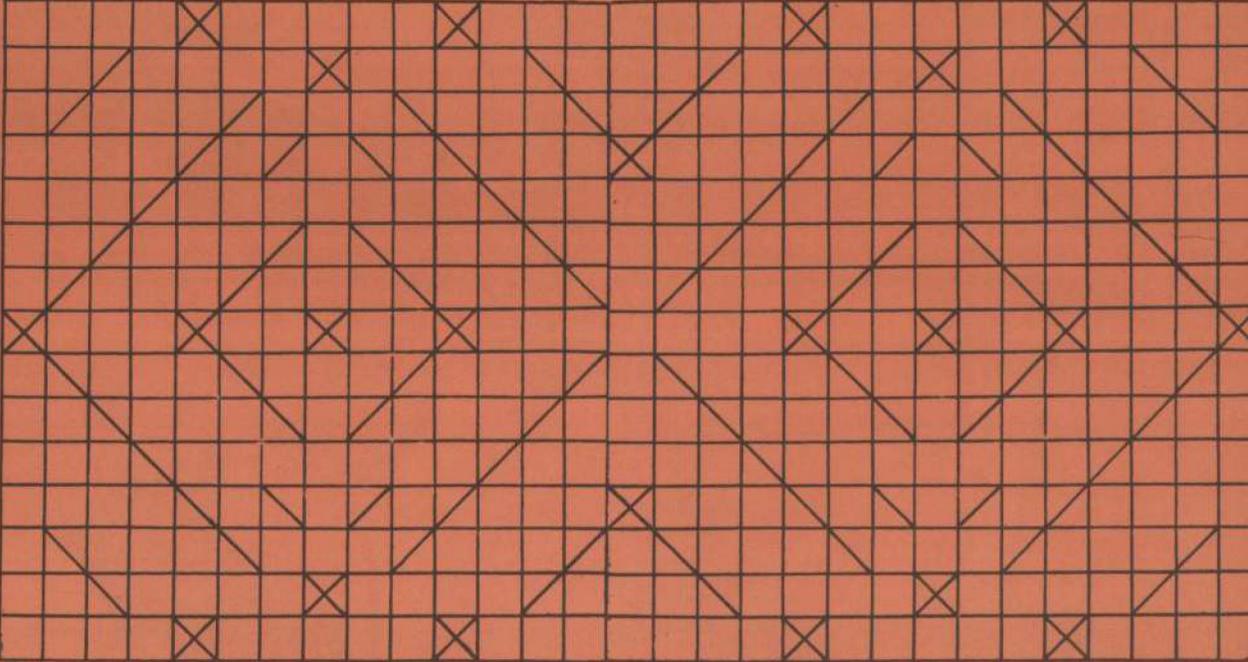
من گمان نمی‌کنم که همه اعضای انجمن پادشاهی خصم تخیل بوده باشند. مگر نه آنکه اکثرشان مسیحی معتقد بودند، مگر نه آنکه نیوتن قسمتی از وقت خود را در مطالعه انجیل گذراند (با بهتر بگویم هدر داد). همه آنان یک کزه فلکی را به‌کار می‌بردند که بر روی آنها صور فلکی به صورت مجموعه‌ای از آدمها و جانوران نقش بسته بود. آنان نشان دادن صور فلکی را همچون آدم و جانور قبول کرده بودند، همان طور که در سقف «تالار منقش» می‌بینیم که خدایان و الهه‌ها با فلاستید، منجم دربار، محشور شده‌اند. با این احوال اعضای انجمن پادشاهی می‌دانستند که همه اینها خیال و پندار است و واقعیت درجای دیگری است. در قلمرو اندازه‌گیری و مشاهده است. یدین سان تفرقه بین حقیقت علمی و تخیل آغاز شد، و درام شاعرانه به همین سبب کشته شد و تا صدسال بعد احساس مصنوعی بودن و میان‌های بودن را به شعر بخشید.

اما پدیده‌های دیگر این وضع را جبران کرد: نثر روشن و قابل کاربرد پیدا شد که به ابزار فلسفه نوین بدل‌گشت. همانگونه که سیستم اعشاری استوین Stevin ابزار ریاضیات جدید شد. بخصوص این نکته در فرانسه صادق بود. نثر فرانسه در حدود سیصد سال قالیبی بود که ذهن و هوش اروپایی در آن شکل گرفت و از طریق آن اندیشه‌های خود را به تاریخ، دیپلماسی، تعاریف، نقد، روابط بشری و هر چیز دیگر - آری هر چیز جز ماوراءالطبیعه - سپرد و منتقل کرد.

این مطلب قابل بحث است که فقدان یک نثر روشن و متجز آلمانی، یکی از فاجعه‌های بزرگ تمدن اروپایی بوده است. شک نیست که تکیه بر عقل و تجربه در نخستین قرن بر افتخار خود پیروزی بزرگی بود که ذهن غربی بدان نایل شد. در فاصله بین دکارت و نیوتن، انسان غربی آن ابزارهای اندیشه را ساخت که او را از سایر مردم جهان جدا کرد. اگر شما به یک مورخ متوسط قرن نوزدهم بنگرید خواهید دید که به نظر او تمدن اروپایی تقریباً از همان زمانی شروع شده که این موفقیت به دست آمده است.

توحش جدید

از غرابی آنکه هیچ‌یک از این نویسندگان (شاید جز کارلایل و راسکین) ظاهراً متوجه نشدند که پیروزی فلسفه عقل منجر به شکل جدیدی از توحش شد. اگرمن از منهای



جدول کلمات متقاطع

افقی :

- ۱ - پایتخت یکی از کشورهای همسایه - نویسنده آرزوهای بزرگ - یکی از مؤلفین دایره المعارف و عضو آکادمی علوم فرانسه - کشوری در آسیای غربی در ساحل شرقی مدیترانه - نام دیگر تایلند ۴ - دل آزار کهنه - ساده لوح - تاجی که از گل درست کنند و در جشن شادمانی بر سر بگذارند - گرفتگی کردن در خرج و بخشش - کرانه‌ها - هنگام - آرزوهای جنگهای داخلی آمریکا ۳ - از حیوانات قسمتی از ساختمان و هر ساختمانی دارای آن نیست - در اینکه خوب است شک نیست - از حیوانات عظیم الجثه - خوردن - بیشتر فروشنده در میاورد تا خریدار ۴ - از شعری بزرگ ایران که چهارده بار به مکه رفت - لقبی در انگلستان - گوشه از گل‌های بهاری ۵ - از سبزهائی که انواع مختلف دارد - آزادخواه - سفر گمنامه - راند شایسته ۶ - دریای از رنگهای مو - نام دیگر دارو - از وسائل هیزم شکن - بلندی - یکی از دره‌ها - بخیه ۷ - عقابند از ایالات غربی پاکستان - مزه پختنوع لیمو - ایما و اشاره - ملت‌ها - از پرندگان حلال گوشت ۸ - از حروف دستوری - از واحدهای وزن - دو سوم آهن ۱ - آدم کم حواس دچار آن میشود - مرغ می‌رود - پند تازی مخالف بم ۹ - گروه بسیار - برق بدانز آن می‌آید - اصطلاحی در موسیقی -

عمودی :

- ۱ - نویسنده کتاب روح القوانین - از شهرها و بنادر انگلستان در کنار دریای ایرلند ۴ - طرف دانش - از علائم نفی در اول کلمات عربی - کیف فرنگی ۳ - نیستی - نازو کرشمه - یار مهر ۴ - کشادگی میان دو کوه - برتری یافتن در علم و فضل یا کمال و جمال - از هنرهای نمایشی ۵ - خارو خاشاک - علاج درد - هم در تجاری وهم در کفایت هر دو جا پیدا میشود - شراب ۶ - لحظه - تالاب - بر باد مده تا مدهی بر باد - تپیل و تن‌پرور ۷ - قسمتی از پیراهن - گردش - از فیلمهای وطنی ۸ - پایه‌ها - شناختن حق تعالی ۹ - رود لاجورداب - فریاد عدل - جای خالی ۱۰ - از چاشنی‌ها - جوانمرد - تک و تنها - از خواهران پروتته ۱۱ - از علائم جمع - میوه‌ایکه انواع مختلف دارد - زرتشتی - بازگرداندن ۱۲ - برهان - آوانس - چنین آدمی توانا نیز هست ۱۳ - از لوازم آرایش - حیاء - نوعی شیرینی ۱۴ - کناره هر چیزی - بالای

حل جدول شماره قبل

۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰	۱۱	۱۲	۱۳	۱۴	۱۵	۱۶	۱۷	۱۸	۱۹	۲۰	۲۱	۲۲	۲۳	۲۴	۲۵	۲۶	۲۷	۲۸	۲۹	
۱	۲	۳	۴	۵	۶	۷	۸	۹	۱۰																				



از جمله رویداد های جالب پنجمین جشن هنر شیراز ، شرکت گروه تآثر حافظ نو و نمایش چهار برنامه از این گروه بود که نه تنها با استقبال و تمجید منتقدین خارجی روبرو شد ، بلکه برای میهمانان ایرانی جشن هنر و مردم شیراز نیز بسیار جالب و تحسین انگیز بود .

**گفتگویی کوتاه با «سعیدی افشار»
سیاه گروه تآثر حافظ نو**

**من از بچگی عاشق سیاه بازی بودم
سیاه بازی دارد اصالتش را
از دست میدهد**

احمد الهیاری

با موهای فریزی ، چشمهایی ریز ، سیبلی کوچک و سخت نازک بر پشت لب و پیراهنی رنگ نخودی با حاشیهی سیل راه راه . با وجود اینکه اصلا خجالت نمی کشد ، یادیدن من کمی حالت اصلی خود را تغییر میدهد و تا حدودی خشک و کم لبخند می شود . دستی به فلات آشنایی می دهد ، لبخندی می زند و فوری اخت می شود .

– حالتون خوبه ، چی میل دارین ؟
– قزبون شما ، چیزی نمی خوام .
– اینکه نمیشه ، به نوشیدنی ؟
– به نوشابهی خشک ، قزبون دست .
– آقای سعیدی افشار چندسال دارین ؟



– ۲۷ سال .
– چند ساله تو این کارین ؟
– بیست سال بیشتره .
– گرفتاری بازیگری و تهرین ، زن و بچه هایتان را دلفخور نمی کنه ؟
– ندارم .
– یعنی نگرفته یی ؟
– چرا پلاکشتون دادم .
– پلاکشتون ؟
– آره سه تا زن گرفتم ، اولی رو از رو جونی ، دومی و سومی هم تقاصی بود .
– سیاه بازی را از کجا شروع کردی ؟
– از جامه های یارید . میراثش و رفیع حالتی و مرحوم سارنگ خیلی کمک کردند .
– چرا آمدی تو این خط ، خواسته یا ناخواسته ؟
– از بچگی سیاه بازی ها رو با دقت و لذت می دیدم . همینکه تنها می شدم چپ می رفتم تمرین میکردم ، راست می رفتم آداشونو در می آوردم . بعدها که کارمون تا حدودی بالا گرفت تو مطه موم برنامه ترتیب میدادم و با بلیت یک قرانی واسه ی بچه های محل نمایش می دادم . بعدها اولین بازی رسمی رو تو نمایش « پیر پاره دوز » کردم . وقیل از اون توبه پیش پرده به رل کوچولو داشتم رل کاسه بشقابی رو بهم داده بودن . آخه واسه این کار به اندازه ای کافی زشت بودم . پادش بخیر ، میوادم تو صحنه و شعر می خوندم .
دارد از این جمله رد میشود که حرفش را قطع می کنم و می گویم : اون شعر یادونه ؟
بادست به پیشانی اش فشار می آورد و با یکی دوتا سکون واشتباه سرانجام شعری را که آن روزها با آواز می خوانده ، این بار بدون آواز تکرار می کند :
به مولا کاسه ی لعابن ما
که گردد درخود کشور مهیا
به از طرفی است کاید از اروپا
آوردم برایت ، فدای قنابلیت
کاسه بشقاب لعابن ، به رنگ سبز وایی
خیال کاسه بشقابی راحت نیست
اگر صلحه پس این بسبب ام چیست
پس به زیر کاسه ها نیم کاسه ی هست
با وجود اینکه سواد ندارد ، براحتی لغات « میزائس » ، « پلان » ، « آتونس » ، « میمیک » و « مانسکه » را در جملاتش می گنجاند . برنامه اش را چند شب پیش در هتل کوروش دیده ام واز او می خواهم که درباره ی آن توضیح بدهد .

می گوید : می دونید ؟ اون داستان هروسی فیکارو بود . یک ساعت مونده به وقت نمایش خلاصه ی داستان و شخصیت ها رو تو چهار خط خلاصه شده بدست ما دادند . ما فقط نوشتیم از این چهار خط کلی از پیش مطلع بشیم ، بعدش دیگه بازی بود ، بازی لحظه یی . دبالوگ و میزائس و تمام شوخی هائی که در زبان می آوردیم همانجا و فی البداهه ساخته می شد . ما همیشه « سوژه یی » کار می کنیم ، فقط هدفمون اینته که مردم رو چند دقیقه یی بچندونیم و خوشحالشون کنیم .
می گویم : بدون تمرین ؟
– می گوید : بله . همیشه بدون تمرین قبلی .
– پس نقش کارگردان در نمایش های شما چی به ؟
می گوید : کارگران به اون صورتی که در نمایش ها و تآثرها متداول است در کار نمایش های تخته حوض مطرح نیست . کارگردان سرپرست گروه یا به زبان ساده تر

استاد کار ماست .
سکوت می کند و تقریبا ناگهانی وباشوق می پرسد :
راستی اون شب چند تا عکس ازمون گرفتین . با اونا چکار می کنین ؟
می گویم : آن عکس ها را در اختیار مطبوعات داخلی و خارجی می گذاریم .
شادی مهربانی وجودش را در بر می گیرد ، به طرف رفیق بغل دستیش که میورنی لافر وآرام دارد بر می گردد و می گوید :
– اون شب خیلی ازمون عکس گرفتن .
می گویم : چند روز پیش روزنامه ی کیهان کرده بود . باز با همان شوق و تشخصی رو اینترنشنال عکسهای از گروه حافظ نو چاپ به دوستش می کند و می گوید : من همه ی اینارو جمع می کنم . از رضا حرب می گیریم .
حتما یکی دوتا روزنامه شو نگه داشته .
می گویم : از اینکه دو شیراز برنامه اجرا می کنی خوشحالی ؟
می گوید : خیلی ... خیلی زیاد ... اینجا فستيواله ، جهانی به ، برامون خیلی اوزش داره . راستی دیشب برنامه مون رو ضبط کردن ، کی پخش میشه ؟
– انشالله سال آینده به هنگام تهیه ی مقدمات جشن هنر ششم . راستی محل کارتون کجاست ؟
– تآثر حافظ نو .
– میدونم ، منظورم اینته که کجای تهرانه ؟
باشرم می خندد و می گوید : در جنوب شهر .
دو تآثر های لاله زار کار نمی کنی ؟
– لاله زار بدو ما نمی خوره ، اونجا همه اش آژاکسیونه ، نمایش پروپاچه است ، اصلا تآثر ندارند اگر هم باشه به پرده بازی دارن که به هیچ وجه اصیل نیست . تازه خیلی مکافات داره ، باید هشتاد روز تمرین بکنن ، سیاه بازی ما خیلی اصیل تره ... اونها سوژه یی کار نمی کنند ، یعنی نمی تونن .
سیگاری روشن می کند و می گوید : تازه تخته حوضی بازی ها امروز اصلا اصالت قدیم رو نداره . ذبیح الله ماهری که نیست ، مویده مرده ، مهدی مصری خونه نشین شده ، دیگه هیچکس حاضر نیست این کاره بشه ، فقط گروه ماست که داره به همت آقای مهدی ستائی این رشته رو ادامه میده . گروه ما هم بنا به مقتضیات زمان داره مقداری از اصالتش از دست میده . ما گاهی اوقات مجبور می شیم مسائل روزمره ی اجتماعی رو تو نمایشمون جا بدیم و این خودش به تنهایی قادره مارو از قدیمی بودن دور بکنه .
می گویم : راستی روزی جقدر حقوق می گیری ؟
می گوید : ۶۰ تومان .
– چند ساعت کار می کنی ؟
– صبح ساعت ۱۰ می آیم و شب ته یا ده می روم . روزی دو سه سانس بازی داریم . کسی از پشت ، دست به روی شانه اش می گذارد و می گوید : آقای افشار ساعت پنجه ، نمی آیی ؟
– چرا ، همین الان .
و بر می گردد بطرف ما و می گوید : ساعت پنجه من باید برم گرم کنم ، پنج و پنج برنامه مون شروع میشه .
وباز با همان شرم نخستین میان دست دادن و ندادن درمانده است که به کمکش می شتابم . می خندد و می گوید : انشالله تو تهران بازم همدیگر رو ببینیم . سراغ ما بیا .



فیلم های پنجمین جشن هنر

جمعه ۱۳ شهریور

مرگ درونیز

* « مرگ در ونیز » آخرین اثر

« لوکینو ویسکوتی » میتواند شاهکار او نیز بشمار آید. این فیلم بر اساس یک داستان کوتاه از « توماس مان » بنا نهاده شده، لیکن قهرمان داستان توماس مان نویسنده‌یست با عقاید خاص در زمینه‌ی زیبایی‌شناسی و ویسکوتی، « آهنگاز شکست خورده‌ی را جانشین وی کرده است که زندگی و عقایدش شباهت‌هایی به زندگی « گوستاوماهلر » آهنگاز دارد، با خصوصیات ظاهری این شخصیت، و همراه با سونتی‌های ۳ و ۵ او.

فیلم ارائه می‌شود، زمانی که آهنگاز در یک اجرای خویش با شکست و جنجال روبرو می‌شود.

این صحنه به صورت « رجعت به گذشته » نشان داده میشود. همچنان که حوادثی از زندگی این آهنگاز، هر برخورد و ماجرا، قهرمان فیلم را به یاد چیزی از گذشته می‌اندازد و او را به تقلا در انتخاب می‌کند.

صحنه‌های گذشته، خود، دوزمان دارد: زمان قبل و بعد از اجرای کسرت و شکست آهنگاز، همراه با جدل‌ها و بحث‌ها. و زمانی قیلت، هنگامی که با همسر و فرزندش خوشبخت است - تا هنگام مرگ دختر کوچکش.

اولین برخورد، « گوستاو فن آشن باخ » آهنگاز با « تاجو » سرک زیبایی روس، و تاثیر پذیری آهنگاز، باز می‌گردد به بحثی که آهنگاز با دوستش بر سر زیبایی دارد، و باین ترتیب زیبایی معنوی به زیبایی مادی تبدیل می‌شود، و با آغاز احساسات آهنگاز باز مترادف است با بحث آنها درباره‌ی زیبایی معنوی و مادی، حتی تا این حد که زیبایی را می‌توان خرید.

صحنه‌ی اولین برخورد، از زیبا ترین حدیثان تصویری برخوردار است، قبل از آنکه دوربین، آهنگاز و پسر را در یک نما قرار دهد، باحر کاندوار، و هر بار با شروع از یکی از آندونفر، فضا و روابط را بصورتی باشکوه مجسم می‌کند... و این کار را ویسکوتی در تمام طول فیلم دارد، چنانکه در صحنه‌ی

نقد فیلم‌های هفته

از بیژن خرسند

اهام بخش نیز هست، در تصنیف آهنگی که در متن همان صحنه، هنگام نوشتن آن شنیده می‌شود، در همین صحنه، سعادت ناشی از دیدار پسر، برای او مترادف است با لذت مصاحبت زن و فرزندش، در یک صحنه که از این گذشته‌ی پرسامانت نشان داده می‌شود.

علامت خطر بعدی، هنگامیست که آهنگاز متوجه می‌شود روزنامه‌های روز را به هتل نیاورده‌اند، سریشخند را مورد سؤال قرار می‌دهد، و توضیحات بی‌معنی می‌شوند، در این صحنه، برای اولین بار آهنگاز و پسر، در تالار هتل تنها هستند، پسر در پشت پیشانی مشغول نواختن « فور - الیز » است، و این آهنگ، آهنگاز را به یاد یک خانه‌ی عمومی می‌اندازد که آتجارتخته بود، و دختری که همین آهنگ را می‌نواخت. « زیبایی را می‌توان خرید... »

این دختر نامش « اسمالدا » بود، و آهنگاز را نیز یک کشتی با نام « اسمالدا » به‌ونیز، و به پسر نزدیک کرده بود. علاوه بین پسرک، و این دختر شباهت بسیاری وجود دارد. . . .

خطار مرگ در بانک روشن می‌شود، و آهنگاز درمی‌یابد که ونیز در خطر وباست، و مرگ به آنجا راه یافته است خیالپردازی در این صحنه رخ می‌نماید. آهنگاز مجسم می‌کند که چگونه به مادر پسرک نزدیک می‌شود و آنها را از خطر مرگ آگاه می‌کند، و در این حال، آهسته و مترزلز، دست به‌موهای طلایی پسر می‌کند. این حرکت، تنها تماس مادی و جسمانی میان آهنگاز و پسر است، که فقط در خیال و اتفاق می‌افتد.

ولی او جرئت انجام این کار را ندارد. فقط پسر و پرستار و بچه‌ها را در راه پیمایی هایشان در شهر، تعقیب می‌کند. و پسر به‌اندازه‌ی کافی به‌نگاه‌های او جواب می‌دهد.

درست پس از صحنه‌ی بانک است که در راهروی هتل، آهنگاز بناگاه دچار وحشت از مرگ می‌شود، و از این احساس بیاد صحنه‌ی تشییع جنازه‌ی دخترش می‌افتد.

در یک صحنه، تعدادی نوازنده و خواننده‌ی دوره‌گرد، بیخبری جمعیت را از خطر مرگ بیاد خنده و مسخره می‌گیرند. و این آخرین هشدار است.

آسان نیست. آنچه در مورد پسر وجود دارد، دوست جوان اوست که با او حالتی عاشقانه دارد، و در عین حال روابط ایندو نفر به صورت زشتی ارائه می‌شود. پسر هر بار توسط دوست خود به خاک و گل آلوده می‌شود.

اما او در برابر این جوانی واین زیبایی، احساس تنص و شرم می‌کند (در یکی از صحنه‌های زمان گذشته، دوستش به او می‌گوید که زشت‌ترین چیزها پیری است. . .). بنابراین به دفاع، از طریق مادی‌ترین شکل آن برمی‌خیزد. سرو صورتش را به دست آرایشگر می‌سپارد تا آنرا رنگ و بزرگ کند. اولین تصویر او در آینه، پس از این بزرگ، نماینگر چهره‌ای از مرگ است، با رنگ سفید و لب‌ها و گونه‌های گلگون شده، و در عین حال صورتی مسخره.

وقتی یکبار در تعقیب پسر در کوچه و خیابان‌ها از پای در می‌آید، در حالتی دردناک خودبه‌خوش می‌خندند و دنباله‌ی این خنده، صحنه‌ی شکست در کسرت و فرار آهنگاز است. کابوسی که شبیه سراغ‌او می‌آید، وضع‌غناکش را بیشتر توجیه می‌کند، و روز بعد در می‌یابد که پسر و خانواده عزیمت خواهند کرد.

آخرین صحنه‌ی فیلم در نمای دور که یکی از زیباترین صحنه‌های فیلم است، بازگوکننده‌ی تنهایی و درد روح اوست. همسر او فقط بصورت یک تصویر همراهش در این حال، آهسته و مترزلز، دست به‌موهای طلایی پسر می‌کند. این حرکت، تنها تماس مادی و جسمانی میان آهنگاز و پسر است، که فقط در خیال و اتفاق می‌افتد.

ولی او جرئت انجام این کار را ندارد. فقط پسر و پرستار و بچه‌ها را در راه پیمایی هایشان در شهر، تعقیب می‌کند. و پسر به‌اندازه‌ی کافی به‌نگاه‌های او جواب می‌دهد.

درست پس از صحنه‌ی بانک است که در راهروی هتل، آهنگاز بناگاه دچار وحشت از مرگ می‌شود، و از این احساس بیاد صحنه‌ی تشییع جنازه‌ی دخترش می‌افتد.

در یک صحنه، تعدادی نوازنده و خواننده‌ی دوره‌گرد، بیخبری جمعیت را از خطر مرگ بیاد خنده و مسخره می‌گیرند. و این آخرین هشدار است.

لباس‌کنند

شنبه ۱۳ شهریور

* « لباس‌کنند » اثر « یلوس فورمن » به‌سایل جدید جامعه‌ی آمریکایی از دیدگاهی تازه می‌پردازد.

این جدید بودن، هم در فرم فیلم است - از طریق نماهای داخل‌نما - بخاطر پیش بردن داستان - که این روزها خیلی بکار گرفته میشود - وهم در داستان، بخاطر مشکلات جدیدی که مطرح شده است.

این گونه فیلم‌ها تا بحال تعدادی مشابه داشته که در بیان همین حرف‌ها، کما بیش موفقیت‌هایی بدست آورده‌اند. این موفقیت‌ها شاید بخاطر دگرگونی در کارهای سینمایی آمریکایی باشد: فیلمی مثل « پنجره را باز کن و به‌مردم بنگر ». اما « لباس‌کنند » موفق‌تر از آنست که « لباس‌کنند » در این راه باشد.

طرح اصلی فیلم، مسئله‌ی کلسی فرار جوانان از خانواده‌ها، و کنده شدن آنها از علائق همسگی است، و عدم تفاهم دو نسل، و کوشش برای به تفاهم رسیدن.

آغاز فیلم، دخترهای جوان را در مرحله‌ی آزمایش صدا برای کشف استعداد های آواز خوان نشان میدهد، و این قسمت بطرز بدیعی از چهره‌های مختلف در حال اجرای یک آهنگ تدوین شده است، که در عین حال، تلفیقی از ماجرای یک پدر و مادر در خانه، و یک دختر هم هست.

فیلم، بسادگی شخصیت‌های داستان را معرفی میکند، و پس از این، در چند صحنه، روابط این اشخاص با یکدیگر نیز روشن میشود. این روابط درین بزرگترها حالتی سرد و ماشینی پیدا کرده، و میان بزرگترها و کوچکترها، به عدم تفاهم کامل رسیده است.

در این زمینه، حتی شوخی بانمکی هم وجود دارد. پدر به مادر خبر میدهد که دخترشان یک رادیوی ژاپنی دزدیده، و مادر فوری می‌رسد:

سونی؟

فصل اولیعی فیلم، با صحنه‌های مقطع از دخترهای آوازخوان، و افراد خارجی، حالت « اورتور » را دارد که پس از آن، دقیقاً باید به متن اصلی که شامل افراد معینی است، محدود شود.

این افراد، پدر و مادر یک دختر فراری از خانه هستند که به نوبه خود، به‌همین علت با پدر و مادرهای دیگر تماس پیدا میکنند. تا دوباره داستان، به‌بچه‌ها برسد.

در واقع فیلم از یک طرف، به جوانان میردازد، و از سوی دیگر به‌پدر و مادرها که پرداختن به‌اینان بازمشغلی جوانان را مطرح میکند. آنچه فیلم از جوانان به ما نشان میدهد، لحن بی‌طرف و تا حدودی مثبت است. اما لحن فیلم را دارد، اما لحن فیلم درباریه پدران و مادرهای با خصوصیات معین، حمله‌کننده و مسخره‌کننده است. جوان‌ها: شاد، خواننده، حساس،

ویاغی هستند، و پدر و مادرها، بی‌توجه، بی‌احساس، و مضحک مینمایند. صحنه‌ی اوج فیلم را که برخورد دو طرف داستان باشد، فیلمساز دریایان فیلم آورده است، هنگامیکه دخترش، دوست پسرش را برای آشنائی با پدر و مادرش به خانه می‌آورد، تا باهم شام بخورند.

پدر و مادر در صند برداشتن قدم در راه از بین بردن فاصله هستند، و باین خاطر دست به‌توانزندگی و خوانندگی می‌زنند، بدون آنکه این رابطه ایجاد شود، و حاصل فقط حالت مضحکی است که در آن طمع و حرص - آنچه‌تاکه از صحبت‌های پسر می‌ز شام درباریه شغل و درآمد پسر بر می‌آید - حس میشود.

اما فیلم، بهر حال لحن خوش بینانه‌ای هم دارد، و فکر میکند که این تفاهم واز بین بردن فاصله ممکن هست. چنانکه آخرین صحنه، نوازندگی پدر و مادر میتواند آغازی در این راه باشد.

طرح اصلی فیلم، مسئله‌ی کلسی فرار جوانان از خانواده‌ها، و کنده شدن آنها از علائق همسگی است، و عدم تفاهم دو نسل، و کوشش برای به تفاهم رسیدن.

آغاز فیلم، دخترهای جوان را در مرحله‌ی آزمایش صدا برای کشف استعداد های آواز خوان نشان میدهد، و این قسمت بطرز بدیعی از چهره‌های مختلف در حال اجرای یک آهنگ تدوین شده است، که در عین حال، تلفیقی از ماجرای یک پدر و مادر در خانه، و یک دختر هم هست.

فیلم، بسادگی شخصیت‌های داستان را معرفی میکند، و پس از این، در چند صحنه، روابط این اشخاص با یکدیگر نیز روشن میشود. این روابط درین بزرگترها حالتی سرد و ماشینی پیدا کرده، و میان بزرگترها و کوچکترها، به عدم تفاهم کامل رسیده است.

در این زمینه، حتی شوخی بانمکی هم وجود دارد. پدر به مادر خبر میدهد که دخترشان یک رادیوی ژاپنی دزدیده، و مادر فوری می‌رسد:

سونی؟

فصل اولیعی فیلم، با صحنه‌های مقطع از دخترهای آوازخوان، و افراد خارجی، حالت « اورتور » را دارد که پس از آن، دقیقاً باید به متن اصلی که شامل افراد معینی است، محدود شود.

این افراد، پدر و مادر یک دختر فراری از خانه هستند که به نوبه خود، به‌همین علت با پدر و مادرهای دیگر تماس پیدا میکنند. تا دوباره داستان، به‌بچه‌ها برسد.

در واقع فیلم از یک طرف، به جوانان میردازد، و از سوی دیگر به‌پدر و مادرها که پرداختن به‌اینان بازمشغلی جوانان را مطرح میکند. آنچه فیلم از جوانان به ما نشان میدهد، لحن بی‌طرف و تا حدودی مثبت است. اما لحن فیلم را دارد، اما لحن فیلم درباریه پدران و مادرهای با خصوصیات معین، حمله‌کننده و مسخره‌کننده است. جوان‌ها: شاد، خواننده، حساس،

« دنوریزی » در آنچه مورد نظر داشته به موفقیت نهایی میرسد، اما مثل اکثر فیلم‌های لحظه‌های سقوط و بیهودگی در این فیلم نیز وجود دارد. از جمله فصل‌های درخشان، آغاز فیلم است: تعقیب سرسختانه‌ی دختر بسا اتومبیل به دنبال مشوق اغفال‌گر، و از پاد آوردن ماشین‌او، به‌اندازه‌ی کافی یک مسئله‌ی جدی‌رادر لاف‌های طنز مخفی میکند.

نکته‌ی دوم از طنز شروع شده، هنگامیست که دختر به قصد خودکشی، قرص‌های خواب‌آور را آماده می‌کند، و بعد اتفاقی به صدای دوست، تمن می‌کند، صدایی که سعی دارد او را از کار خود باز دارد. لحظه‌ای که دختر خود را معرفی میکند، طرف دیگر مکالمه‌ی تلفنی را می‌شنیم، که یکسک کشیش است نتیجه‌ی حرف‌ها و راهنمایی‌های کشیش این میشود که دختر تمام قرص‌ها را یکجا می‌بلند، و از هوش می‌رود.

آنچه تا این لحظه وجود داشته، مقدمه‌ای بردستان اصلی است که در عین حال کارگردان در این فرست به معرفی شخصیت‌های فیلمش میردازد، و با معرفی کشیش در کلاس درس، این شخصیت پردازی کامل می‌شود.

آغاز داستان در واقع از این لحظه است که دختر به کشیش توجه می‌کند، و کشیش با وجود مقاومت بسیار در این ورطه فرو می‌رود. باین ترتیب عقده‌ی فیلم نیز رفته رفته بارور می‌شود: اشکال موضوع در اینست که کشیش‌های کاتولیک حق ازدواج ندارند، و هرگز نباید باین فکر باشند، وگرنه از کلیسا طرد میشوند.

اما این مشکل، تنها مشکل این کشیش نیست، پیر کشیش‌تر داو اعتراف میکند که هم‌شان چنین دوره‌ای را از سر گذرانده‌اند. و معذک هنوز راه‌حلی وجود دارد.

کشیش که در یک لحظه برای راهی از این اغوا فرار کرده، وقتی ترده خود باین عشق - و یا بهر حال با کشش - مترف میشود، تصمیم به مبارزه می‌گیرد، اما تنها کشیشی که این کار را کرده بود، حالا دچار عقابت بدی است. هزمنان با این مشکل، کشیش مشکلات دیگری نیز دارد، و آن « دیگران » هستند.

فصل سرچسته در این قسمت، ملاقات کشیش با پدر و مادر دختر، و مراسم معارفه است. به‌همین ترتیب معارفه‌ی دختر با پدر و مادر کشیش نیز همین مایله را پیش می‌آورد.

اما در برابر این یاغیگری، کلیسا شدیداً به مقاومت برخاسته، و چون کشیش را در عقیده‌ی خود پایدار می‌بیند، آخرین راه چاره را به کار می‌گیرد، به او ترفیع درجه و پاداش می‌دهد، زیرا « کلیسا نمیتواند کشیش دیگری را هم از دست بدهد ». و این پاداش باین ترتیب است که دو آپارتمان مقابل هم در اختیار کشیش قرار می‌گیرد، تا در یکی خودش، و در دیگری دخترک سکونت کنند، و کشیش مسئله‌ی ازدواج را هم فراموش بکند! کشیش هم همین کار را میکند، و این تندترین لحن بیانی و انتقادی است

فصل سرچسته در این قسمت، ملاقات کشیش با پدر و مادر دختر، و مراسم معارفه است. به‌همین ترتیب معارفه‌ی دختر با پدر و مادر کشیش نیز همین مایله را پیش می‌آورد.

اما در برابر این یاغیگری، کلیسا شدیداً به مقاومت برخاسته، و چون کشیش را در عقیده‌ی خود پایدار می‌بیند، آخرین راه چاره را به کار می‌گیرد، به او ترفیع درجه و پاداش می‌دهد، زیرا « کلیسا نمیتواند کشیش دیگری را هم از دست بدهد ». و این پاداش باین ترتیب است که دو آپارتمان مقابل هم در اختیار کشیش قرار می‌گیرد، تا در یکی خودش، و در دیگری دخترک سکونت کنند، و کشیش مسئله‌ی ازدواج را هم فراموش بکند! کشیش هم همین کار را میکند، و این تندترین لحن بیانی و انتقادی است

که تا بحال یک کارگردان ایتالیایی نیست به این مسئله داشته است. در فصله‌ی بین آغاز مشکل تا انجام آن، کارگردان دچار صحنه‌های زائد میشود که در پیش بردن داستان فیلم، تاثیر حتمی ندارند، و در نتیجه موجب کندی و تطویل اواسط فیلم‌اونیز میشوند. اما در آخرین صحنه، داستان پردازی و صحنه آرای، کمال دارد.

« مارچلوماسترویانی » در نقش کشیش، به‌راحتی و گرمی، بازی خوبی ارائه میدهد، اما « سوفیالورن » در نقش معشوقه‌ی کشیش، همچنان نقش خودش را دارد بازی میکند. « سوفیالورن » بازیگر خوبی هست، اما مدنیتیت که فقط در نقش « سوفیالورن » ظاهر می‌شود، و این امر، این‌بار نیز لطمه‌ای برای فیلم « دنوریزی » شمار می‌آید.

جشنواره‌ی سینمایی ونیز - ۱۹۷۱

* امسال جشنواره سینمایی ونیز ۱۹۷۱، با بیش از ۴۰ فیلم طولانی، از ۲۱ کشور، یکی‌از دوره‌های چشمگیر این جشنواره بود. ایران برای اولین بار با فیلم « گاو » از « داریوش مهرجویی » در این جشنواره شرکت میکرد. علاوه آثاری از ساتیا جیت‌رای، آکیرا کوروساواک و اینگمار برگمان نیز در این جشنواره شرکت داشت.

اما اعلام برنده‌های امسال، پیش‌بینی شده بنظر میرسد. تا حالا، سه سال است که جشنواره‌ی ونیز خود از تعیین داوران و جایزه خودداری کرده، اما قراقراس‌تاز سال‌دیگر دوباره رسوم سابق برقرار شود. جوایز اعلام شده از این قراقراس:

— جایزه فدراسیون بین‌المللی مطبوعات سینمایی به فیلم « گاو » اثر مهرجویی، بخاطر زیبایی پلاستیک‌تصویر و جنبه‌های انسانی و شاعرانه‌ک کارگردان توانسته‌است برای نشان دادن یک محیط اجتماعی بکار برد.

— جایزه‌ی سندیکای ملی روزنامه‌نگاران ایتالیایی، به دو فیلم: « شیاطین » اثر راسل و « تعطیلات » اثر پیتسو براس. جایزه‌ی « مروارید طلا » به « گلندا جکسون » بخاطر بازی در فیلم « یکشنبه، یکشنبه خوبی » اثر جان شلزنرگر.

— ویک جایزه به فیلم « آخرین فیلم » اثر « دنس هویز » بخاطر مطرح ساختن مایله و مشکلات ندای مدرن. — فیلم‌های دیگر که جایزه گرفته‌اند عبارتند از: « میهمان » اثر « لیلیانا کاولی » - و « در طسول تابستان » اثر « ارماتو اولمی ».

* لازم به یادآوری است که فیلم « گاو » برای اولین بار بعنوان فیلم انتخابی در سومین جشن هنر شیراز به نمایش گذاشته شد، و در همان زمان با اقبال تماشاگران مواجه شد.

بسی وی انسان محض

بقیه از صفحه ۹

گرفت مثل « رجب‌کمبریجی » قهرمان رمان Tatarock) (« ترانه هنای عجبانه « کوراوغلو (۶) و « امراه « (۷) را بخوانند. زمانی هم ادبیات را فراموش کردند.

وهمه باهم به تازر روی آوردند. البته مدتی بسیار کوتاه، اما با حرارت. اگر خرجی‌های را که از پدران ثروتمند شان می‌گرفتند از ترس اینکه هنرمند « بوهم » مرده نشوند خویی هم گزایه کنند. اما بر عکس، یک گلاراز خرابیه گزایه کردند. عاشق‌گرایان روی جمیع مای خوبی نشاندهند و روی صحنه خاکی مدعی در انتظار گودو » را بازی کردند. خیلی پیش ازاینکه « صحنه کوچک»(۸) آفرایبورد.

فرار بود دومین برنامه‌شان « پیس بلکه ها » اثر اکسیرسیونیستی « چنگیز » باشد. اما داغ بدل چونکه ماند. در آن همگان چون با صاحب گلاراز هم میانه‌شان شرکاب شده بود، بازی صحنه سازی را ول کردند و بازی مجله نویسی را آغاز کردند.

کسی که از همان روز اول « از فکر مجله نویسی دفاع می‌کرد « ارتکین» Ertekin بود. سخت در تلاش بود و با اصرار تمام می‌گفت:

« بدون عمل نمی‌توان وارد ادبیات شد. باید مجله‌ای منتشر کنیم کاری تمیزک و فعالیت مامان را روی محور معنی‌مترکیم کنیم. آرزاینکه مثل بچه مدرسه ها نوشته-هایمان را برای همدیگر بخوانیم نتیجه‌ای نمی‌گیریم.

« اونال » هم بااو همفکر بود. گفت: « گروهی که در آنکارا هستند نشریه ماهانه‌ای دارند. در سایه آن خودشانرا شناسانده‌اند. مارا که می‌شناسند ! آری » قبول دارم که در زمان نویسی « ارالب » Eralp در داستان نویسی، « سونگور »

« اوزگور » و « نانسو »، دو نماینده‌نویسی « چنگیز »، در شعر « دوندار »، در نقاشی « آبخان »، برجسته‌ترین هنرمندان امروزی مملکت، به مفهوم فریب آن، هستند، اما از شما می‌پرسم: چه کسی مزار می‌شناسد ! اگر کتابی منتشر کنیم، بجز بیست سی رفیق که در دانشکده داریم و چند نفر از قوم و خویشتا چه کسی می‌خرد و می‌خواند ! تازه به قوم و خویشاهم نمی‌توان اطمینان داشت. گذشته از آن ...

« تونج آلب » Tugalp فیلسوف گروهی بود اسمش در لیست بالا نیبود صیباتی بود اعتراضی کرد.

« آیا میسنیسی دارید ! آیا نظریه وطور عمل مشخصی دارید ! تا ذهن باز کردی از چیزی طرفداری خواهی کرد و چیز دیگر را نفی خواهی کرد. وقتی بپا خواستی، دهرم حالیه چش می‌خوانی رفت... می‌سنیسی...» رئیس می‌گردد که از اول در گوشه‌ای ساکت نشسته بودمانند مادری که بچه‌های شیطانش را تماشا کند آنها را نگاه می‌کرد. در دل می‌گفتند: « تکدم‌سیاسی شده‌باشد وبرخیزد و برزد.اول باهم توافق کنیم. از چه چیزی دفاع خواهیم کرد. از چه چیزی دفاع خواهیم کرد !

« ارالب » می‌گفت:

« مگر باید حتما از چیزی دفاع کرد ! ما نه با حرف و بحث، بلکه با اثر به میدان خواهیم‌آمد. مقایدهمان، رنگ‌مان و نظر‌هایمان در آثارمان ظاهر خواهد شد. مستقیما ! آیا دروغ می‌گویم !

« اتامان » Ataman می‌گفت:

« دروغ نمی‌گویی ولی اشتباه می‌کنی.

! اتامان منتقد گروه بود و می‌دانست که اگر

مجله فقط شامل داستان و شعر باشد، قبل از همه کار او ساخته است.) مگر مجله‌بدون

اندیشه‌هم می‌شود ! به مجله‌هایی که الا در بازار هست نگاه کن. حتی میتدل ترین‌اتهام ادعای هنر واندیشه دارند.

« اومای » Umay با اینکه داستان نویسی بود، چون با خواهر « اتامان » سرو سری داشت طرف اورا می‌گرفت و می‌گفت: « چرا اندیشه نداشته‌باشیم ! آیا بهتر نیست که ارزش های کهنه و میتدل و قدیمی، شده را رسوا کنیم !

« ولی اینکه روش دوستی نشد ... همان طوره که « تونج آلب » گفت، یک جهان بینی لازم است « چرا اینکه شما می‌گویید یک حمله پراکنده است، سیستم ندارد.

« مجله را منتشر کنیم. سیستمی هم که‌او می‌خواهد بالاخره‌پیدا می‌شود. « پالتریم » Yaltırım که برای جلب توجه « سازمان زبان » بیشتر با کلمات نو ساخته حرف می‌زد، وچون‌اهل « روملی » Rumeli بود، « جملات معکوس » را راحت تر از هرکسی بکار می‌برد

در بحث دخالت می‌کرد و می‌گفت:

« مگر تنها با « سروده » و داستان در میآید نامه هنری. پژوهش و آرزایی‌هم دستکار هنری است. همگان فراموش کرده‌اید این حقیقت را. سخنی برای گفتن‌باید داشته باشد نامه هنری ! ...

« گونی » Gunay که در آن‌میان از همه حاضر جواب‌تر بود می‌گفت:

« کاری نکنید که مجله رنگ خاصی بخودش بگیرد. برای خودمان گرفتاری‌دست می‌کنیم.بهترین رنگ رنگی است که در نظر پلیس دست راستی ودر نظر خوانندگان دست چپیی جلوه کند. نویسندگان مافل همه‌شان این کار را کرده‌اند. حیف که ما عرضه‌اندر! نداریم !

« آی گفتی ...

« خوشت نیامد ! پسبال خوب... شوخی کردم.

• ول کن بابا، حرفت را بزن. « شوخی نکنید. برگردیم سر مطلب بچعها.

« بره !ام را قاپید. بدون بره که نمی‌توانم برگردم سرمطلب ... و توی سرو کله هم میزدند. لطبا در میان بحث شوخی هم لازم بود. در یک بحث آشتیین، اینطور جلوه بدهی‌که در بیست دخالت نکرده‌اید ودر کناری بنشینید و لیخند بزنید. بالاخره همه چشمها بشما برمی‌گردد که آخرین نفرید و طبا حق زدن آخرین حرف را برای خودتان کسب کرده‌اید.

همینطور هم میشد. و تئیکه هرچه در دل داشتندمی‌گفتند وهیجانشان‌ترو می‌نستت و کمی هم به سرو کله هم میزدند، روبه رئیس می‌گردد که می‌گفت: « ای اسم بهترینر اسم « آوان گارد » است و می‌گفت:

« نانسو » نانو» روی کلمه « کاناکوب » (۹) ایستاده بود. می‌گفت که این اسم بهترینر اسم « آوان گارد » است و می‌گفت: « من فکر دیگری دارم. مجله را روی کاغذ کاهی و با چاپ سنگی چاپ کنیم نابینید که چقدر گل می‌کند. تا حالا کسی این کار را نکرده است.

پیش‌از این فکر لاتر کردن گلارازویندلی کردن صندفه‌های چوبی هم از او بود. اما این بار نگرفت:

« چطور است که این چاپ سنگی نهم در زیر زمین کار کند و مجله را هم همافطور که در فیلم « مونت کریستو » دیده‌اید‌فداییان نقابدار با مشترکین برسانند. مردحساسی مگر می‌خواهی فیلم انقلابی تهیه کنی !

ناگهان همه بی‌صبرانه می‌پرسیدند:

« حالا حرفهای ما هرچه هست باشد. رئیس ! فقط بگو بیتم بالاخره این مجله را منتشر می‌کنیم یا نه !

انگاه این سوال را با پنج هجا خاموش می‌کرد. با سیر و آرامش خاصی فرماندهانی

که نمی‌خواهند حقیقت را به زیر دستانشان بگویند می‌گفت:

« هنوز وقت داریم. « چرا هنوز وقت داشتند ! آیا برای یک بحث جدی و دشوار، که مریدانش را هنوز در مورد آن ضعیف می‌دید ! آیا منتظر بود که آنها پخته‌تر شوند ! با به سیاست دولت در مورد مسئله کاغذ اطمینان نداشت ! و فکر می‌کرد که تا کاغذ مصرفی دو سه ساله را در انبار نداشته باشند نباید مجله منتشر کنند ! کسی نمی‌دانست.

چیزیکه روشن نبود، اما حدس زد، میشد این بود که زمان موعود دیر یا‌زود فرا خواهد رسید. چنانکه بالاخره فرا رسید. یکفته بعد از « شکست گودو » که در بالا به آن اشاره کردیم، « رئیس به کافه قنادی « خشای » Hatay آمد. چنانکه گویی‌حرف بی‌اهمیتی را می‌زند و با نتیجه مسابقات فوئبال « قاسم پاشا » امنیت، را خیر میدهد گفت:

« دیروز زود بود و فردا دیر است. مجله را فوراً منتشر می‌کنیم. اول دستپاچه شدند. مدتی فکر‌تزدند که شوخی می‌کنند. و تئیکه به جدی بودن حرف او پی بردند شادی شان حد و حصر نداشت. دست‌ان‌دها، بهمدیگر مشت زدنها، وهمدیگر را در آغوش کشیدین و بوسیدن‌ها. اسامی متعددی که در انتظار این روز خوش، برای مجله یادداشت شده بود، یک‌یک بمیان آمد: « چپه نو »، « همگان »، « کاناکوب »، « ماحسین »، « دیگری »، « فلیت‌مسعود »، « اثرها سخن‌می‌گویند »، « سیزده »، « امام‌بعد ...» برای هر اسم اعتراضی میشد:

« دیگری » با هدف ما مناسب است. اما پدر پیرم می‌گوید که در گذشته در ترکیه به کولی‌ها « دیگری » می‌گفتند. ممکن است مسخره‌مان کنند. « سیزده » بهترینر اسم است. همان « سیزده » بگذاریم و تمام کنیم. « خوبست، اما ما دیوازده نفریم. بلکه در خارج هم. بدون شک، اینرا بسه انگلیسی ترجمه کردی رئیس ! « اونال » و « اتامان » گفتند:

« چنگیز » رو به « تونج‌آلب » کرد و گفت: « اتانکی ماندروس » (۱۰) عزیزچه می‌فرمایند. آیا به این روش‌اعتراضی ندارند ! « تونج آلب » درحالیکه‌همکاری خود را با رئیس در نوشتن این مانیفست با تواضع زیادی مخفی می‌کرد گفت:

« هیچ اعتراضی ندارم. ثوری دمجرده کامل است. حالا باید نمونه‌های « شخصی » بستم داد. باید آثار هنری خلق کرد که این ثوری را جلوه‌گر کند. حالا آشتین ها را بالا بزنید بیسم ! « بالاخره اسم مجله چه خواهد بود ! « جان من، دیگر برای چه دنبال اسم می‌گردید. اسمش معلوم شد: « بسیوی انسان محض » ...

اسم حاضر بود، ثوری هم. دیگرمانی برای انتشار مجله نبود. باز نوبت شوخی و نقابدار با مشترکین برسانند. مردحساسی مگر می‌خواهی فیلم انقلابی تهیه کنی !

ولی چه اشکالی داشت. پولش را با کمال میل دادند.

« سونگور » که نمی‌خواست انتخاب آفریدن اولین اثر هنری در مورد « انسان محض » نصیب یک دیگری شود، همانشب نشست و داستانی با عنوان « مرد » زن و خیره » نوشت. در جمع آنها داستان را خیلی پسندیدند فقط « پالتریم » کمی درباره کلمه « وغیره » شوخی کرد و سربیسر نویسنده گذاشت. دیگر همه آنها نوشته تازه شانرا با مانیفست اصلی تطبیق می‌دادند، و نوشته های سابق شانرا هم با توجه به آن اصلاح می‌کردند.

دوشماره اول، گذشته از مانیفست « بسیوی انسان محض »، یک مقاله تحقیقی از « تونج‌آلب » و « عامتوان » انسان محض و « ماوراءالطبیعه » داستانی که « سونگور » نوشته بود، شمری از دونداران‌بام « من سپر » صحنه سوم از نمایشنامه تازه چنگیز، مقاله چنگیز باعنوان « بسیوی انسان محض »، در موسیقی، به زیور طبع آراسته شد و به جاودگانی پیوست.

کوچکترین عکس العملی ظاهر نشد. دوشماره دوم مقاله طنز آمیزی از « پالتریم » درباره این‌بیحالی مومی‌انتشار یافت. بازهم سکوت.

دوشماره سوم هم شعر « دوندار » با عنوان « مش‌بازی » که در رینگ تنها ماند، که در آن آشکارا به این وضع اشاره شده‌بود بدون هرگونه عکس‌العملی باقی‌مانده.دونداره در این شعر نه‌تنها نسل گذشته بلکه نسل امروز را هم به بیحالی و بی‌توجهی متهم کرده بود.

دانشیار جا افتاده‌ای که موهای سرش ریخته بود ولی خودش را جوان می‌شمرد، ضمن مقاله‌ای که درباره این اتهام نوشت‌انها را مسخره کرد. در این مقاله گفت که « انسان محض » با همه معقش و همه‌چیزه هایش شناخته شود ... و بیاییه باین تریبیه ادامه می‌یافت: « نانسور » گفت: « مثل ییب می‌ترکد. « سونگور » گفت: « کاملا جریان تازه‌ای است. عکس‌العمل بزرگی ایجاد خواهد کرد. نه تنها در داخل بلکه در خارج هم. بدون شک، اینرا بسه انگلیسی ترجمه کردی رئیس !

« اونال » و « اتامان » گفتند: « چنگیز » رو به « تونج‌آلب » کرد و گفت: « اتانکی ماندروس » (۱۰) عزیزچه می‌فرمایند. آیا به این روش‌اعتراضی ندارند ! « تونج آلب » درحالیکه‌همکاری خود را با رئیس در نوشتن این مانیفست با تواضع زیادی مخفی می‌کرد گفت:

« هیچ اعتراضی ندارم. ثوری دمجرده کامل است. حالا باید نمونه‌های « شخصی » بستم داد. باید آثار هنری خلق کرد که این ثوری را جلوه‌گر کند. حالا آشتین ها را بالا بزنید بیسم ! « بالاخره اسم مجله چه خواهد بود ! « جان من، دیگر برای چه دنبال اسم می‌گردید. اسمش معلوم شد: « بسیوی انسان محض » ...

۱ – شعر مشهوری است از « بدلی رحمی ایوب اوفلو » شاعر معاصر که در همین‌حال نقاشی و استاد آکادمی هنر های زیبای استانبول است.
۲ – نکته جالبی که ناچار باید اینجا لاذر داد دو تکیه کلامی است که مَرَحُوم « الاحمد » داشت و « خلدون‌تاز » هم این دو کلمه، یعنی « رئیس » و « حضرت » را

دانشجو می‌افتد.

« بنویسیم که پاچه بند و پست های کتبیی از معلمی به دانشجویاری رسید.

رئیس گفت:

« خجالت دارد ! اینها حرفهای بچه‌های ولگرد است. باید با سلاحهای مشروع بچنگیم. « با چنین اراذلی رئیس ! او نامردانه بچنگ ما آمده.

چنگیز گفت:

« بهترین راه اینست که اهتنا تکبیم. اصلا نوشته او را کسی نخوانده است. اگر جواب بدهید برای او تبلیغ کرده‌ایم. اگر تکرار کرد فکری بجالش می‌کنیم.

برغم رئیس « تونج‌آلب » که طرفدار افتتاح یک بحث آکادمیک بودند، مقیده‌چنگیز طرفدار بیشتری پیدا کرد و تصویب شد. چنانکه گویی هیچ حادلسه‌ای انساق نیفتاده است، شماره های پنجم و ششم هم با اشعار و نقاشی ها و داستانهای درباره انسان محض منتشر شد.

دوشماره هفتم، در ستون « تقابها را برمی‌داریم » به « منتخب آثار »ی که‌چوانان آنکارا منتشر کرده بودند حمله شد. آنها در « جنگ عثمان نامی از این گروه نیرزه‌بودند و حتی دستکم از « دوندار » و « سونگور » نیز اثری نگذاشته بودند. و بجز دشمنی هیچ علت دیگری نمی‌توانست داشته باشد. اتامان به این چوانان که در برابر دعوت به‌همکاری به خرابکاری دست زده بودند با همه‌کلمات نیشداره که در قاموششان بود ناخت آورد. حتی « سونگور » پیشنهاد کرد که یک « جُنگ انسان محض » منتشر کنند و در آن حتی کلمه‌ای از آثار آن عده وارد نکنند.

هرچند میان جوانانی که در آنکارا آن « جُنگ » را منتشر کرده بودند بعضی ها بودند که آثارشان در « آنتولوژی » های دیگری هم وارد شده بود.حتی‌یکی دوتفرنان هنرمندان پراروژی شده‌ی می‌شدند. یکی از آنها مقاله‌ای نوشت و امداکرد که این‌گروه حتی ترکی را دوست نمی‌دادند، و « استوب » هستند و مقلد. نوشته های آنها را « ادبیات در کوزه‌ای » نامید و گفت که این چیز ها هیچ رابطه‌ای با « انسان ترک » و « محیط ترک » ندارد.

« ما مال این سرزمینیم » شما نیستید. « ما ما اصیل هستیم‌شما مقلد...» کشمکش بالا گرفت. جوانان استانبول و مجله های دیگر هم دخالت کردند. آنها یک قدم هم جلوتر گذاشتند و گفتند که جریان « بسیوی انسان محض » را از سالها پیش خودشان وارد ادبیات ترک کرده‌اند اما آنرا نه بامانیفست و سروصدا بلکه با کمال متانت و فقط دو آثارشان ظاهر ساخته‌اند.

بحث و مناقشه‌صورت‌حمله مستقیم‌بخود گرفت ... هر دو، و حتی هرسه طرف « انسان محض » را رها کردند و به خود افسراد پرداختند. حتی به « رئیس » هم که ازهمان دوز اول میخواست که به بحث و مناقشه و فقط دو آثارشان ظاهر ساخته‌اند.

دوست به همان صورتی که « جلال » بکار می‌برد در داستانشاپش بکار می‌برد. و حال آنکه نه جلال ترکی‌حیدانست و نه « تاتر » فارسی میداند.

۵ – نام نوهی پسر است که عنوان یک رمان قدیمی ترکی است اثر « خالده ادیب ».
۶ و ۷ – شاعران ساز زنی که قهرمانان افسانه‌ای قدیم ترکی بودند.
۸ – تاتری است دو استانبول.

۹ – Catacombes کلمه فرانسه بمعنی زیر زمین هائی‌است‌که تابوهای‌مردگانرا

گفتند که دخترک هیستریک است و چنین و چنان ...

درجله‌ای‌که‌بازهم دروکافه‌قنادی‌خنای » تشکیل شده بود، « تونج‌آلب » گفت:

« رئیس ، تو گفته بودی که « دیروززود بود و فردا دیر است. « حالا می‌بینی که در این مملکت، هم امروز خیلی زود است و هم فردا.

« جلسه داشته باشیم – نداشته‌باشیم – می‌آیازد – نمی‌آیازد – ولش کنیم، « چطور ممکنست ». پس از اینکه مدتی در میان‌این تردید ها دست و پا زدند مانیفست تاریخی دیگری با عنوان « خاموش می‌شویم » منتشر کردند و خاموش شدند. اما موفتا. در خلال سطور مانیفست گفته شده بودکه‌بازهم روزیکه محیط برای قیام ما مناسب بود حرف خواهیم زد.

حقایق بزرگ مانند رودخانه های زیر زمینی هستند. مدتی دو زیرزمین خسریمان می‌یابند وکسی آنها را نمی‌بیند و در یکی از دوزها یازهم فرش کتان به سطح زمین می‌آیند و ظاهر می‌شوند.

آنها هم به قصد اینکه در یکی ازروز ها با نیروی بیشتری‌ظهورکنند پراکنده شدند. رئیس یک بورس امریکائی گرفت و بسسه « فیلادفلی » رفت. « تونج آلب دانشکده را تمام کرد و « مالم » « سرویون » شد. « دوندار » هم که مدتها بود آرزوی لندن را داشت به آرزویش رسید و به‌لندن سفر کرد. سونگور هم با « اوانسپ » راه سوئد و فنلاند را در پیش گرفت ...

بین خودشان مدتی مکاتبه کردند. امتحانات کار آموزها، سربازی و غیره‌الطلب مانع این کار می‌شد. مکاتبه کمتر شد. می‌ی « گونی » از دل برود هرآنچه از دیده‌برفت. و نیز همافطور که می‌گویند مسهل شق را ازایاد آدم می‌برد، گرفتاریهای زندگی روزانه هم الهام و استعداد را تباه می‌کنند.

« رئیس »، یکسال بعد با مهندسی که در « صدای امریکا » کار می‌کرد ازدواج کرد. احتیاجی نیست بگوئیم که ازدواج چه‌لطمه‌ای به هنر و ایده‌آل میزند. از دست دادن رئیس به همه‌شان‌گران آمد.

« گونی » زیر یکی از کسهای او یک « کتیبه سنگ‌سوار » نوشت به این شرح: « در سال ۱۹۲۷ بدنیا آمد، در سال ۱۹۵۵ ازدواج کرد. ».

« دوندار » دیگر برای خوشایند چه‌کسی شعر می‌گفت ! سونگور اگر تشویق های « آوه » نبود از چه‌کسی نیرو می‌گرفت ! هر دوادبیات را رها کردند.

« نانسو » با دختر ثروتمندی ازدواج کرد و وارد کلا » « بیمه » شد. « چنگیز » و « اوزگول » مدتی مقاومت کردند باچوانان مد دوز استانبول و جوانان آنکارا‌اشتی کردند و مدتی در مجله های آنها چیز هائی نوشتند.

« اتامان » در یکی از روزنامه‌های آنکارا خیرکار قضائی و « ارتکین » دوبلک‌روزنامه

۵ – نام نوهی پسر است که عنوان یک رمان قدیمی ترکی است اثر « خالده ادیب ».
۶ و ۷ – شاعران ساز زنی که قهرمانان افسانه‌ای قدیم ترکی بودند.

۸ – تاتری است دو استانبول.

۹ – Catacombes کلمه فرانسه بمعنی زیر زمین هائی‌است‌که تابوهای‌مردگانرا

عصر مترجم شد.حتی باگلشتزمان به‌دبیری و معاونت سردبیری هم رسید. « ارتکین » کسروانوار از تمام کرد و حالا درس بیاسو میدهد. « آبخان » پس از ازدواج رئیس کمی علاقه به هنر را از دست داد و بعد ماند « مودیلیانی » و تسلیم بشری شد و هرتین شد و به همین سبب مجبور شد مدتی به سراغ دکتر های روانکاو برود. حالاخدارا شکر.

حالش بد نیست. با شرکت یکی از دوستان یک آلبیله دکوراسیون باز کرده است که‌کارش سکه است از این میان « اونال » منتقد شد و « ارالب » دو رومان منتشر کرده است که بی‌ارزش نیست.

از تصادف روزگار « اوزگور »، استادیار آن دانشیار سرطاش شد و البته دانشیار هم استاد شده بود. حالا با هم دوستان خوبی هستند. « اوزگور » هرگز یاو نگفته است که از گروه « انسانهای محض » بوده‌است.اگر هم می‌گفت مسلما استاد خیلی وقت بود که فراموش کرده بود. و اما « تونج‌آلب ».در نامه‌درخشانیت‌نوشت‌ودکترشد.آن‌عده‌از « انسان های محض » که در استانبول مانده‌اند، حالا براتر گرفتاریهای زندگی نمی‌توانند همدیگر را زیاد ببینند ! اما بازهم هرچندگاه یکبار در « ویچک‌پاسا » و در « انوامنیک » گرد می‌آیند و باهم حرف می‌زنند. و تئیکه سخن از « رئیس » بمیان می‌آید:

« اما واقعا هیستریک بود. ما بچه بودیم و نمی‌فهمیدیم. والا ساله ساده بود.

دیگری اعتراض می‌کند و می‌گوید:

« نه، خیلی هم طبیعی بود.

« سومی در تأیید حرف او می‌گوید:

« شاید هم فوق طبیعی.

« نسبت به هنرمند ها ضعف داشت. مگر نمی‌دانی که زمانی چطور عاشق « پابلو » کازالس » شده بود. البته باعشق لاطولنی راستش دوست و حسابی هیستریک بود.حتی می‌شود گفت که « ارتیستیک هیستریک » بود.

« توکه زمانی دیوانه وار عاشق او بودی، حالا چرا دنبال دخترک بدمی‌گویی.

« کی‌گفت ! تو بودی که همیشه چشم

« عاشق اصلی‌اش » چنگیز » بود.حتی

کارش به آسایشگاه کشید.

« پسرک‌من‌بناظر او در آسایشگاه خوابیدم. ذات‌الجنب گرفته بودم. « اتامان » دخالت می‌کند و می‌گوید:

« پسر ! بگو سینه‌پهلوی !

بازهم کلاهما بروده می‌شود. می‌شود چشم‌بزرگ تریب و قویترین‌کارها‌رالفظ‌خودشان انجام خواهند داد. روز هائی را « دیگر باژمنی‌گشت...»

« پایان »

« پایان »

در آنها می‌گذارند. در ترکی بصورت Kata kanb نوشته می‌شود.

۱۰-Aneximandros فیلسوف‌ایوننی

قرن

روغن ایراتول

از فرمولی متبیل شما جلوگیری میکند.

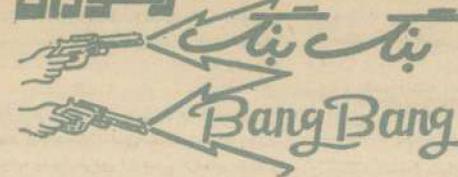


علی نصیریان و نمایش تازه



علی نصیریان کارگردان معروف تئاتر نمایشنامه‌ای بنام «سیاوش درباد» را برای کارگردانی بنست گرفته است. در این نمایشنامه که بر اساس داستانی از شاهنامه فردوسی توسط حسن زندی نوشته شده فخری خوروش - عزت‌الله انتظامی - و محمدعلی کشاورز بازی دارند. این نمایشنامه را در آبانماه بروی صحنه تالار بیست و پنج شهرپور خواهیم دید.

Resturant



از هفت تیرهای کافه
تریای بنگ بنگ نترسید

آنها توجه شما را به محیط استثنائی و دنج و به خوراکیهای لذیذ سرد و گرم ایرانی و فرنگی - هندی - ژاپنی جلب مینمایند. در بنگ بنگ از موسیقی لایت کلاسیک یک بار امتحان نمائید ضمناً بنگ بنگ دارای پارکینگ وسیع می باشد

نشانی: اول خیابان فرح جنوبی رستوران
تریای بنگ بنگ

نوعروس گمشده

بقیه از صفحه ۴۵

سندلی کهنه و رخت‌آویز و تلفن وسبد کاغذ که احتیاج مبرمی به تخلیه داشت. سه میز از این میزها بی صاحب نبود. کارآگاهی پشت تلفن برای مخاطب خود سخنرانی می کرد. کارآگاه دیگری سرگرم گفتگو با زن سی چهل ساله‌ای بود که گفتی گوشش سنگین بود و کارآگاه سوم - که او هم لباس کنشوری به تن داشت - بشاهده «هان» روزنامه‌اش را بر زمین گذاشت.

گروهان اعلام داشت:

- متر «هان»

- پرچارد گفت:

- سلام

پاسبان جوان را بی کار خودش فرستاد و با حرکت کوتاهی یکی از سندلیها را به هان نشان داد. روزنامه را برداشت و به نحوی برگرداند که هان بتواند عنوان مقاله آن را بخواند.

- شما مشول این مقاله هستید...

- آری

«پرچارد» روزنامه را روی میز خودش انداخت و گفت:

- بسیار خوب. متوجه هستید چه کاری کرده‌اید؟

- آری... متوجه هستم...

- برام اسباب تمجب می توانست باشد... می‌دانید... با این

کار خودتان فرصت دستگیری این مرد را از دست ماکرقتید؟ حالا خوب می‌دانند که تمام پلیس شهر در تعقیب او است...

- می‌خواهید من کمی بخندم...

پرچارد گفت:

- حرف ابلهانه‌ای... مقصوداز

این حرف چیست؟

«هان» گفت:

- جز منشی افراد بی‌دست و پا هرگز کسی به جستجوی این زن نرفته...

وقم می‌توانم بخورم کمشا خودتان حتی قلعی هم در این راه برداشته‌اید...

- من مأمور این کار نبوده‌ام...

پنج شش کار دیگر به عهده من گذاشته شده... اما من عقاید خودم را به اطلاع

معاون کلاتری «فری استون» و کاپیتان «ناکس» رساندم.

- بر منکرش لعنت!

صورت زیبای «پرچارد» تیره شد.

- مقصودتان از این مسخره‌گویی

ها چیست؟

«هان» بی آنکه جوابی بدهد

سیگاری روشن کرد. بسته سیگار را به

سوی «پرچارد» دراز کرد اما پرچارد

نپذیرفت... سپس روی سندلی خودش

نشست. تا اصالت سینه‌اش از پرچارد

متنفر بود و این تنفر هیچ رابطهای با

این نداشت که پرچارد، اگر چه مدت

کوتاهی هم بوده باشد، شوهر «کلودینا»

بوده است. این آدم که نامش «پرچارد»

باشد، بیش از اندازه خوشگل بود:

بقرار معلوم بیشتر از بیست و نه سی سال

نداشت، موهایش قهوه‌ای رنگ و پرچین

و قیافه‌اش مثل مجسمه‌ای خوش ترکیب

و خوش تراش بود.

«پرچارد» با لحن محکمی گفت:

- خوب، از قرار معلوم شما

می‌خواستید مرا ببینید و موضوع هم

مهم است.

- در واقع مهم است.

- خوب؟

- چرا کلودینا خواستار فرسخ

آن عقد ازدواجی شد که میان شما و او

بسته شده بود،

لبخندی بر لبان «پرچارد» نقش

بست، اما نگاهش آن خشوتی را که

داشت، از دست نداد.

- می‌دانستم که به مرحله این سؤال

می‌رسید. اجازه بدهید ذهن شما را روشن

کنم. من بودم که خواستار فرسخ آن

شدم.

- چرا؟

- بدلالی که جدا جنبه شخصی

داشت... و مطلقاً بشما ربطی ندارد.

- هر چیزی که به کلودینا ربط

داشته باشد، به من مربوط است.

«پرچارد» از جای خودش

بلند شد.

- متر هان، از قرار معلوم شما

قصد مجادله دارید... من به هم خودم

حرفی با شما ندارم. در پشت سرتان

است... و تا آنجا که به من ربطدارد،

هر وقت دلتان خواست می‌توانید بزیند

بچاک...

«هان» گفت:

- بسیار خوب... من بد بازی

کردم... پس، سؤال شخصی از

سرکار نمی‌کنم... اما درباره دیگران

چه می‌گویید؟ درباره «کتین» چه می

گویید؟ به نظر سرکار، چگونه عنصری

است؟

- من راجع به «کتین» نظری

ندارم.

- درباره «ناکس» چه؟

- راجع به او هم نظری ندارم.

«هان» سیگارش را در زیر

سیگاری انباشته‌ای که بغل تقویم روی

میز «پرچارد»، جای داشت، خرد و

و خمیر کرد و با شد. سرش را بصورت

پرچارد نزدیک کرد و گفت:

- چند ساعت پیش بهام گفتند که

آدم خودبسندی هستم اما گمان می‌برم

که آن شخص شوخی می‌کرد. درهر

حال، امیدوارم شوخی کرده باشد...

من هم به نوبه خودم، ستوان پرچارد،

می‌خواهم بگویم که شما آدم خودبسندی

هستید و بهاتان اطمینان می‌دهم که

شوخی نمی‌کنم.

- در عقیده‌تان آزاد هستید.

- متشکرم.

«هان» جراحی زد و به سوی در

روانه شد.

پرچارد گفت:

- صبر کنید.

چند کلمه‌ای روی ورقه‌ای از دفتر

یادداشت نوشت، ورقه را جدا کرد و

خواست به دست «هان» بدهد.

«هان» برگشت و آن را گرفت.

آدرسی روی کاغذ نوشته شده بود.

«هان» پرسید:

- این چیست؟

- آدرسی است.

- خودم می‌بینم... چه آدرسی

است؟

«پرچارد» گفت:

- دو روز بود با کلودینا ازدواج

کردم بوم که ناپدید شد.

- چه بلائی پسرش آوردید؟

«پرچارد» گفت:

- هیچ کاری باش نکرده بوم.

می‌توانید ذهن صاحب‌مردتان را ببندید

و یک دقیقه به حرفهای من گوش بدهید؟

- گوش می‌دهم.

پرچارد گفت:

- اینهمه تسکین خاطر پیدا نکنید...

وقتی که می‌گویم هیچ کاری با او نکرده

بوم، مقصودم این است که نه او را زده

بوم و نه تهدید کرده بوم... و در

ظرف دو روز ناپدید شد.

- حتما کاری باش کردید...

- ایها... جز آن کاری که

شوهر به گردن دارد، هیچ کاری با او

نکردم... (پرچارد چشمهایش را

پائین آورد و لبه میزش را چنک زد)

می‌دانستم که حرف زدن از این قنبیه

برام اسباب تاسف خواهد شد... نمی

بایست چیزی به شما بگویم.

هان ورقه کاغذ را برآمیخت و گفت:

- هنوز کمی چیزی بهمن نگفته‌اید...

مقصود از این ورقه کاغذ و این آدرس

چیست؟

- من همانجا پیداش کردم.

«نامم»



جشن هنر شیراز - تخت جمشید

پایان خط

خنده‌یی که از سردرد برمی‌خیزد

نادر ابراهیمی

اکنون ، با اینکه جشن هنر پنجم به پایان رسیده است ، ما گفت و گو درباره‌ی برنامه‌های آنرا ادامه می‌دهیم. بدیهیست که آغاز و پایان چنین فستیوال‌هایی ، ابتدا و انتهای عینی و ملموس آنها نیست ، بلکه تأثیرات ، نتایج ، و دوام ذهنی آنهاست که واقعیت ، ارزش ، و یا بی‌ارزشی چنین فستیوال‌هایی را مشخص می‌سازد. هنوز برنامه‌هایی مانند است که ماب حتی به‌اشارس از آنها سخن نگفته‌ایم ، و چنین اشاره‌ی لازم است ، و برنامه‌هایی مانند ارگاست - که جای بحث‌های فراوان دارد و می‌توان درباره‌ی جزء جزء آنها به تفصیل ، و نتایج و آثارشان سخن گفت و اندیشه کرد .

پیش از این گفتیم که برنامه‌هایی که اکثریت قریب به اتفاق نسبت به آن نظر موافق و مساعد دارند ، از بحث و گفت‌وگو بر کنار می‌ماند ، و کشمکش‌پیش نمی‌آورد . شاید به همین دلیل باشد که نویسندگان و هنرمندان جوان تازه کار ، بیش از آنکه در جستجوی نظر موافق و

« آفرین » باشند ، خواهان برخورد و کشمکش و نظرات مخالفند . چه بسیار کتاب‌ها و آثار خوب ، که در زمان خود ، شناخته نمی‌شود ، به همین دلیل که بدون سروصدا ، گروه موافق معدودی به چنگ می‌آورد و تمام می‌شود . البته زمان ، به‌قدرت چنین آثاری را از یاد می‌برد . بهر حال ، نمایش « ترمینال » یا « پایان خط » ، بی‌آنکه بتوان آنرا اثری فوق‌العاده ارزشمند نامید ، و حتی شك در ارزش‌های آن نیز کاملاً منطقیست ، از آنگونه آثار بود که در میان کف‌زدن‌های پرشور تماشاگران ، کم و تمام شد . در اینجا ، بلافاصله باید افزود که عواملی سواى نفس ترمینال ، در پیروزی آن نقش داشت . مهمترین این عوامل ، پیش اجتماعی و بزرگ سیاسی تماشاگران بود . آمریکا ، در میان ملل جهان ، از محبوبیت چندانی برخوردار نیست ، سهل است که بسیاری از مردم ، زخم رفتار آمریکا را بر پوست دردناک بدن زمین ، و هم بر قلب زمین ، احساس

می‌کنند . از این‌روست که انتقاد از نظام اجتماعی آمریکا ، همیشه با تحسین بینندگان و یا روبروشوندگان با این انتقاد همراه است. در اینجا دیگر از زیبایی سایر مسائل ، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. « پایان خط » اثری بود اینگونه . اگر ، باز هم بخواهیم ، به‌جای گفت‌وگو درباره‌ی نفس اثر ، به‌مسائل مربوط به آن بپردازیم ، با استفاده از همان پیش اجتماعی ، می‌توانیم سؤال کنیم که چرا این گروه یا گروه‌های مشابه ، اصولاً آمریکا را ترك می‌کنند و به‌نقاط دیگر دنیا می‌آیند ؟ شاید این اکثریت مردم آمریکا باشند که نظام اجتماعی خود را خوب نمی‌شناسند ، والا ما ، کم و بیش ، همه چیز را می‌دانیم . آنها محتاج‌تر از ما هستند - برای دیدن ترمینال و آثار مشابه .

نودصدی بینندگان ترمینال در فستیوال شیراز ، به‌اشکال مختلف ، با آن موافق بود و آنرا اثری شایان توجه می‌دانستند. از نظر تأثیری ، برخی از هنرمندان تأثر

زندگی‌ست و ماهیت زندگی دارد . حال ، نظر برخی از کسانی را که این اثر را دیده‌اند در اینجا نقل می‌کنیم: علی نصیریان : از کار این نمایشنامه خوشم آمد ، اگرچه حرف‌هایشان شمار هائی‌ست که بسیار شنیده‌ایم ؛ اما من سمیعتشان را به‌هنگام بازی دوست داشتم .

بیننده‌ی عادی (آرشیکت) : من خیلی خوشم آمد . هم از فرم کار و هم از انتقادی که از مسائل مختلف می‌شد . طرز القاء گفتارشان خیلی نو بود . به نظر من این نمایشنامه ، بسیار انسانی آمد .

بیژن مفید : شعارهای نمایشنامه‌تند بود . راجع به‌قدرت ، گرسنگی ، تبعیضات نژادی و جنگ صحبت می‌شد ؛ ولی بازی شان ضعیف بود . کلاً خوشم نیامد . این نوع کار فعلاً تجربه است ، شاید تا ده‌سال دیگر به‌صورت تأثیر واقعی در بیاید ...

پری صابری : از این نمایشنامه خوشم آمد . هم از فرم کار و هم از بازی هنرپیشه‌ها . ترمینال واقعا مرا گرفت ، و فقط می‌توانم بگویم : خوشم آمد .

بیننده‌ی عادی (دکتر طب) : از این نمایشنامه خوشم آمد . در آن مسائل مادی و صنعتی آمریکا به‌چشم می‌خورد . آنچه که این نمایشنامه را بهتر می‌کرد ، تعمیم دادن قضایا بود به‌آن صورت که می‌شد آن‌ساله را از جوامع قدیم گرفته تاکنون در میان هر قوم و ملتی باز یافت . به‌نظر من ازلی - ابدی شدن مسائل ، نمایشنامه را در سطح وسیع‌تری قابل فهم می‌کند . آن قسمتی که می‌خواستند سلیقه‌ی آنها را به يك شکل درآورند به‌نظر من یکی از خصلت‌های ویژه‌ی جامعه آمریکا آمد . در ابتدا که هنرپیشه ، با آنچه از او می‌خواستند مخالفت می‌کرد ، توی سرش می‌زدند ، و بعد که موافقت کرد از او پرسیدند که چرا موافق است ، و چون جوابی مخالف میل آنها داد ، باز هم توی سرش زدند . آنها به‌سادگی نشان دادند که در جامعه از او همان جوابی را می‌خواهند که مورد نظر است و نه چیز دیگری را .

بیننده‌ی عادی (مهندس الکترو مکانیک) : برای من زود است که نظر بدهم . تأثر کم دیده‌ام . با وجود این می‌توانم بگویم که محتوای نمایش عادی بود ؛ ولی فرم جالب بود و بازی قابل توجه . به‌رحال به‌زبانی مسائل را مطرح می‌کردند که قابل فهم برای همه بود .

چیزهایی را که برای ما حالت يك « طنز ساده » دارد ، به‌صورت « طنزی گزرا » درآورده بودند ، و واقعا هم بعضی جاها « گزنده » بود . و حرف دیگرم این است که ریشه‌های این نمایش متعلق به‌يك جامعه‌ی دیگر است نه جامعه‌ی ما .

مجموع این نظرات را - باید توجه داشت - که ما در شیراز و پس از اجرای ترمینال ، « درخواست » کردیم ، و گزرنه حالت رضامندی عمومی ، واقعا مانع از آن بود که « پایان خط » به بحث و گفت‌وگو کشانده شود . البته گروه « اوپن تیاتر » در غرب مورد نقد و بررسی فراوان قرار گرفته است . « برخی از منتقدان غربی ، چیکین (رهبر گروه) و « اوپن تیاتر » را با گروتوفسکی و « تأثیر آزمایشگاهی لهستان » (که ما از این گروه در فستیوال چهارم شیراز ، و سپس در تهران ، « همیشه شاهزاده » را دیدیم) مقایسه کرده‌اند ؛ چرا که هر دوی آنها به‌تأثیر از درجه‌ی چشم هنرپیشه می‌نگرند و از صدا و بدن تا سرحد امکان استفاده می‌کنند . با این حال سبک تأثیری و فلسفی تأثیر آزمایشگاهی لهستان ، معین است ؛ اما « اوپن تیاتر » فاقد تعریف است . تصاویر گروتوفسکی از کلیسای رومانیتیک لهستان ریشه می‌گیرد و تصاویر چیکین از زندگی مدرن آمریکایی . تأثیر آزمایشگاهی لهستان در عذاب‌های نر می‌ناید ، خود را می‌شوید و « اوپن تیاتر » ، با وجود آگاهی از رنج ، بازگو کننده‌ی شغف ، شوخی و آرامش است .

و این خود به‌راستی نکته‌ی است که چگونه انسان می‌تواند از متن درد ، قهقهه‌ی خنده را بیرون بکشد . ایمن معتقد است که « خنده ، از غیر منظر سرچشمه می‌گیرد . « زمین خوردن پیر مردی ناتوان و درمانده ، در خیابان ، قبل از هر چیز ، خنده می‌آورد . و بعد ، اراده راه این خنده را می‌بندد و حسی مانند پشیمانی ، اندوه ، تاسف ، و شاید گریستن به‌دنبال می‌آید . بسیاری از مسائل ، زمانی که برخلاف انتظار آدمی رخ می‌دهد ، خنده می‌آورد . جستجوی چنین محرکی برای خندیدن ، در نمایش پایان خط ، چندان آسان نیست ، و یا این همه ، طنین خنده‌های طولانی برسر مسائل سرشار از درد و درک درد ، در « پایان خط » این پرسش را پیش می‌آورد که این چگونه خندیدنی‌ست ؟ خنده‌ی از سرخشم ؟ خنده‌ی به مفهوم اعلام ابداك متقابل از سوی بیننده ؟ خنده‌ی حسابگرانه به قصد تشویق بازیگرانی شجاع ؛ و یا خنده‌ی برجامه‌ی سرمایه‌داری ؟

اما ، در پایان ، باز می‌توان به همان « غیرمنظر » بازگشت و علت خنده‌ها را یافت . به‌سخره گرفتن « قدرت برتر » و « قدرت مسلط » ، در افغان ضعیف با قوی ، بازکردن مع زورمند « صاحب » ... همه مسائلی غیرمنظر

است . مسلماً کیفیت خنده در پایان خط با کیفیت خنده در « آلیس در سرزمین عجایب » یکی نیست ؛ اما در این نکته که پایان خط نیز اثری‌ست نشاط‌آور شك نمی‌توان کرد . اثرات و نتایج ، متفاوت است .

در « پایان خط » زمانی هست که (به‌شکلی خاص) ، پسر از مادر می‌خواهد که هر روز صبح ورزش کند . ورزش صبحگاهی برای سلامت بدن مفید است . ورزش کن تا محتاج خلق نشوی اما پاسخی که از جانب مادر داده می‌شود به‌تقريب این است : « از آشپزخانه به اتاق خواب ، از اتاق خواب به‌اتاق نشیمن ، از اتاق نشیمن به آشپزخانه ، از آشپزخانه به‌اتاق خواب ، از اتاق خواب به‌اتاق نشیمن ، از اتاق نشیمن ، اتاق خواب ، اتاق ... آیا برای ایمن مادر ، ورزشی به‌قدر لزوم نیست ؟ »

در این روایت ، نوعی فاجعه وجود دارد ، فاجعه‌ی دوام بیهوده‌ی زندگی روزمره ، زندگی باطل و مکرر و رنگ باخته ؛ اما تکرار این جمله‌ها - به‌سرعت و بدون وقفه - تأثیر آبی فاجعه را از بین می‌برد و خنده می‌آورد - خنده‌های بی‌پای . فقط گذشت زمان و بازاندیشی درباره‌ی آنچه به‌روى صحنه گفته شده و نشان داده شده ، ما را به عمق فاجعه می‌برد ، و شاید اشک به‌چشمانمان می‌آورد . (حکایت همان پیرمرد درمانده‌ی زمین خورده است .) حال ، ما اگر تفکر را طرد نکنیم و گدای شادمانی‌های محدود نباشیم و چنان ماجرای را در فرصتی دیگر باز خوانیم و آن را زیرورو کنیم ، شاید مدتها بعد حس کنیم که « مادر بیبوا » در خلوت خانه چه می‌کشد و چگونه بیهودگی زندگی مکرر تسلیم شده است و چگونه ورزش خسته کننده‌ی ترحم‌انگیزی داشته است ، و چگونه ما آندمییم و رفته‌ییم و هرگز حس نکرده‌ایم که این زندگی‌اوست که آرام آرام تپه می‌شود . (تقریباً عین این‌مساله را پرلسی در نمایشنامه‌ی « روز مادر » مطرح کرده است .)

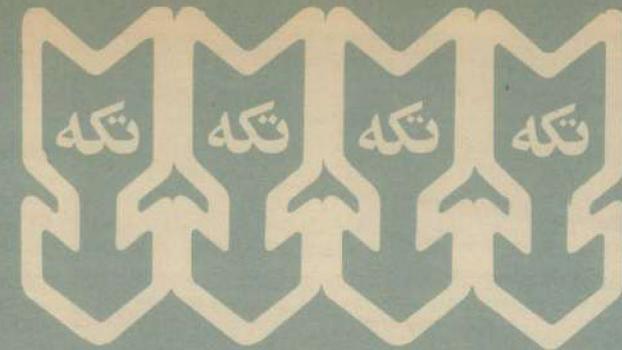
این ، نمونه‌ی کوچکی‌ست از آنچه که در يك نمایش تفکرانگیز انتقادی - اجتماعی ، اما اصیل می‌توان یافت و از آن کسب کرد . شیره‌ی آنچه را که به‌ما عرضه می‌شود کشیدن و به‌کمک اندیشه ، در قلب آن به‌جستجو رفتن ، و ماحصل اندیشه‌ها را - به‌قول قدما - جامعه عمل پوشاندن و عمل را در خدمت جامعه و انسان و زندگی بهتر در آوردن ... این ، همان مساله‌ی کهنه شده و قدیمی مشولیت هنر و هنرمند است - که در شیراز و در « پایان خط » و در بسیاری مکان‌ها و آثار می‌توان یافت و باید یافت .

گروتوفسکی با تمام قدرتش ، کمتر از چیکین به‌خندگی دارد و تأثیر آزمایشگاهی لهستان به‌مراتب کمتر از اوپن تیاتر ، اثرات و نتایج انسانی . گروتوفسکی ، قبل از هر چیز ایجاد حیرت می‌کند ، حال آنکه چیکین ،

تفکرانگیز است نه تمجبانگیز . بازیگران گروتوفسکی ما را تا سرحد ناباوری پیش می‌برند . ما از خود می‌پرسیم : « اینها چگونه می‌توانند این همه عذاب را روی صحنه تحمل کنند ؟ » اما بازیگران اوپن تیاتر به‌سادگی و با مهربانی می‌گویند : « نگاه کن ! زندگی ما چنین است . آیا فاجعه نیست ؟ » و باز ، اگر بخواهیم جنبه‌های خنده‌آور و شادی‌بخش « پایان خط » و « آلیس در سرزمین عجایب » را با یکدیگر مقایسه کنیم می‌توانیم بگوییم در « پایان خط » ، خنده ، مقدمه‌ی‌ست برای آنچه به‌دنبال خواهد آمد ، حال آنکه « آلیس در سرزمین عجایب » می‌خنداند و می‌خنداند ، و صاحب حافظه‌ی قوی ، بعدها نیز با یادآوری قسمت‌هایی از آن ، لبخندی بر لب می‌آورد .

برخی از منتقدان و تماشاگران ، در پی آن بودند که « پایان خط » را با « آتش » اثر گروه « نان و عروسک » - که در سال گذشته در فستیوال شیراز به‌نمایش درآمده بود - مقایسه کنند ؛ و این مقایسه نیز روا نیست . گرچه این دو گروه روشنفکر ، هر دو از آمریکا و روش‌های آمریکایی انتقاد می‌کنند و هر دو می‌کوشند که جنبه‌های گزنده و تلخی داشته باشند اما واقعیت این است که گروه « نان و عروسک » از حکومت آمریکا انتقاد می‌کند و آن را قدرتی عظیم اما خشن می‌نماید و می‌کوشد که نظام اجتماعی را از قدرت حکومت جدا کند ؛ اما گروه « اوپن تیاتر » مستقیماً درباره‌ی نظام اجتماعی و معایب آن سخن می‌گوید . تفاوت میان این دو ، بسیار زیاد است . در کار گروه نان و عروسک ، نوعی ریاکاری و پرده‌پوشی به چشم می‌خورد که در اوپن تیاتر وجود ندارد . در این باره ، گفتنی بسیار است - که آنرا به‌زمان دیگری م‌و کول میکنم - ولی ذکر مکرر این نکته که در ابتدا آوردیم ضروری‌ست که به‌رمورت ، این گروه‌ها ، قبل از هرچیز متعلق به جامعه‌ی خود هستند و سودمند به حال همان جامعه . ما بهره می‌گیریم و می‌آموزیم ؛ اما اگر آنها به‌راستی خواهان دگرگونی هستند ، زمینه‌ی مساعد و لازم آنجاست .

تفکرانگیز است نه تمجبانگیز . بازیگران گروتوفسکی ما را تا سرحد ناباوری پیش می‌برند . ما از خود می‌پرسیم : « اینها چگونه می‌توانند این همه عذاب را روی صحنه تحمل کنند ؟ » اما بازیگران اوپن تیاتر به‌سادگی و با مهربانی می‌گویند : « نگاه کن ! زندگی ما چنین است . آیا فاجعه نیست ؟ » و باز ، اگر بخواهیم جنبه‌های خنده‌آور و شادی‌بخش « پایان خط » و « آلیس در سرزمین عجایب » را با یکدیگر مقایسه کنیم می‌توانیم بگوییم در « پایان خط » ، خنده ، مقدمه‌ی‌ست برای آنچه به‌دنبال خواهد آمد ، حال آنکه « آلیس در سرزمین عجایب » می‌خنداند و می‌خنداند ، و صاحب حافظه‌ی قوی ، بعدها نیز با یادآوری قسمت‌هایی از آن ، لبخندی بر لب می‌آورد .



بعد از ده سال که از
حاکمه ناشر کتاب «فلسف
دی جنرلی» (بنگویی)
گذرد چند روز پیش
بان دادگاه ، یا همان
شوت ، ناشران يك مجله
بر زمینی انگلیسی را به
م (اوز OZ) به تا
ماه جسی محکوم کردند
حکومیت آنها به جرم
انتشار مطالب وقیحه

شاگرد مدرسه ها به اقتضای
اندراک خود راجع به چند
بیماری از قبیل تمایل به
گذرد چند روز پیش
دزدانه نگاه کردن و یارده
دوستی و امثال آن مطالبی
نوشته بودند و این کار از
نظر دادگاه انگلیسی
تحریکات درین افراد بالغ
تلقی شد .

مطبوعات زیرزمینی
انگلیسی که برخلاف مشابه
آمریکایی خود ، سیاسی
نیستند اینک جبهه گرفته و
حمله به سیستم قضایی انگلیس
را آغاز کرده اند .

مدریسیم در زرگری

یکی از بیکر ترانشان
مدریست فرانسوی به نام
« سزار » شیوه تازه ای در
زرگری و ساختن اشیای
گرانهای تریبی ابتکار
کرده است . سزار ، مقادیر
معتادیه طلا و پلاتین را
از دستبند و گردنبندها

در فیلم وسترن تازه ای
که جورج شرمین ساخته و
« بیک جیک » نام دارد ،
چهار نام « وین » دیده
می شود : جان وین ۶۴ ساله
به وزن صد کیلو ، قش
اول ، یعنی « بیک جیک »
را بازی می کند ، نقش يك
گله دار مستعد و ثروتمند که
بر تگراس حکومت می راند
پس سزرگرش به اسم
مایکل ، ۳۶ ساله ، تهیه
کننده این فیلم است . پس
کوچکترش ، پاتریک ۳۱
ساله ، در نقش یکی از
پران غامبی بیکه جیک
ظاهر می شود . و بالاخره
کوچک ترین عضو خانواده
پس هفت ساله او به نام



« جان اتان » هم در فیلم
نقش نوه قهرمان رابازی
می کند که دزدیده شدن
و بقیه را هم در پاییز اسامال
يك جواهر فروش معتبر
عرضه خواهد کرد .
سزار در ۱۹۶۰ يك
اتومبیل را زیر مستگاه فشار
قرار داد و آن را به عنوان
يك اثر هنری عرضه کرد .
آن موقع ، منتقدان هنری ،
کار او را يك شارلاتانیسم
که هنر را بدل به مسخره
می کند خواندند و فروشنده
آثار او از ترس ، قرار
دادش را با او لغو کرد .
اما اسامال ، سزار آدم معتبر
و گراقتیمی شده که دیگر
با چنان فروشنده گانی قرارداد
نمی بندد . سزار می گوید :
« وسایل تریبی من از نظر
اصول ، مثل اتومبیلهایی که
برای ذوب مجدد زیر فشار
قرار می گیرند و حجشان
کوچک می شود ساخته می
شود . همان طور که يك
مشری اتومبیل خود راه
من می دهد تا آن را فشرده
کنم و به شکل زیبایی در
آورم ، زینت های طلا و
جواهر او را نیز به شکل
مکعب در می آورم . ممکن
است نگین السماس يك
انگشت در ضمن این کار
داخل مکعب پنهان شود یا
قسمتی از آن ظاهر باشد ،
این بستگی به شانس دارد !



از مشتری می گیرد و آنها را
یا وسایل مخصوص خود ،
تحت فشار شدید می گذارد
و مکعب مستطیل های جالب
و گراقتیمی به وجود می
آورد که در بازار ، پازره
بست هزار تومان به فروش
می رسد . سزار پیشنهاد کرده
که هر کس سیمصد گرم
جواهر هم در اختیار او
بگذارد ، می تواند آنها را
به همین صورت فشرده و
کسرو شده در آورد ، اولین

حادثه ای فوق العاده

تغییر حزب دادن «جان
لینسی» ، شهردار متبرو
مقتدر نیویورک حادثه فوق
العاده ای در جهان سیاست
محسوب شد . چند روز پیش
جان لینسی رسماً اعلام
کرد که :
« من و خانم لینسی
تصمیم گرفتیم که عضویت
حزب دموکرات را بپذیریم »
البته در ورای این تغییر
حزب ، امر مهمی آشکار
است و آن مسئله انتخابات

کشتی شکستگانیم ...

حادثه جوی ، تفریح و
اشتغال تازه جوانان مغرب
زمین شده است . اینها که
به ادعای خود ، به علت
دلزدگی از تمدن ماشینی ،
به انواع اعمال عجیب و
غریب متوسل میشوند ، تازگی
دو پدیده سفرو حادثه جوی
را به هم می آمیزند . یا
دو چرخه های لکنسی عهدعتیق
یا اتومبیل های اولیه یا پای
بنیاده یا قایق های چوبی
و حتی کاغذی دست به
مسافرتهای طولانی می زنند
تا از تمدن گریخته باشند .
البته همیشه هم در کار خود
موقیبت زیادی پیدا نمی
کنند . مثل زوج
آمریکایی ، آقای فرانک
مارتین ۲۸ ساله اهل
سافرامیسکو و خانم
کارولین گریهام ، ۳۲
ساله اهل نیواورلئان . این
زوج حادثه جوی از آمریکا
به انگلستان آمدند و تصمیم
گرفته که از آنجا با يك
قایق کهنه بادبانی به آمریکا
برگردند به راه هم افتادند
اما در دل دریا ، بان ناموافق
وزین گرفت و کشتی
عظیمشان را غرق کرد . اینها
مثل آنچه در قسه ها
شنیده ایم به تخته پاره ای
چسبیدند و از اقبال بلندشان
بعد از مدت ها دست و پنجه
ترم کردن با مرگ ، يك
کشتی ماهیگیری سرراشان
واقع شد و نجاتشان داد .
کجا بهتر دیکتهای پرتقال
حالا زوج حادثه جوی مجبورند
مدتها کار کنند تا پولی
برای برگشتن پس انداز کنند .

چند روز پیش در هتل
مجلل و معروف دساووی ،
لندن جلسه نمایشی مد بریا
بود . آنچه به معرض نمایش
در آمد ، تعدادی پالتو پوست
بود که می بایست به کویت
صادر شود . صادر کننده
پالتو ها پیش از آن که
کالای خود را (به احتشال
زیاد بدون مانکن ها) به
کویت بفرستد ، آنرا به نظر
لندنی های شیک پوش هم
رساند که شاید يك نوع
سرکوفتی به آنها زند . ای
لندنیهای محترم ، شما مال
مملکت سرد سیر هستید و
پالتو پوست ما را نمی خرید ،
یاد بگردید از کویتی های
عزیز که در آن مملکت
گرمسیر ، برای حمایت از
صنعت پالتو پوست ، از ما
چنین جنس هایی (احتشالا
فقط پالتو ها) را نمی خرید .

کتابه گیری لینسی از
حزب جمهوریخواه و پیوستن
به حزب دموکرات
تا حدود زیادی به ضرر
اولی و به نفع دومی شده
است . لینسی ، يك
کاندیدای معمولی و خیالی
نیست ، از جاذبه و طرافت
که در موقیبت يك کاندیدا
سهم زیادی دارد برخوردار
است و هنوز پنجاه سالش
نشده است . تلویزیون
آمریکا غالباً او را به هنگام
شورشهای سیاهپوستان ،
آرام و لیخند بر لب در محله
های سیاهپوستی نیویورک
شان داده است . لینسی
يك جمهوریخواه مترقی و
روشنفکر بود که اینک با
پیوستن به حزب دموکرات
آسوده تر می تواند تازه
جویهایش را عرضه کند .
لینسی به تنها مخالف
تبعیض تری است بلکه
مخالف جدی جنگ ویتنام
نیز هست جمله معروف او
در این مورد اینست :
« نوجوانانی دارند می
چنگند که از آنچه میکنند
ببخیرند ! » کاندیدا شدن
او در حزب دموکرات ،
موقیبت ادوارد کندی را
به خطر خواهد انداخت .



قاره اروپا در زیر شاهبال بلند پرواز «هما»

در سال ۱۳۴۹ :

صدها هزار نفر از مسافران اقصی نقاط جهان
«هما»ی فرخنده بال را برای مسافرت های خوش بین خویش به شهرهای
پرزگ اروپا انتخاب کردند زیرا :
هما را در طول نه سال خدمت و فعالیت
فرخنده طایری سریع ، راحت و مطمئن یافتند

درس سال ۱۳۵۰ هم

یقیناً «هما» افتخار خدمت و پذیرائی از مسافران بیشتری
را خواهد داشت





کانادادرای
نوشابه جهانی
نشاط آفرین

